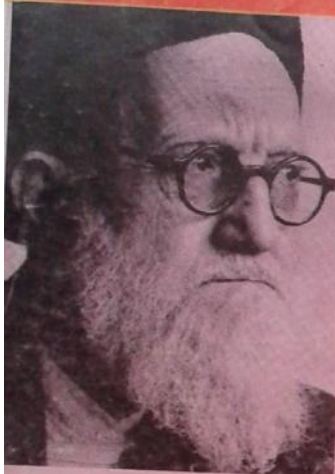


۵۰ ریال

تجدید ان معمور

جمعه اول تیر ماه ۱۳۵۸ - شماره ۲۲ - سال سی و هفت



استاد ترجمانی
من در رفتارندوم قانون
اساسی شرکت نمی کنم

برنامه طلوع خورشید لغو شده است!

مقاله‌یی از احمد شاملو

نظرهایی پیرامون:
پیشنویس قانون اساسی

این سند آزادی ملت نیست



سماور مدرن ایرانی

شاهکار ریگال

کارخانجات معظم ریگال که با برخورداری از پیشرفته ترین تکنولوژی زمان یکی از بزرگترین سازندگان لوازم آشپزخانه و وسایل برقی خانگی می باشد این بار پدیده‌ای جدید مطابق با سنت اصیل ایرانی به شما تقدیم می کند :



سماور برقی ریگال

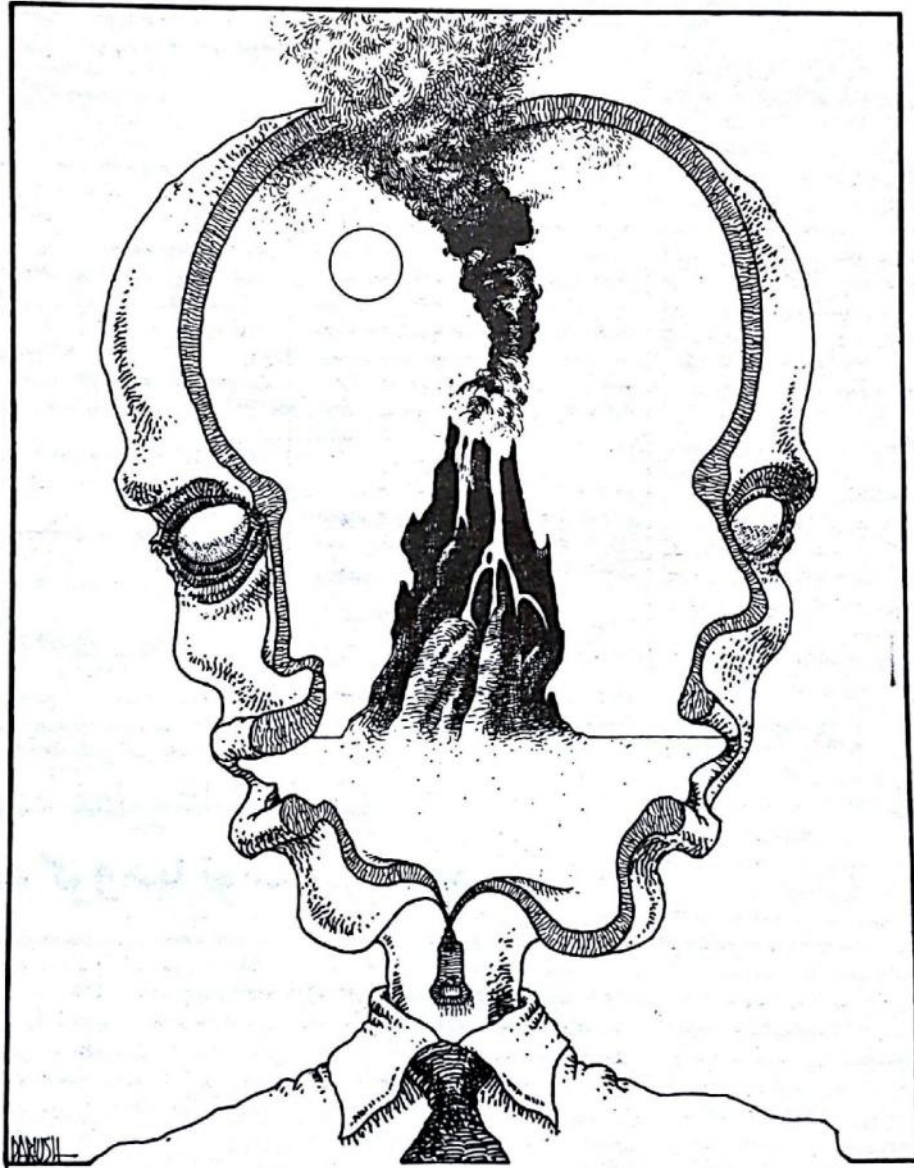
- با پیشرفته ترین پدیده های تکنولوژی ، برای تهیه بهترین جای اصیل ایرانی .
- با دیووش مخصوصی که جای را کاملاً دم کرده و هرگز نمبجواند .
- مجهز به سیستم حرارتی دلخواه برای جوش آوردن سریع آب .
- با دستگاه کنترل انوماتیک که بمجرد تمام شدن آب خاموش شده و از سوختن سماور جلوگیری می کند .
- با پوشش داخلی مخصوصی که هرگز جرم نمیگیرد .
- با سیستم تمام انوماتیک که در مصرف برق صرفه جویی میکند .

بساط چای شما با سماور ریگال با صفا تر است



نمایندگی انحصاری در ایران : شرکت صنعتی کالری با مسئولیت محدود

خیابان خمارآباد - شماره ۱۵۷ - ساختمان کالری ۶ - تلفن : ۲۲۲۶۲۷ - ۲۲۱۲۰۷ - ۲۲۶۸۲۲
مرکز پیش : پازرگانی گلزار - خیابان شهسوار - خیابان آستار - تلفن : ۳۵۱۶۶۷



داریوش

تلفن خوانندگان



۱۳۸۲ . من یکی از خوانندگان نشریات ایتالیایی و فرانسه هستم . چون تنها این دو زبان را می‌دانم . مدت‌هاست مانع ورود این نشریات می‌شوند؟ و ما احساس کمبود بسیار می‌کنیم ، واقعا این یعنی چه ؟ تنها تایم و نیوزویک که خودشان می‌گویند از رژیم شاه پول می‌گرفتند و نشریات راستی فرانسوی باید وارد شود . چرا ؟
- والله . چه عرض کنم !

۱۳۸۲ من دانشجوی سال سوم یکی از مدارس عالی هستم . از جانب خودم و دوستانم پیشنهادی برای آقای شاملو داریم .
- بفرمائید .

- ما می‌خواهیم هر روز دو نفرمان ، بطور دائم و افتخاری از ایشان محافظت کنیم . محافظان باشیم تا بنویسند و نهراسند .
- مگر تاکنون که شما محبت نکرده بودید ، ایشان ترسیده‌اند ؟
- نه خیر ، ولی مدامم نوشته‌اند ، حیف است . مگر ما چندتا شاملو داریم .

۱۳۸۲ . شما هم سخنان تهرانی شکنجه‌گر را شنیدید .

- بله ؟
- شاهم وقتی شرح کشتن جزئی و یارانش را می‌داد ، گریه می‌کرد .

- بله اگر هم نه ، از خشم دندانهایمان را برهم فشرديم .

- من مادر يك دانش‌آموزم که در مدرسه‌ی در جنوب شهر درس می‌خواند ، همین جزئی همسر آن شهید کبیر ، که شهادت هم حماسه‌ی بسود ،

در آن مدرسه درس می‌دهد . پریش که سخنان تهرانی را شنیدم ، گریستم و خجالت کشیدم . چرا که می‌دانم برای زن نداکار همسر بیژن جزئی چه می‌گذرد و کمیته محل بر سر او آن می‌آورد که قبلا ساواک می‌آورد . من به جای همه‌ی آقایان خجالت کشیدم .

۱۳۸۲ . من به جمهوری اسلامی رای موافق داده‌ام . و با افتخار هم می‌گویم .

- بسیار خوب !

- اما برای شما می‌گویم که آقای لفظ‌زاده مرا از رای پشیمان کرد .

- خواهش می‌کنم ، برای ما مساله درست نکنید !

- نه . بگذارید بگویم من برایش تو مار جمع کردم ، در تظاهرات به نفع او شرکت داشتم . خلاصه طرفدارش بودم . اما هفته پیش یکی از دوستانم چیزی گفت که دقت کردم دیدم راست می‌گوید . او گفت مدام تلویزیون در گروه‌ها اختلاف می‌اندازد . آهنگم با ترستی . دقت کردم همینطور بود .

- بسیار خوب .

- نه ، تمام نشد . يك سؤال هم دارم . فیلم‌هایی که پخش می‌شود چرا هم‌هانش امریکایی است . فقط امریکایی : خانه کوچک من ، والتون ها . بلکه صورتی و تمام فیلم‌های سینمایی .

۱۳۸۲ من يك زن هستم ، روسری به سر دارم ولی توستری نمی‌خورم ، بلکه توستری هم می‌زنم
- موفق باشید !

- شوخی نمی‌کنم ، از قول من بنویسید

این حکومت مردان است . همه‌اش مرد ... مرد ... مرد و اعلامیه‌هایی هم که صادر میشود خطاب به آقایان است . تفریحات برای آنها و ... آنوقت زن فلان وزیر را هم می‌گیرند . اینها با هم نمی‌خوانند .

۱۳۸۲ من از حوالی فرودگاه صحبت می‌کنم . یعنی مهرآباد غربی . خواستم مزدگانی بدهید ، تا خبری بدهم .

- بفرمائید .
- چشم شما روشن در نزدیکی ماکمته بیست که خیلی خوب کار می‌کند ، پاسداران محترم و ساعی دارد و ... آنطرف ترمان اما قلعه‌ی فتح شده ، می‌چهل نفر آدم مسلح به ریاست شخصی گویا صالحی نام ، استقلال کامل دارند ، زندان دارند ، شکنجه می‌کنند ، و بربروز با هم بر سر تقسیم غنایم دعوایشان شد و تیراندازی کردند و نمی‌دانید ، چه داستانی بود ؟
- واقعا که مزدگانی هم باید بخواهید !

۱۳۸۲ من از شارجه تلفن می‌کنم . محمد شریف هستم .

- بله ، از صدایتان پیداست !
- خواستم از قول ایرانیان مقیم شارجه بگویم که هر هفته باشوق منتظر مجله شما هستیم . کم می‌رسد . سنا سنا با هم جمع می‌شویم و می‌خوانیم . خواستم بگویم هر وقت کاری داشتید در خدمتیم .

- متشکریم . مواظب خودتان باشید ☺

وزیر ارشاد ملی در يك جلسه با مطبوعاتیان

لایحه مطبوعات با نظر همه گروه‌ها نوشته می‌شود

وقتی هفته‌ی پیش برای جلسه‌ی به وزارت ارشاد ملی دعوت شدیم . در لحظه‌ی به یاد جلسات همشگی وزارت اطلاعات افتادم . جلساتی که همواره پراز تنش و تشنج بود . ما در اتاق وزیران و معاونان وزارت اطلاعات رژیم آن سفاک بسیار صحنه‌ها دیدیم . از نخستین روزی که این وزارتخانه دایر شد ، محل توطئه‌ی بود علیه مطبوعات و هر بار که دعوتی بدالجا می‌شد ، از پیش می‌دانستیم خواب نازمی برای ما دیده‌اند .

از نخستین روزی که این وزارتخانه دایر شد و در آن : ممتیان ، جهانگیر فضلی ، جواد منصور ، هوشنگ انصاری ، پاکروان ، محمدسالم ،

حمید رحنا ، پاشا بهادری ، غلامرضا کبائیر ، داریوش همایون ، دکتر عاملی تهرانی و سیروس آموزگار را به‌عنوان وزیر دیدیم . همگی کمابیش در جایگاه وزیران طاغوت بزرگ با ما آنچنان روبرو شدند : که دشمنی با دشمن دیگر . خاطرات دست‌اندرکاران مطبوعات در ارتباط با این وزارتخانه پرورنده‌سازی بود ، اجبار چاپ مطالبی در نائید و بدستایش از آن سفاک و کارهای کرده و نکرده‌اش - تهدید ، تحویف ، و گناه تحسب بدتر از زهر تنبیه ، کار مدام این وزارتخانه بود که از کابینه غلام خان‌زاد علم گرفتار آن بودیم ، تا آخرین لحظه پیروزی انقلاب و سقوط

رژیم شاهنشاهی .
و اینک برای نخستین بار ، در پی به‌تر رسیدن انقلاب به دعوت وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی به وزارت ارشاد ملی - نه اطلاعات - می‌رفتیم . یادها زنده می‌شد ، علاوه بر لحظات زجر و دردآوری که در این وزارتخانه با مطبوعاتیان سانورچیان ریز و درشت داشتیم ، روزهای پس‌از انقلاب نیز دریادمان نشست . از دو ماه پیش از آن بهمن ۱۳۵۷ دیگر حکومت شاهنشاهی را توان آن نبود که مطبوعات را از رفتار باز دارد ، دیگر تلفن‌های همشگی به صدا در نمی‌آیند . مردم به حرکت آمده بودند ، وزارت اطلاعات شاه چطور می‌توانست از انکاسی حرکت مردم در مطبوعات جلو گیرد ؟ آخرین جلسه دوران شاهنشاهی در وزارت اطلاعات ، به تشریح موضع سرمدسی روزنامه‌ها در ارتباط با انقلاب ملت گذشت . فریاد برآوردیم : مادیر تحمل نمی‌کنیم . و تحمل‌نبر نکر دیم ، اعتصاب باشکوه مطبوعات شکل گرفت .
بقیه در صفحه ۴۹

فصلنامه

کلام نخست

ساحب امتیاز و مدیر مسئول : عداشوالا

هفته نامه مستقل سیاسی و اجتماعی

شماره مسلسل ۱۶۳۸

نشانی هیات تحریریه : خیابان خردمند جنوبی -

کوچه نقوی شماره ۲۱

تهران : ۸۱۳۳۴۸

نشانی قسمت اداری : خیابان لاله زار - گراندهتل

تلفن شهرستانها : ۳۱۳۳۳۸-۹

آکبھی ما : ۳۱۱۵۱۵

سر دبیر	مسعود بھنود
معاون تحریری	سیروس علی نژاد
دبیر صفحات جهان	شہلا شریعتمداری
دبیر عکس	کاوہ گلستان
عکسها از	محمد صیاد
طرح	داریوش رادپور
مزارشها :	فرشیدہ ابادزی
مصححہ :	ناھد بوسوی
سینما و موزیک :	حسین رھرو
	محمد رضا شاھد

مدیر داخلی	فتح الله والا
آکبھی ما	صالحی
شهرستانها	خاطر حسنت
حروفچینی	زھرا بی

وقتی هفته پیش عنوان روی جلد « تهران مصور » شد : « آخرین روزهای آزادی مطبوعات » بعضی خرده گرفتند که : مگر امروز آزادی که دارد آزادیتان پایان می گیرد ؟ پاسخ ما اینست : آری ، ما آزادیم و در فشاریم !

این دولت نیست که دارد آزادی ما را سلب می کند - دست کم ، هنوز دولت نیست - ملت هم ما را زیر فشار نگذاشته است - می پرسید : پس کیست ، نه دولت و نه ملت ؟

آری ، مسأله همین جاست . گروه های ملت ، افراد بی اراده و مطیع و سادہ پسی هستند کہ ابزار دست هر خودکامگی اند . در تاریخ آنان رافراوان می بینم . به آلمان پیش از جنگ نگاه کنید و به ایتالیای موسولینی . این گروهها تربیت می شوند ، تا بتازند . همانها کہ بر سر و کله می ریزند . همانها کہ اجتماعات دانشگاه را بهم می زنند ، همانها کہ سخنرانیها را مانع می شوند ، از اجرای نمایشنامهها جلو می گیرند ...

همه ، همانها هستند ، گروههای فشار ، تربیت شده اند تا به جان نهال نوپای آزادی و مظاهرش انداخته شوند . آنها بوسیله کسانی که آگاهانه در صدد ایجاد اختناق و فضای مناسب برای رشد

دیکتاتوری اند ، تربیت می شوند . به نثریات ، نوشته های دیواری و شعارهای يك نشان بنگرید . گاه با برنامه می آیند و گاه پراکنده عمل می کنند . ما با آنها طرفیم .

ما را نه از ملت گله ایست ، و نه از ...

طرف ما شب نیست ، آنها هستند کہ شب می سازند ، بهار ما را خزان می خواهند ، سپیده دم ما را تاریک می پسندند ، جلو آفتاب را سد می کنند ، اما مگر می توانند ؟

ما همه ی امیدمان به شماست ، شه دوستداران روشنائی و آزادی . پس هنوز آزادیم . می نویسیم ، هستیم . هستیم و آزاد می مانیم .

هیات تحریریه

فهرست

۳۵	مقاله احمد شاملو	۲۰	کارخانه ها را ملی کنید	۳	کاریکاتور داریوش رادپور
۳۸	مقاله مسعود بھنود	۲۲	مصاحبه با ایرج اسکندری	۵	تلفن خوانندگان
۴۰	مقاله احمد کی نژاد	۲۶	صفحات جهان	۶	یادداشت های کوچه انقلاب
۴۲	مقاله عبدالله والا	۲۸	نامه ها	۸-۱۵	صفحات ایران
۴۶	نگاهی به مطبوعات پس از انقلاب	۳۰	شعر	۱۶	گزارش سمینار دانشگاهیان
۴۸	نظرخواهی درباره قانون اساسی	۳۳	سینما	۱۸	روزنامه ها و نثریات تهران
۴۹	پراکنده ها	۳۴	یادی از رضا رضائی	۱۹	طرح بیژن فرهنگی

جلال سرفراز



بدون تاریخ

یادداشتهای

اجتماعات اعضاء كانون نویسندگان نقشی زنند و حساس داشتند تا اینکه انقلاب به ثمر رسید و بسیاری از فرصت طلبان آمدند و افتخارات را به نام خود ثبت کردند، بوی آنکه یادی از این كانون فعال سیاسی و فرهنگی شده باشد.

متاسفانه حالا شرایط به شکلی دیگر برای مبارزه با سانور آماده شده است، چرا که سانور و اختناق یا شایلی پیچیده تر سایه هولناک خود را در نهادهای مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می گستراند. غول امپریالیسم عواملش را با ماهیت گذشته، به شکلهای دیگر و تازه تر روانه سرزمین ما کرده است.

جای آن دارد که یکبار دیگر کانون نویسندگان با برگزاری چنان اجتماعاتی نقش سازنده فرهنگی و سیاسی اش را برای حفظ دستاوردهای انقلاب ایفا کند.

مجلس شبانه، خالی از ودکا، از صحبت گرم شده بود. خانمها و آقایان گوش تا گوش نشسته بودند و بحثهای روشنفکرانه می کردند. در این جمع شبانه از هر فرقهایی می شد یافت. روشنفکران کفندراسیونی، هوداران چریکها و مجاهدین، پیکاریها، توفانیها، ناسیونالیستها و انترناسیونالیستها.

دوست ممتاز من هم یکی از حاضران بود که دائم جرت می زد و سرش تا روی زانوهایش پایین می افتاد. با سیصد تومان وجه رایج، به توصیه پدرش که از کارگران شرکت نفت است و بجز او چندسر نانخور دیگر دارد، از آبادان آمده بود تا از مزایای انقلاب بهره جویی کند. بهر دری که زد، و بهر دری که زدیم، شد که بستری اش کنیم. نزدیک ترین وقتی که برای بستری شدنش وعده می کردند سماه بود.

دوست ممتاز من همچنان جرت می زد و یکی دوتا از خانمهای روشنفکر کر و کر می خندیدند. یکی دوتایی نیز به کتابه می گفتند «هرش در برده». دیگران اما به بحثشان ادامه می دادند. البته در زمینه اعتبار، که پدید می آید است

مهمترین دلیل کاره گیری استاندار بلاتکلیف آذربایجان مسئله «دولت در دولت» است. اما مسئله مهم تر این است که گویا در بیست و چند روزی که «مقدم مراغه» ترک پست کرده نه کسی را بجای او گمارده اند، و نه از سوی دولت بسا او وارد مذاکره شده اند که بالاخره رامحلی برای این محضل بیابند. آذربایجان به آتش زیر خاکستر می ماند، اما مسئولین گویا در جای دیگر مشغولند و احتمالاً راه آذربایجان را گم کرده اند. ترس از این است که میباید ایسن بی توجهی مورد سوء استفاده فرصت طلبان و عوامل بیگانه قرار بگیرد و این خطه زرخیز به جریانات زیانباری چون کردستان، ترکمن صحرا، نقده، و خوزستان دچار شود. برآستی که آذربایجان به آتش زیر خاکستر می ماند.

تا مهرماه ۵۶ ظاهر اوضاع سیاسی ایران آرام به نظر می رسید، و رژیم استبدادی گمان می کرد که چنان گذشت تکیه به کوه احد دارد. اولین جرقه های انقلاب را در «ده شب شاعران» و نویسندگان دیدیم که به گوش کانون نویسندگان بر گزار شد. در آن ده شب بارانی مردم گرد هم آمدند، و ظاهر ا به بهانه مبارزه با سانور که مهمترین شکل اختناق در ایران بود، در حقیقت تشکل و همبستگی را تجربه کردند. شاعران شرفای انقلابی خواندند، نویسندگان و متفکران مستقیم و غیرمستقیم مردم را به ستیز با استبداد و دیکتاتوری دعوت کردند، وجه بسیار آمدها که یکدیگر را یافتند و تاشعه ور کردن آتش انقلاب دست در دست هم نهادند. کتاب «ده شب» در حقیقت سند زنده ای بر این ادعاست.

در این شبها زیر سایه تفنگ سربازان که مردامرد باغ بزرگ «کانون ایران و آلمان» را محاصره کرده بودند مردم معنای آزادی قلم، بیان و اجتماعات را تجربه می کردند.

پس از آن شبها جریان مبارزات به دانشگاه صنعتی، کاروانسراستک، دانشگاهها و سازمان های مختلف فرهنگی کشیده شد و در اغلب این

آنچه جدامان می کند مذهب نیست، تعصبات کورکورانه است. آنچه به بیراهمان می کشاند «ماتریالیسم دیالکتیک» نیست، چپ گرایی افراطی است. آنان که به این تعصبات دامن می زنند از ما نیستند. آنان که بی توجه به سیر طبیعی انقلاب نزدیک تاریخ را سه پله یکی بالا می روند از ما نیستند. اگر بپذیریم که با هم بوده ایم همواره دوش بدوش هم خواهیم رفت، و گرنه آینده روش خواهد کرد که چنان عرومک های خیمه شب بازی با حرکت پیش بینی شده انگلستان بیگانه جایجا می شویم. فکر می کنید که موزم را روشن کرده باشم؟

مردم «مظاهرا» پخش و پلا می شدند. در سایه درختی نشسته بودم و یادداشت می کردم. مرد میانائی کنارم نشست و به درخت پله داد. خسته به نظر می رسید. از گردن و پیشانی اش عرق می ریخت. گفتم «خسته نباشی» و دست از نوشتن برداشتم. با حشاشی نگاهم کرد.

تظاهرات رو دیدیم؟
گفتم «بله»
گفت «دیدیم چه شعاری می دادیم؟»
گفتم «آره: کارتر و سادات و بگین، اعدام باید گردند»
ساده لوحانه پرسید «فکر می کنی که آقای خلغالی ترتیب اثر بدن؟»
اگر شما بودید چه جوابی می دادید؟

با «مقدم مراغه ای» پیش از آنکه استاندار آذربایجان بشود آشنا بودم؛ و در جریان فعالیت های سیاسی و فرهنگی اش در «نهضت رادیکال» و «کانون نویسندگان»، و اینکه به دلیل مبارزات سیاسی آمدند و بازداشتش کردند ومدتی زندانی بود. جسته و گریخته خبر استغایش را شنیدم بودم اما از کم و کیف قضیه چندان باخبر نبودم. تا اینکه دو سه روز پیش بطور اتفاقی در کانون نویسندگان با او برخورد. پیداست که اولین پرس و جویم مربوط به مسائل آذربایجان می شد. همانطور که حدس می زدم



گذاشته اند ، نه برای امروز و فردا ، شاید برای یکی دو نسل یا چند نسل دیگر .

با تجربیات تلخی که بعد از انقلاب و بخصوص در این یکی دو ماهه اخیر در رابطه با کیهان و آیندگان - دو روزنامه پرتیراژصبح و عصر - داریم ، روشن شدن موضع مطبوعات ، مدیران مسئول ، سردبیران و نویسندگان نه در شکل پذیرفتنی است ، نه در محتوا . اگر تا دیروز هر موج تحریک شدیدی ، چه از داخل و چه از بیرون ، با چماق بی قانونی و منطق زور و ارباب می آمدند و متعرض اهل قلم می شدند ، از این پس قانون ، چماق خشنودتری بدستان خواهد داد تا از این پس بیایند و با اشاره چهره های پشت پرده هر بلایی که لازم است بر سر این صنف بی بانه بیاورند . بخصوص در این شرایط که منافع بسیاری به خطر افتاده و اجیر کردن هر بیکار و بیکاره‌ی در این نابسامانی گسار آسانی است .

و اما تاکید بر اینکه هر نویسنده‌ی ناچار است نام و نشانی را زیر نوشته‌هایش بنویسد اگر چه فی نفسه چیز بدی نیست ، در بطن - با توجه به بهل‌بنویسی که شاهد آیم - ایجاد نگرانی می کند . بسیاریا که حرف حسابی دارند اما جرات افشای نامشان را ندارند ، چرا که می ترسند حرفشان را به گوش کسی نرسانده شهید شوند . چوب قانون را می توان خورد اما چماق بی قانونی خیلی درد دارد .

لایحه مطبوعات اگر مهمترین مسئله روز نباشد ، یکی از مهمترین هاست . شکی نیست که بسیاری از نکات پیش نویس لایحه مطبوعات قابل بررسی و تعمق روشنفکران انقلابی و حقوقدانان است ، تا پیش از اینکه پای اکتونیان و آیندگان را توی پوست مردم بگذارند آن را تصحیح و تکمیل کنند .

سخن از مفهوم واژه «غربی» نه از دیدگاه اهل فن ، بل از دیدگاه بیکارانی بود که در خیابان انقلاب نزدیکی میدان فردوسی سابق ا

بورژوازی و تحفه‌ی استخانانوز که امیرالایم به دامان ملت‌های جهان سوم افکنده است . راه درمانش را پرسیدم . روشنفکری من حیث المجموع ادامه اعتبار را تجویز کرد . چرا که جامعه ما زیر نفوذ سرمایه‌داری وابسته است و اگر نخواهیم بطور بنیادی با اعتیاد مبارزه کنیم باید منتظر بنامیم تا آن نظام سوسیالیستی یا توحیدی بی‌طبقه به سنی واقعی کلمه ، یا هر چیز دیگر که نفسی کننده ماهیت سرمایه‌داری باشد جای نظام امروزی را بگیرد . آنوقت امید بهبودی هست .

دوست ممتاز من که بهمسی نفهسی در جریان صحبتها و اظهارنظرها بود ناگهان فریاد های جگرخراشی سر داد . چشمانش پر از اشک و زبانش پر از ناسزا ، که ناآن جامعه ایده‌آل شما روشنفکران ساخته شود تکلیف من و امثال من چیست ؟ بمیریم ؟ دوست ممتاز من مجلس شبانه روشنفکران را بهم زد .

این روزها با هر زنی نفسی که طرف گفت‌وگو می‌شوی از تو می‌خواهد که موضعت را برایش روشن کنی . موهم لای درزش نمی‌رود . خدا را قبول داری یا نه ؟ از چین طرفداری می‌کنی یا از شوروی ؟ معتقد به شی مسلحانه‌ی یا از روزیونیستها پیروی می‌کنی ؟

صفا دارند از هم جدا می‌شوند ، آنهم بطرزی وحشتناک و غیرقابل پیشگیری . یا بهتر بگویم که صفا را دارند از هم جدا می‌کنند ، و بسیاریا در این بجهوه می‌خواهند موافقان و مخالفان خود را شناسایی کنند تا تکلیفشان را در این شرایط بحرانی بفهمند و شی آینده خود یا سازمانی را که به آن وابسته‌اند بسنجند ؟ و اگر خیلی خوش‌بین باشی چنین تفسیر می‌کنی که می‌خواهند چاره‌ی براین ناچار بیابند .

آنها نیز که پیش‌نویس لایحه مطبوعات را ندارد دیده‌اند و عرصه کرده‌اند بیگمان با اتکا به جهان‌بینی و مواضع عقیدتی‌شان راه را برای ادامه چنین پرسشها یا «سین‌وجیمها» ی ساز

کرد آمده بودند . یکی غربی را در رابطه با پیشرفت‌های علمی معنی می‌کرد ، از آپولو گرفته تا سایوز و بقیه قضایا . دیگری در رابطه با استعمار و استعمارگر ، و سومی مفهوم ملل‌وستری را بلفور می‌کرد .

غربی یعنی مخالفت با اسلام بخصوص شیعه اثناعشری ، یعنی «سنی‌ها» ...

پسر بچه سیگار فروشی میان جمع دوید و گفت «من بگم غربی چیه؟» و بی‌آنکه معطل اجازه بماند ، به حرفش ادامه داد :

غربی یعنی حقوقدانان ، غربی یعنی استاد دانشگاه ، غربی یعنی دانشجو ، غربی یعنی معلمی که حرف حساب می‌زند ، غربی یعنی مجاهد ، غربی یعنی اقتصاددان ، غربی یعنی روزنامه‌نویسی که حرف درست می‌زند ، غربی یعنی کارگری که از منافع طبقاتی خود دفاع می‌کند ، غربی یعنی ...

گفت و گفت و تک مفصلی خورد .

نگاهی دوباره به هفته

آیت‌الله شریعتمداری :

من در رفتارندوم قانون اساسی شرکت نمی‌کنم

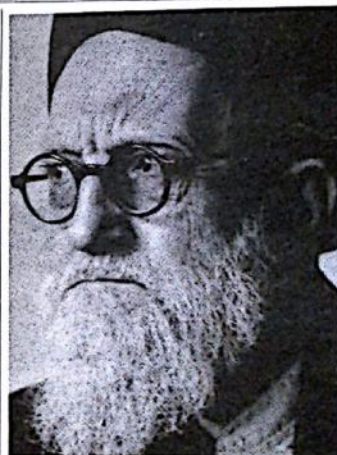
نست و اصلی آن هفته آینده انتشار خواهد یافت.

متن پیشنهادی قانون اساسی دارای ۱۵۹ اصل است که با متن قبلی، متنی که مدت‌ها پیش در روزنامه کیهان منتشر و ابتدا از سوی دولت تکذیب و سپس تأیید شد، فرق چندانی ندارد، و اگر قرار بود چنین متنی پیشنهاد شود، همان دوام‌پیش ممکن بود.

این متن پیشنهادی بسیاری از « حقوق » را به رسمیت نمی‌شناسد و به همین جهت از هم‌اکنون با مقاومت‌های بسیار روبرو شده‌است، و انتظار نمی‌رود ملت ایران به همان آسانی که به رفتارندوم تشکیل جمهوری اسلامی تن دادند به این قانون اساسی تن دهند. هیات حاکمه هم توان خود را به کار می‌برد تا به نوعی این متن را به ملت بفولاند، اما سازمان‌های مردم‌سوی در آگاه کردن مردم دارند و در این میان نقش آیت‌الله شریعتمداری از همه ارزنده‌تر است، و جمهوری خلق مسلمان نیز نشان داده است که در مورد قانون اساسی ایستادگی خواهد کرد، و جوانان گذشته عمل نخواهد کرد. موضع مترقی حزب جمهوری خلق مسلمان که حتی اعلام کرد در سینه‌بار بررسی نظریه‌های ملت ایران پیرامون قانون اساسی شرکت می‌کند، این روزها جلب توجه می‌کند و روشنفکران و آگاهان درمی‌یابند که این حزب مانند همزاد خود به اطاعت کورکورانه تن نمی‌دهد و مسائل را موشکافانه بررسی می‌کند. نیز مردم این حزب را سب تعادل حرکات لاجوجانه می‌انگارند و بدان بسیار امید بسته‌اند. هر آینه کار برد حزب جمهوری خلق مسلمان در همین چند هفته آینده و بر سر مسأله قانون اساسی روشن خواهد شد و روشن خواهد شد که این حزب را هم باید جزو احزاب فرمایشی به حساب آورد یا نه.

مسأله مجلس مؤسسان

در رابطه با قانون اساسی مجلس مؤسسان بهترین مسأله‌ای است که مردم ایران با آن روبرو هستند. هیات حاکمه به‌حای مجلس مؤسسان مجلس



انتشار پیش‌نویس قانون اساسی، برهم خوردن رأی‌پیمائی روز جمعه حزب جمهوری خلق مسلمان، مقاومت مردم در برابر عدم تشکیل مجلس مؤسسان و از جمله اعلام میتینگ از طرف جبهه دمکراتیک ملی، فاش شدن دستگیری یکی از اعضای کادر مرکزی سازمان جهادین خلق ایران، تشکیل سهینار حقوقدانان، تشکیل سهینار دانشگاهیان که در آن خواستار استقلال واقعه‌سی دانشگاهها شدند، و آشوبهای گوشه و کنار کشور از جمله بلوچستان، از مهمترین خبرها و رویدادهای هفته گذشته بود.

پیش‌نویس قانون اساسی که پس از مدت‌ها در پشت درهای بسته و بوسیله افراد خودی دولت تهیه شد، روز شنبه ۲۶ خردادماه ۱۳۵۸ انتشار یافت. (روز فسال دکتسر بهشتی در تلویزیون ظاهر شده و خبر داده بود که پیش‌نویس قانون اساسی آماده شده است.) با وجود این شنیده می‌شود که این، هنوز پیش‌نویس اصلی

خبرگان را پیشنهاد کرده است، که به نوعی یادآور مجلس اشراف یونان باستان است. زیرا شریعتی که برای ورود به مجلس خبرگان تعیین شده سبب خواهد شد همه « خود » ی های هیات حاکمه و نزدیکان به دولت و دستگاه قدرت بدان راه یابند، نه آزاداندیشان که به امور قانون‌نویسی و مسائل حقوقی آشنائی دارند.

در همین حال نقل‌های آتشین آیت‌الله خمینی از تلویزیون پخش می‌شود که به ملت هتدار می‌دهد توطئه بزرگی در کار است که نگذارید قانون اساسی تصویب شود: « من در این موقع برای رای‌گیری در قانون اساسی احساس خطر می‌کنم، احساس توطئه می‌کنم » یا: « این چندروز که صحبت از قانون اساسی و نشر قانون اساسی است، مسأله‌ای طرح می‌شود که به نظر من توطئه‌ای در کار است. توطئه‌ای که برای اسلام و برای مسلمین و برای کشور ما خطر پیش می‌آورد. این چندروز که صحبت از قانون اساسی است و مطالعه در قانون اساسی است و به رفتارندوم قراردادن قانون اساسی بعد از مجلس است و بعد از مطالعه کارشناسان مطالبی پیش آمده است که من احساس خطر می‌کنم و لازم میدانم ملت را از این خطر آگاه کنم. » در حالی که آیت‌الله شریعتمداری که خود مرجع تقلید است به نوعی دیگر سخن می‌گوید و اعتقادی دیگر دارد:

یعنی صلاح که مطابق قانون نمی‌دانم حتی بمن گفتند آقای بازرگان که دوگم هم‌چیز کاری کرده است گفتیم قانون اساسی را بر رفتارندوم گذاشته او جمهوری چهارم را بر رفتارندوم گذاشت و در خصوص اختیارات رئیس‌جمهوری بود نه یک قانون ۱۶۰ ماده‌ای بعلاوه جمعیت فسرانه با جمعیت ایران فرق دارد. شاید بیشتر آنها باواد باشند و صلاحیت رای داشته باشند گفتند رای ملت مقدم بر این امر است.

گفتم در صورتیکه ملت صلاحیت رای داشته باشد و الا یک مسئله طبری را نمی‌شود امروز بر رفتارندوم گذاشت. مسئله ریاضی را نمی‌شود بر رفتارندوم گذاشت. مسائل فقهی را نمی‌شود بر رفتارندوم گذاشت قانون اساسی بعضی مواضات مربوط با امور سیاسی است و مربوط به سیاست است. بعضی مواضات حقوقی است. بعضی از مواضات فقهی است. این حق اهل کار است که امر بخوانند در این مورد اظهار نظر کنند باید بکماه افلا مطالعه لعابند این را دیگر یقیناً علی‌بقال و متهدی حسین متوجه نمی‌شوند. گفتیم یادندان هست در رفتارندوم قبلی همین مطلب بود. در حالی که احتمال دوم وجود ندارد چطور شما ۱۶۰ ماده را در رفتارندوم می‌گذارید شاید یکی بگوید من می‌تای آنرا قبول دارم باقی را قبول ندارم. پنجاه‌تای آنرا قبول دارم باقی را قبول ندارم چه می‌کنید.

حقوقدانان نیز در سخناری همه همت خود را بر سر این کار گذاشته اند . کانون وکلای پیش از این بر سر این کار گذاشته اند . کانون وکلای پیش از این در این باره سخن گفته است ، دانشگاهیان نیز در این زمینه سخنانی داشته اند و رویه رفتن همه سازمان ها که پیش از این ، دو دوره طاغوت ، سهمی در مبارزه داشته اند خواستار تشکیل مجلس موسان هستند ، حال آنکه جناح تندرو قدرت - حکومت می خواهد به هر طریق آن را منتهی کند .

حقوق از توده ها ؛ تحت هر عنوان و از جانب هر کس که صورت پذیرد بنفع امیرالبرم و سرمایه داری خواهد بود . «
 جبهه دموکراتیک ملی نیز در یک اطلاعیه خواستار یک میتینگ با شرکت همه مبارزان - زرقیخواه و همه آزادیخواهان و آزادی طلبان ضد استعمار « برای حمایت از تشکیل مجلس موسان شده است . این میتینگ قرار است ۵ بعد از ظهر روز جمعه اول تیرماه در چمن دانشگاه تهران برگزار شود . پرنسگان جبهه ملی و سازمان اسلامی شورا نیز خواستار تشکیل این مجلس هستند .



گفت این عذری است ! اینها میگویند چهل و پنجاه نفر حالا میگویند سی نفر بعد شنیدم قطب زاده میگوید سی و پنج نفر آنها بیایند و آقا بان هم اتفاق کنند اشخاص بانظر شما باشند . بیایند نظر بدهند بعد ملت نظر و رای بدهند گفتم آخر اگر نظر آنها قاطع است یعنی قانون اساسی را تمام میکند دیگر چه احتیاجی بر فراندوم است و اگر تمام نمی کند چه احتیاجی بوجود اینهاست . گفت آخر این تشخیص است گفتم حقوق دانها هم میتوانند تشخیص بدهند فتها هم میتوانند تشخیص بدهند خلاصه نه میبیم منطق اینها چیست و من گفتم مخالف هستم . آنها گفتند شما مخالفت نفرمائید . گفتم خیر من شرکت نمی کنم . این فراندوم قانون اساسی ما را بی اعتبار میکند .

(نقل از مصاحبه آیت الله باجبهه آزادی)
 باین ترتیب در حالیکه آیت الله خمینی میفرمایند توطئه ای در کار است ، آیت الله شریعتداری عقیده ای دارند که شرکت کردن در این فراندوم قانون اساسی ما را بی اعتبار می کند .

در این میان ، تمامی سازمانهای مترقی و نیروهای آسمه جامعه بر سخنان آیت الله شریعتداری انگشت تأکید می گذارند و سخنان ایشان را تأیید می کنند . حزب جبهه ملی خلق مسلمان در این باره اعلام کرده است : در صورتی که تصویب قانون اساسی به فراندوم گذاشته شود و مجلس موسان در تصویب قانون اساسی نقشی نداشته باشد ، این امر مطابق با موازین بین المللی در امر تصویب قانون اساسی نیست و اگر دولت موقت در این کار اصرار کند ، حزب ما در این مورد از مراجع عالیقدر برای اتخاذ تصمیم و عکس العمل استمداد خواهد کرد . «

سازمان چریکهای فدائی خلق در همین زمینه به انتشار بیانیه ای دست زده است و وجود مجلس موسان را برای تصویب قانون اساسی امری حیاتی دانسته است :

« از آنجا که اساسی ترین اصول هر انقلاب خلقی ، فراهم آوردن وسیع ترین امکانات جهت شرکت مردم در امور مربوط به خود از طریق ایجاد شوراهای اعمال حاکمیت توده ای میباشد ، تدوین قانون اساسی این حاکمیت باید از طریق انتخاب نمایندگان واقعی آنها و فراخواندن مجلس موسان صورت پذیرد و این انتخاب هنگامی حنه واقعی خواهد یافت که قبل از انتخاب نمایندگان ، شرایط دموکراتیک و بدور از هرگونه تهدید و انحصارطلبی ، برای تمام نیروهای سیاسی جهت بیان دیدگاهها و برنامه هایشان وجود داشته باشد ، این حق تمامی توده ها است که در مهم ترین مسئله ای که به سرنوشت آینده همه آنها مربوط می شود ، نظرات خود را اظهار نمایند و آسماها نسبت به سرنوشت آینده خود تصمیم بگیرند . سلب این

برهم خوردن راه پیمائی

برهم خوردن راه پیمائی جمهوری خلق مسلمان یکی از مسائل شبه انگیز هفته گذشته بود. گفته می شود یکی از علل برهم خوردن راه پیمائی روز جمعه گذشته این بوده است که برخی اعضای موثر و تصمیم گیر این حزب چندان خودی نبوده اند، نیز گفته می شود آنها تهدید شده بودند که اگر راه پیمائی انجام شود به خون کشیده خواهند شد. بهر حال این راه پیمائی صورت وقوع نیافت ولی سخنان دبیر حزب در تریز نشان دهنده حساسیت منتجع اعضای حزب در تریز است. سخنان تهدید آمیز او نشان می دهد که بر سر مسائل مربوط به مجلس موسان و قانون اساسی مردم تریز ساکت نخواهند نشست.

اتهام به عضو سازمان مجاهدین

فاش شدن دستگیری محمدرضا عبادی، عضو کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران: روشن

کرد که دستگاه حاکم همان اندازه با سازمان مجاهدین خلق ایران احساس دشمنی می کند که با سازمان چریکیهای فدائی خلق ایران، شگفتا که این دو سازمانهایی بوده اند که در عصر سیاه و تاریک خفقان و براندازم قلدان شاهنشاهی راست می کردند، و از فداکاریهای اینان خواب خوش نداشتند.

سازمان مجاهدین خلق ایران روز شنبه هفته پیش، در یک اعلام جرم علیه دستگیری عبادی نوشت پنجاهویک روز قبل برادر اسیر ما بوسیله یک گروه پاسدار دستگیر و تنداد تحت شکنجه قرار گرفت و این در حالی بود که هنوز بارگراں هفت سال شکنجه فرزندان آریامهری را بردوش داشت.

باری آنگونه که از مفاد این اعلام جرم روشن می شود پس از دستگیری عبادی، سازمان به مقامات دولتی هشدار می دهد که توطئه ای با شرکت عوامل سازمان سیا و بنیای ساواک در کار است و مدارکی هم ارائه می دهد، اما « غالبترین مقامات و مراجع مسئول مملکتی » به آنها می گویند که از افشای مطلب خودداری کنند. آنها هم

خودداری می کنند و لسی روز ۳۶ خرداد مطلع می شوند که « نشریات و مدارکی بی پایه و معقول که عمدتا به خط برادر زندانی نیست » در سطح وسیعی منتشر شده است.

بعد از ظهر همان روز - شنبه ۳۶ خرداد - روزنامه کیهان که اکنون کاملاً در دست حکومتیان است، مدارکی منتشر کرد که بر اساس آن محمدرضا عبادی شیرازی به جاسوسی به نفع شوروی مهم شده است. و این گویا همان مدارکی است که در سطح شهر پخش شده و اعلام جرم سازمان مجاهدین خلق ایران را سب شده است. طرفه آنکه این مدارک بوسیله سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران که نام خود را هم از سازمان مجاهدین خلق ایران به سرقت برده است، منتشر شده است.

مردم اسران اتهام جاسوسی به محمدرضا عبادی شیرازی را با ناباوری خواندند و شاید بسیاری از آنها بایکی از خبر نگاران تهران مصور هم عقیده باشند که می گفت: « مردم این خبر را همانقدر باور می کنند که خبر قاچاق الحاحه حماد شیانی را ».



« تهران‌صور » برای نخستین بار از حقایق پرده برمی‌دارد

ماجرای جلوگیری از سفر گروهی به لیبی

* در بین گروه مسافر ، ممنوع‌الخروج ، ساواکی ، دارنده گذرنامه جعلی و کسانی که برگ خروج نداشتند ، فراوان بودند.

میشدند ، اما دولت با اجازه مهندس بارگمان مقاومت می‌کرد. تا آن‌که حاج محمد منتظری فرزند آیت‌الله مبارز منتظری اعلام می‌کند که « ما با اجازه امام می‌خواهیم به این سفر برویم. افراد امریکایی در دولت رسوخ کرده‌اند ، اجازه نمی‌دهند . » در تماس با دفتر امام در قم ، پاسخ می‌رسد که « امام از این ماجرا اطلاعی ندارند ، دولت با قاطعیت عمل کرده است . »

در این بین گروه ۵۰ نفری موفق به یافتن دوخلبان عرب می‌شود که داوطلبند بر هواپیمای بنشینند و افراد را ببرند ، ولی هیچ شرکتی از جمله هواپیمایی ملی ایران حاضر نیست هواپیمایی در اختیار بگذارد.

جلال‌الدین فارسی و سعد جبر (لیبیایی) دست به‌کار می‌شوند و به‌فاصله یک‌ساعت خسر می‌زنند - لابد با وساطت قذافی - دوهواپیمای افرانسی از کویت‌عالم‌تهرانند برای بردن گروه . اما مقامات فرودگاه اعلام می‌کنند به آنها اجازه فرود نخواهد داد.

از سوی دیگر حاج محمد منتظری که از همه **بقیه در صفحه ۴۵**

تائید این حرکت می‌کند. آنان مشغول تدارک سفر می‌شوند و درست روزی که هیات ۲۷ نفری حزب جمهوری اسلامی که باندوت رسمی لیبی به آن کشور می‌رفت در فرودگاه بودند ، اینها نیز در آنجا حاضر میشوند و خود را با دکتر منفتح و دکتر آیت و گروهی دیگر از رهبران همراه می‌کنند . هنگام بازبینی گذرنامه‌های آنان مقامات فرودگاه به‌جند مشکل برمی‌خورند :

- ۱ - گروهی گذرنامه جعلی داشته‌اند .
 - ۲ - بعضی برگ خروج نداشتند.
 - ۳ - عده‌ای از آنها جزء لیست ممنوع‌الخروج‌ها بوده‌اند .
 - ۴ - چند ساواکی شناخته‌شده بین آنها بوده‌اند .
 - ۵ - هیچ‌خلیبانی حاضر نمی‌شد ، ۵۰ پاسدار مسلح را با خود ببرد .
 - ۶ - پروازی برای سفر خارج از مسیر هواپیمایی ملی - به لیبی - زرو نشده بود .
- در برخورد با این مایمل ، مقامات فرودگاه ایستادگی می‌کنند ، این گروه ۵۰ نفری و آن گروه ۲۷ نفری نیز مدام به اینسو و آنسو منسل

هفته گذشته وقتی روزنامه‌ها نوشتند از پرواز ۵۰ تن به لیبی جلوگیری شد و فردای آن‌روز هر کدام از روزنامه‌های عصر ، به‌نسبت وابستگی‌شان آن را بطرفی ادامه دادند ، زمره‌ها در تهران درافساد و سرانجام « تهران‌صور » توانست حقیقت ماجرا را بی‌گیری و کشف کند. حقیقتی که متأسفانه هیچ‌کدام از نشریات تاکنون که یک‌هفته از پایان ماجرا گذشته است ، در هیچ‌جا منعکس نشده است.

حادثه از حدود ۲۰ روز پیش آغاز شد که شخصی از اهالی لیبی بانام سعد جبر که قبلاً نیز به یکی دو خبرنگار خارجی ، خود را نماینده مخصوص دولت لیبی - و شخص قذافی در تهران معرفی کرده بود ، دوره می‌گشت و داوطلب جمع می‌کرد برای رفتن به لیبی و شرکت در مراسم سالگرد استقلال آن‌کشور ، با تاکید بر این که این مراسم یک حرکت ضد امریکائیست و مربوط به برجیدن پایگاههای امریکائی در لیبی ! حدود ۵۰ تن داوطلب که گروهی از معلمان و محترمان قم نیز در آنها بوده‌اند ، همچنین چندین پاسدار مسلح ، با پرداخت مبالغی نام‌نویسی می‌کنند . جلال‌الدین فارسی نیز برای آنان سخنرانی در

بامشاد در تولد تازه‌اش

بامشاد

دانشگاه تهران ، جزایر آزادی ، مطبوعه اول مایکس و محافل لایوس

ناقصه سروده به‌پروای مهندس بازرگان



دفتری برخوردار عقاید و آراء را مطرح کند و در دفتری دیگر از میان حوادث و وقایع بگذرد و هروری برگزیده‌ها داشته باشد و کلنجاری با رویدادها برود و سرانجام در فرهنگ و هنر سیری بکند .

بامشاد از نظر ما به این بها انتشار یافت که تهران‌صور يك همکار خوب خود را از دست داد ، اما از این بابت دریغی نیست ، برعکس جای شغف است که از دست دادن این همکار تولد دیگر « بامشاد » را باعث آمد . ما انتشار این نشریه خوب و خواندنی را به همکار خوبمان اسماعیل پوروالی تبریک می‌گوئیم و امیدواریم بامشاد در این دوره نیز مانند گذشته‌ها درخشان و موفق باشد .

بامشاد ، نشریه سنگین و خواندنی سال‌های چهل ، بار دیگر به همت اسماعیل پوروالی همکار خوب ما انتشار یافت ، در قطعی که نه یادآور سالهای جوانی است ، اما با محتوایی که پختگی و کارآمدی مدیریتش را به رخ می‌کشد .

بامشاد ، در تولد تازه‌اش ، شش دفتر یادآور شش دفتر مثنوی معنوی دارد که به ترتیب عبارتند از : دفتر اول: گلبنگ ، دفتر دوم : گلخن ، دفتر سوم : گلگشت ، دفتر چهارم : گلسنگ ، دفتر پنجم : گل‌هزه ، و دفتر ششم : گل‌زار . این رنگارنگی و واژه بازی و سماجت دریافتن واژه‌هایی که از « گل » ساخته شده‌اند ، هرچند خوشایند نمی‌نماید اما تعبیر آنها در خور ماهنامه‌ای وزین و پر و خواندنی است ، و سعی دارد تا در

نظرخواهی از حقوقدانان درباره قانون اساسی

قانون اساسی راه نفس ملت است

سمینار خواستهای ملت از قانون اساسی که از روز شنبه با حضور و شرکت حقوقدانان و آگاهان در تهران تشکیل شد، به جای خود بسیار بحث برانگیز و تلاشی در راه آزادی ملت بود. در اینجا نظر چند تن از صاحب نظران این سمینار را درباره قانون اساسی جویا شده ایم:

حتماً مجلس مؤسسان

عبدالمصطفی موسوی - حقوقدان - عضو

جمعیت حقوقدانان ایران:

قانون اساسی، يك قانون عادی نیست بلکه، مشوری است که آئینه تمام‌نمای انقلاب و مبارزات يك ملت است. از آنجاکه این قانون احتیاج به تخصص کامل افراد تدوین‌کننده و نظردهنده دارد، لذا بدون مجلس مؤسسان و تصویب قانون بوسیله مجلس مذکور با شرکت نمایندگان منتخب مستقیم و به‌نسبت معقول باید تنظیم شود و بدون مجلس مؤسسان، تنظیم و تدوین قانون اساسی میسر نیست. و همان‌طور که اسام بارما فرموده و دستور داده‌اند که: نمایندگان خودتان را از روستاها و شهرستانها و استانها به مجلس مؤسسان جهت تدوین قانون اساسی بفرستید... انتظار داریم که این مجلس نیز تشکیل و به تدوین قانون اساسی و تصویب آن بپردازد.

ضد قدرت

دکتر دماغانی - عضو هیئت‌مدیره کانون وکلا و عضو هیئت اجرایی جمعیت حقوقدانان: بسیاری از مواد این قانون اساسی خلسی آشنا به نظر می‌رسد و حتی مقدار زیادی از اصطلاحات آن به قانون اساسی سابق شباهت دارد. آن تغییر عمیقی که در ساخت قانون اساسی مورد انتظار بود، داده نشده است. به اعتقاد من قانون اساسی باید عمیقاً ضد قدرت بوده و بحای

مجلس شورای ملی که فقط وظیفه قانونگذاری را دارد، يك «مجلس ملی» یا «مجمع ملی» به وجود آید که این مجلس ملی کنترل اساسی‌ترین قدرت‌ها را مستقیماً برعهده گیرد. بانوجه به تجربه و تحلیل‌هایی که متفکرین از مبنای قدرت در يك جامعه کرده‌اند، مبنای قدرت علاوه بر قوه قضائیه و مقننه در قدرتهایی از قبیل ارتش، نیروی نیلیات، نیروی آموزش و پرورش و امنایم متمرکز است، بنابراین نیروها برای آنکه محدها درست چیزی به نام «قوه مجریه» متمرکز نشده و زمینه‌های دیکتاتوری جدیدی فراهم نیاید، باید مستقیماً به وسیله مجلس ملی کنترل شوند.

آموزش عالی مستقیماً با مجلس در ارتباط باشد، انتصاب رئیس ساد ارتش و فرماندهان نیروهای مسلح باید با تصویب مجلس باشد در قانون اساسی تصریح شود که ژاندارمری و شهرپایی جزئی از مأمورین سیویل و غیر نظامی و دولتی هستند و این سوء تفاهم که به وسیله عمال شاه پایه‌گذاری شده که ژاندارمری و شهرپایی جزء نیروهای مسلح هستند، از بین برود. یکی از اجزاء فوق‌العاده مهم قدرت سیاست خارجی است که سیاست خارجی، باید مستقیماً توسط مجلس ملی کنترل شود. فی‌المثل انتصاب سفیر ایران در خارج باید با تصویب مجلس ملی یا لاقول کمیسیون خارجی مجلس ملی باشد.

بسیاری از اصطلاحات و مفاهیم قابل تعریف و کتداف قانون اساسی قدیم باید برداشته شود.

«در این قانون اساسی ابهام باید جای خود را به صراحت بدهد.»

مسئله رای نمایندگان مجلس به نخست‌وزیر در این قانون فراموش شده و همان انتصاب نخست‌وزیر بارتس جمهور قید شده است.

صالح‌الدین وزیر - حقوقدان و نماینده جمعیت کردهای مقیم مرکز لزوم ایجاد مجلس مؤسسان که غیر قابل تردید و بحث است.

در مورد قانون اساسی جدید چون هنوز کاملاً مطالعه نکرده‌ام نظری هم نمی‌توانم بدهم.

راه نفس ملت

آقای میرزاده - حقوقدان: قانون اساسی راه نفس ملت است که می‌شود با آن ملت را حقه کرد و یا با آزادی به آن پروبال داد. مهم‌ترین مسئله این است که قانون اساسی موافقت‌نامه‌ای است بین ملت و دولت، اگر از جنبه قرارداد نگاه کنیم، طرفین باید رای بدهند و کسی که اختیارات را تفویض می‌کند ملت (کلیه نهادهای اجتماعی) بنابراین نظر کلیه اینها باید خواسته شود.

پاسلاری از انقلاب

محسن روشن - قاضی دادگستری - مجلس مؤسسان ضروری و لازم است تا انقلاب را بنسب ملت ایران را پاسداری کند و این امر میسر نیست مگر در چارچوب مجلس منتخبین ملت و به وسیله آراء مستقیم آنان. به اعتقاد من برای سرکب مجلس مؤسسان چنانچه هر صدها نفر يك نماینده انتخاب کنند، این ترکیب واقعی خواهد بود.

پیشرفت کشور

محمد خزایی - قاضی دادگستری - برای بحث و بررسی در مورد قانون اساسی و تصویب آن وجود مجلس مؤسسان ضروریست و در این مجلس حداقل برای صدها نفر يك نماینده انتخاب باید باشد و اگر تفصیلی در قانون اساسی لازم بود، این تعیین باید در مجلس مؤسسان عملی شود. قانون اساسی باید حقوق ملیت‌های مختلف ایران را مد نظر و همچنین آزادی‌های فردی و اجتماعی را مد نظر قرار دهد. به منظور کمال قانون اساسی باید آنختان باشد که علاوه بر آنچه امروز مورد نظر اکثریت مردم است، در آینده نیز بایشرف و ترقی کشور و رابطه آن با کشورهای دیگر و بایشرف‌خند.

بقیه در صفحه ۴۸

توهنی بزرگ است به زنان جامعه .

دگر این نکته ضروری است که در سال ۵۶، اوج اختناق و دیکتاتوری سیاه پهلوی ، قضات دادگستری برای اولین بار در تاریخ قضا و بسا توجه به مواد صریح قانونی که طی آن قضات را از اقدامات دستجمعی منع کرده و اخراج و سلب مقام قضاو زندان برای آنان پیشبینی شده است ، اقدام به انتشار بیانیه و نامه سرگشاده‌ای خطاب به رئیس دیوانعالی کشور نمودند ، که در نتیجه منجر به بازجویی ساواک و معلق شدن سه تن از شریفترین قضات دادگستری و ضرب و جرح تعدادی دیگر شد ، خانمهای قاضی از نخستین امضاء کنندگان بیانیه بودند و این در زمانی بود که بسیاری از آقایان قاضی که هم‌اکنون نیز مصدر مشاغل نه چندان کم‌اهمیت هستند از امضاء بیانیه بی‌تعللی ! خودداری کردند.

زنان کارآموز قضائی قبل از تحصیلهای به وزیر دادگستری نوشته و طی آن یادآوری کرده‌اند: این نوع اقدامات وزارت دادگستری را بی‌عدالتی در عصر انقلاب و توهین به زنان مبارز کشورمان می‌دانیم و اعلام می‌داریم این اقدامات وزارت دادگستری غیرقانونی می‌باشد زیرا مستند به هیچ قانونی نیست و «مقتضیاتی» که آقای وزیر اشاره می‌فرمایند وجود خارجی ندارد و فقط از بین بردن حقوق زنان و محدود کردن فعالیت اجتماعی آنان می‌تواند تلقی گردد .

در پی اعلام تحصن از سوی کارآموزان قضائی زن ، زنان دانشجوی حقوق نیز به آنها پیوستند و چهارشنبه ۲۳ خرداد طی اطلاعیه‌ای از همه زنان و گروه‌ها جهت مردمانی در دادگستری دعوت بعمل آوردند . در اینس مردمانی که ساعت ۱۰ صبح پنجشنبه در دادگستری برگزار شد ، نمایندگان بسیاری از گروههای سیاسی ، سازمانهای زنان، زنان کارآموز وکالت، وکلای دادگستری ، اتحادیه زنان قاضی ایران و کارکنان ادارات مختلف در این مراسم شرکت کرده و سخنرانیهایی نیز ایراد شد . در حین برگزاری این گردهمایی طبق معمول چند ماهه اخیر ، ۳۰ تا ۴۰ نفر با فحش‌های بسیار رکیک و شعارهای تکراری اسلام‌پرواز است ، کمونست نابود است . (حدافل برنامه‌ریزان به آقایان یاد دهند که تمام اجتماعات، گردهمایی جیها نیست.) به سالن دادگستری ریخته و مردمانی را بهسم زدند شعارهایی که آقایان به دیوارها چسباندند دقیقاً نشان دهنده طرز تفکر آنان است به مسائل اجتماعی ، خصوصاً در مورد زنان بود ! ملت ایران انقلاب کرد تا کانون های فساد را از بین ببرد و قضاوت زن یکی از اینس کانون‌هاست .

زن تا مقام ریاست جمهوری بله ، اما قضاوت هرگز .



زن تارئیس جمهوری بله اما قضاوت هرگز !

زنان کارآموز قضائی دوره های ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ ، از شبه ۱۹ خرداد به خاطر پایمال شدن حقوق حقه خود ، در طبقه دوم کاخ دادگستری متحصن شدند .

دانشجویان و فارغ‌التحصیلان رشته حقوق حین تحصیل و بعد از آن دوره کارآموزی قضائی را در چند نوبت و در بخش‌های مختلف دادگستری- دادسرا ، دادگاه شهرستان ، سرپرستی و غیره - می‌گذرانند و پس از طی کارآموزی و قبولی در امتحانات که توسط قضات سرپرست به عمل می‌آید ، طی مراسمی با ادای سوگند به کون متقدس قضا نائل می‌شوند .

در مراسم تحلیف این دوره (دوره ۲۳) از دریافت احکام و ادای سوگند دعوتی به عمل نیامد . پس از مراجعات مکرر خانمهای کارآموز قضائی به وزیر دادگستری و سایر مراجع، احکام سرپرستی برای بعضی از آنها صادر شد که سوگندنامه آن متفاوت با سوگندنامه مراسم تحلیف (با شرکت آقایان) بود .

زنان از قبول این احکام و ادای سوگند خودداری کردند .

سخنگوی زنان کارآموز قضائی می‌گفت : تمام دوران تحصیل و کارآموزی و امتحاناتی که از ما و آقایان بعمل آمده بکسان بوده و اینکه ما را در مراسم تحلیف شرکت ندادند ،

زنان کارآموز قضائی دوره های ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ ، از شبه ۱۹ خرداد به خاطر پایمال شدن حقوق حقه خود ، در طبقه دوم کاخ دادگستری متحصن شدند .

دانشجویان و فارغ‌التحصیلان رشته حقوق حین تحصیل و بعد از آن دوره کارآموزی قضائی را در چند نوبت و در بخش‌های مختلف دادگستری- دادسرا ، دادگاه شهرستان ، سرپرستی و غیره - می‌گذرانند و پس از طی کارآموزی و قبولی در امتحانات که توسط قضات سرپرست به عمل می‌آید ، طی مراسمی با ادای سوگند به کون متقدس قضا نائل می‌شوند .

در مراسم تحلیف این دوره (دوره ۲۳) از

۳۶ ساله کاری است که حالا بیکار است و جویای کار و نمایندگانه را آگاهی نداده می‌داند و گویا .
و در پایان وفی عکسها تاثیر خود را کرده‌اند و محرومیت و رنج را با کار تلخ نشان داده‌اند نوشته‌ای می‌بینیم که ارزش اضافی و استثمار را با زبانی ساده توضیح میدهد .

مصاحبه اشرف دهقانی

در متن سیاست این هفته شاهد ماجرای جریک کبیر فدائی خلق اشرف دهقانی بودیم که بازمانده تاریخسازان دهه ۵۰-۴۰ است که پرچم پرافتخار و خونین مبارزه مسلحانه را برافراشتند و در سیاهترین سالهای تاریخ میهنمان شرافت انقلابی را با آگاهی علمی بیوند زدند و اساسی‌ترین قدمها را در جهت آزادی خلق برداشتند .
اشرف دهقانی خیر جدائی خود را از سازمان جریکهای فدائی خلق تکذیب کرد، اما انتشار جزوه مصاحبه‌ای با رفیق اشرف دهقانی هم رشته‌های اختلاف او را با رهبری سازمان نشان داد و هم طراح خطی نوین در جنبش انقلابی طبقه کارگر ایران بود .

اشرف دهقانی مرکزیت سازمان جریکهای فدائی خلق را به انحراف از بینش انقلابی مبارزه مسلحانه منتهم کرد و یکبار دیگر به ضرورت مبارزه ضد امپریالیستی و سازش‌ناپذیری انقلابی جریک تاکید کرد .

در مصاحبه آمده است که :

«نیروهای انقلابی باید اوضاع را برای مردم تحلیل کنند نشان دهند که چه طبقه یا طبقاتی حکومت را در دست دارند... امروز توده‌ها به نیروهای انقلابی روی آورده‌اند و تمام شرایط عینی برای تأمین رهبری انقلابی در جنبش فراهم است لذا نباید دست روی دست گذاشت و شعارهای چهار ماه پیش را با اندک بسویش کردن کلمات تکرار کرد.»

اشرف تاکید می‌کند که : «دولت فعلی نیز ابزار دست بورژوازی وابسته است و تنها تفاوت آن با زمان شاه اینست که بجای خاکمیت انحصاری بوروکراتها تمام طبقه بورژوازی وابسته و بخشی از خرده بورژوازی وابسته با آن در قدرت سهیم‌اند... کوششها باید به سازماندهی مبارزه مسلحانه توده‌ها که در آتیه‌ای نه چندان دور با هجوم نظامی امپریالیسم آغاز خواهد شد بپردازد... وحدت نیروها باید وحدت برای مبارزه ضد امپریالیستی باشد .»

اشرف دهقانی مرکزیت سازمان جریکهای فدائی خلق را منتهم می‌کند که فاطمیت انقلابی را از دست داده است . در مصاحبه آمده است که : « هر مبارزی با هر ایدئولوژی صمیمانه به خود



برداستی از رویدادهای کوچک و بزرگ

قیام کوره‌پزخانه تهران

به یاد بیستمین سالگرد قیام دلیرانه و شهادت کارگران کوره‌پزخانه تهران در ۲۳ خرداد ۱۳۲۸ نمایندگانه عکسی از کار و زندگی کارگران کوره‌پزخانه‌ها در خانه کارگر بریاست .
نماینگاه را که بازدید می‌کنیم در همان آغاز می‌خوانیم که «منظور از برگزاری این نماینگاه نشان دادن زندگی کارگرانی است که آجر تمام ساختمانها را می‌سازند ولی خودشان هر ۲-۳ نفر در يك اتاق ۳x۴ زندگی می‌کنند. کار آنها بسیار سخت است و به دلیل کار زیاد و بدی و کمی غذا ضعیف و بیمار هستند.»
عکسها به تنهایی و بدون نیاز به هر شرح و تفسیری شرایط دهشتناک کار و زندگی کارگران کوره‌پزخانه را فریاد می‌کند و از این رو شرحی که در زیر عکسها نوشته شده است توضیح واضحتر است اما شاید هشدار هم باشد به نماینگران درد که نگاهی از بالا به عکسها نداشته باشند باشان تکان دادنی از سر تاسف چرا که توجه به زرفای فاجعه می‌تواند آغازگر حرکتی باشد توفنده .
قیام کارگران کوره‌پزخانه در ۲۳ خرداد

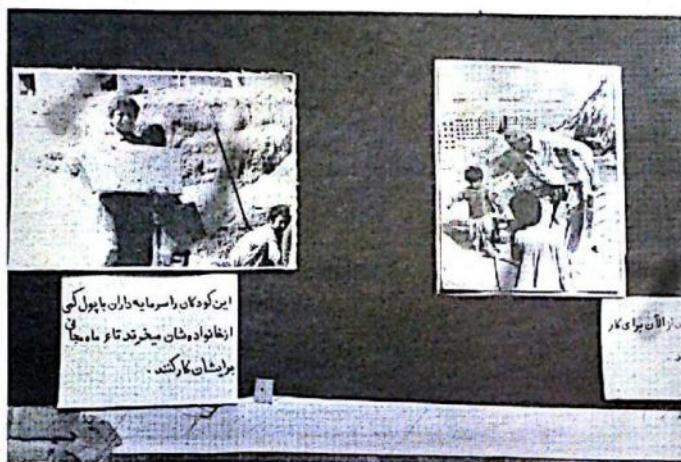
۱۳۲۸ با خواست ۳۵ درصد افزایش دستمزد آغاز شد . پس از کودتای ضد خلقی ۲۸ مرداد و سرکوبی سازمانهای مترقی از سوی بهران همه‌گیر اقتصادی و از طرفی دیکتاتوری سازمان یافته شده فشار افزایش یافته‌ای را بر توده‌های مردم وارد می‌ساخت . قیام کارگران کوره‌پزخانه اولین جرفه جنبش انقلابی بود که در ۱۵ خرداد ۱۳۲۴ به اوج خود رسید . روز ۱۷ خرداد ۱۳۲۸ یعنی دو روز پس از آغاز قیام ۳۶ نفر از کارگران مبارز به‌عنوان اخلالگر دستگیر شدند ، اما انتصاب ادامه یافت و روز ۲۳ خرداد ارتش مزدور شاه کارگران را به گلوله بست و بیش از ۵۰ نفر از کارگران به شهادت رسیدند .

نماینگاه با یاد این قیام‌ناگیدگر مبارزه بی‌گیر کارگران برای بدست آوردن حقوق خویش است .

عکسها گونه‌هایی از زندگی را نشان می‌دهند و کار را که آفریننده است زن و شوهر پیری را می‌بینی که آجرها را قالب می‌کنند عمری رنج و استثمار را در دهنهای خود نشان می‌دهند . و زیر عکس نوشته شده است : در کوره‌پزخانه فقط يك قانون وجود دارد کار زیاد و مزد کم یا یکی از بازدیدکنندگان حرف می‌زنیم زن

سیر جنبش انقلابی

نمایشگاهی از طرف انجمن دانشجویان مسلمان پلی‌تکنیک در دانشکده پلی‌تکنیک سر جنبش انقلابی را از مشروطه تا امروز مرور می‌کند.



این کودکان با سرمایه داران با پول کمی از خانواده‌شان می‌خرند تا ماهی ماهی برایشان کار کنند.

بازار آفتاب برای کار

دار و دسه رهبری حزب بوده به ایران مارکست با مبارزه فعال خود را در میان ملت ادامه دهد. بزور حکمت‌جو پس از دستگیری در زندان یکی از انقلابی‌ترین چهره‌های مقاومت سود و سرانجام در زندان شهید شد.

می‌گوید: راه مبارزه همان راهی است که فدائیان رفته‌اند... باید خلق را مسلح کرد یک خلق مسلح بهترین وسیله برای جلوگیری از ماحراجوسی نظامی امپریالیست است.

اشرف دهقانی با دفاع انقلابی از پیشش محمود احمدزاده بنیانگذار سازمان می‌افزاید، تکرانی از آنستکه کسانی سعی می‌کنند با نام بیژن جزینی راه بهروز دهقانی را کمرنگ‌کنند. انتشار این مصاحبه بحث جدیدی را بیسن جنبش چپ آغاز می‌کند که می‌تواند سالمترین راه برای دستیابی به یک برنامه انقلابی باشد.

نامه تو طئه آمیز

انتشار متن کامل نامه تو طئه‌آمیز تهرانی نرذخیم و بازجوی ساواک عبرت‌آموز و هشدار - دهنده بود. تهرانی در این نامه راه مبارزه با کمونیسم را به دولت می‌آموزد و وقتی که آدمی جریانی از قبیل تقییب و دستگیری مبارزان از سوی کمیته‌ها، فشار به مطبوعات، حمله به مراکز نیروهای مترقی، جنگ تبلیغاتی علیه نیروهای آزادیخواه را می‌بیند با خود فکر میکند که بعضی شاگرد های مستمد و خوبی هستند.

شرف کردها

جلسه جمعیت کرد های مقیم مرکز روز پنجشنبه یکبار دیگر مساله ملیت های ستمدیده را مطرح کرد. در این جلسه که با حضور بیش از ۵۰۰ نفر از کردهای مقیم مرکز برگزار شد، یکی از روحانیان مبارز کرد بنام آقای حجاج ملاجلال شافعی دلایل عدم شرکت شورای روحانیت کرد را در کنفرانس فرمایشی سنج باز شرد او گفت: ما در کنفرانس سنج شرکت نکردیم زیرا این کنفرانس ضد خلقی بود. شرف کردها را نباید فدای منافع امریکا کرد.

در این جلسه همچنین صادق‌وزیری در مورد دانشگاه مردمی کردستان توضیحاتی داد و نکته جالب آنکه حتی در طرح مساله ملیت‌ها نیز آدمی مساله اصلی جامعه ما را باز می‌شناسد. وقتی آنانکه ثروتمندترند با لباس های زیبای گردی می‌آیند و اکثریت فقیرتر با لباس ساده فارسی‌ها آدمی درک می‌کند که حل مساله ملیت‌ها نیز نمی‌تواند جدا از سرنگونی جامعه طبقاتی مطرح باشد.

یاد حکمت‌جو

روز جمعه ۲۵ خرداد یادبود شهادت یکی از رزمنده‌ترین فرزندان خلق پیروز حکمت‌جو بود. پیروز حکمت‌جو یکی از اعضاء شبکه افسری حزب توده بود که مجبور به مهاجرت شد، اما برخلاف

اتحادیه کتابفروشان خیابانی

خبر تشکیل اتحادیه کتابفروشان کسار خیابان همراه با اساتذمه این اتحادیه که یکی از دموکراتیک‌ترین اساتذمه های دنیا است، مساله بیکاری پنهان را بار دیگر مطرح‌ساخت، بویژه آنکه روز شنبه ۲۶ خرداد نیز اجتماع ده‌داران را داشتیم برای اعتراض به دخالت کمیته‌ها و فشار دولت. در اعلامیه آنان آمده است که دولت اول باید برای ما کار ایجاد کند بعداً به ما فشار بیاورد.

نمایشگاه اختناق...

نمایشگاه «اختناق نابسود است» عنوان مجموعه‌ای از کاریکاتور های محمود مهرابی است که در خانه آفتاب برپا گشته است. تلاشی شتابزده برای بیان احساسی نه‌چندان عمیق. آنچه بر در و دیوار خانه آفتاب می‌بینی، تصویر رنگ پریده‌ای است از آن احساس که با شنیدن نام این مجموعه به آدمی دست‌مدهد. دی در ورودی دفتری برای اظهار نظر بازدیدکنندگان قرار دارد که چند برگه از آن نوشته شده است. در آخرین صفحه این جملات را می‌خوانیم: «آقای محمود مهرابی ما که چیزی نفهمیدیم!»

نمایشگاه سه‌جریان را که با فلش‌های سرخ برای خلق، خاکستری برای نیروها و سبزه برای ضد خلق مشخص می‌شود دنبال می‌کند. تصویرهایی از سید جمال‌الدین اسدآبادی با نقلی از آخرین نامه او آغازگر نمایشگاه است که در آن سید جمال‌الدین برگشته خویش مرور می‌کند و افسوس می‌خورد که «ای کاش تخم افکار خود را در مزرعه ملت کاشته بودم چرا که تضمین می‌کردم ده شور‌زار سلطنت کاشتم فاسد شد.»

پیکر شکوهمند میرزا رضای کرمانی برداره کلامش را تداعی می‌کند که: «این چوبه دار را به یادگار نگهدارید زیرا من آخرین نفرنستم» نمایشگاه مروری دارد بر فعالیت حزب اجتماعیهون عامیون کمیته تبریز ۷ یکی از اعلامیه های آنان امروزه نیز می‌تواند راهگشا باشد «موقع آن رسیده که علم‌سرخ آزادی را برافرازیم و به یک ملت دشمنان آزادی و عدالت فرصت ندهیم که با اغراض و منافع خصوصی خودشفق خون‌آلود انقلاب را که ثمره و غولبهای آزادی است روپوش نمایند.»

نگاهی به سمینار سازمان ملی دانشگاهیان ایران در دانشگاه صنعتی

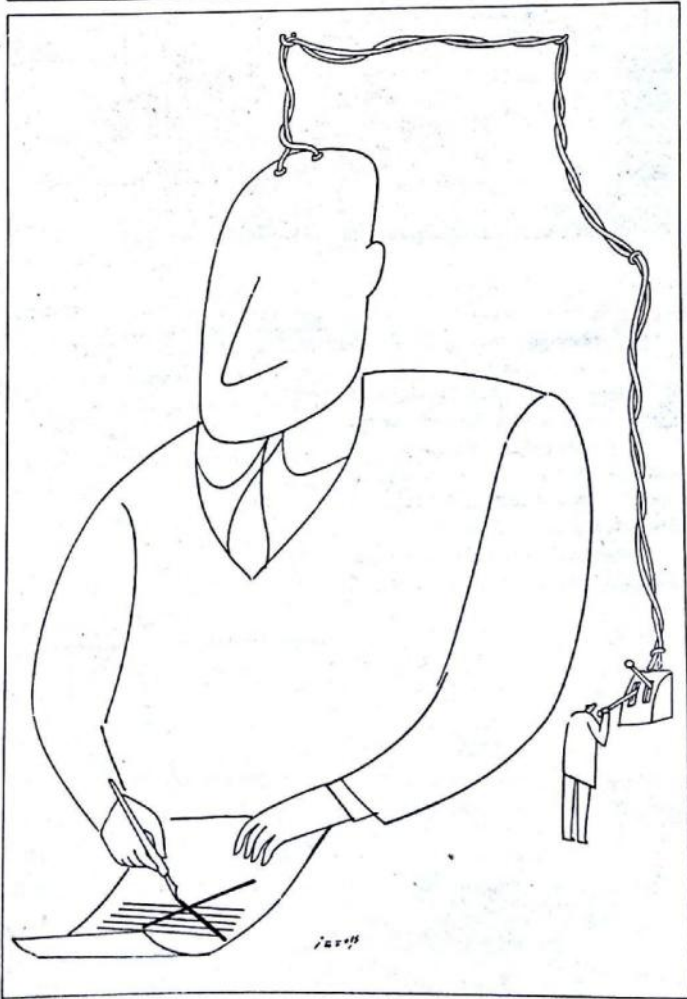
آن روز دانشگاهیان وزیر علوم را محاکمه کردند!

سمینار سازمان ملی دانشگاهیان ایران با شمارهای دموکراتیک دانشگاه را به دانشگاهیان بسیاری، تجاوز به استقلال دانشگاه تجاوز به گذشته، حال و آینده مملکت است، استقلال دانشگاه راه رهایی از فرهنگ استعماری است و شکوفائی نظام دانشگاهی تنها در برتسو استقلال مدیریت شورائی و آزادی‌های دانشگاهی امکان‌پذیر است. روزهای چهارشنبه و پنجشنبه هفته گذشته، با شرکت بیش از سیصد تن از استادان و اعضای هیات علمی دانشگاههای سراسر کشور و با حضور وزیر فرهنگ و آموزش عالی و وزیر آموزش و پرورش در دانشگاه صنعتی برپا گردید.

در این سمینار که با یادی از استاد کامران نجات‌الهی که در جریان تحمسن دانشگاهیان در وزارت علوم و دبیرخانه دانشگاه تهران، به منظور اعتراض به کشتارها، اعمال غیردموکراتیک و حکومت نظامی دژخیم شاه دردی‌ماه ۱۳۵۷ به طور ناجوانمردانه‌ای مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید، آغاز شد، بسیاری از دانشگاهیان همراه با سخنرانی و بحث و گفتگو در زمینه مسائل و مشکلات نظام دانشگاهی پرداختند، درد دل کردند و به چاره‌جویی نشستند.

سمینار سازمان دانشگاهیان، اگرچه گاهی با تشنج و پرخاش همراه شد، در یک محیط صمیمی و به دو راز تکلف برگزار گردید، دستور جلسه‌ای سمینار در طول دوروز به طور جدی و پیگیر دنبال گردید و کمتر وقت کسی و پشت گوش اندازی در آن به چشم آمد. کسانی که سمینارهای فرمایشی پیش از سقوط رژیم دیکتاتوری را دیده باشند می‌دانند که در جلسات آن گردهمائی‌ها همه چیز مطرح نبود جز برخورد اصولی و علمی با مسائلی که سمینارها برای آنها برگزار می‌گردید.

اما سمینار سازمان ملی دانشگاهیان و سمینار کانون وکلا که پیشرو و باجنجال بسیار برپا گردید، و گردهمائی‌های ازین دست از نوع دیگریست. هنوز شمیم گرم انقلاب را در آنها



می‌توان دید. هنوز برخورد آزادانه اندیشه و تمامی سادفانه افکار در آنها محسوس است. در این سبناها دیگر برخورد و رویارویی با افراد شرکت‌کننده بر اساس جا و مقام آنها صورت نمی‌گیرد. اول وزیر سخترانی نمی‌کند، به‌وزیر درصاف پیشین و درصندلی‌های مخصوص جا داده نمی‌شود. سبناهرهای تازه مبین دموکراسی برخاسته از دل دگرگونی عظیمی است که از پس‌داند هفتاد هزار شهید، بدست آمده است. دریغ است که از هم‌اکنون هت‌ها و بنیانهای تسلط شرایطی اختناق‌آمیز و ترس‌زده در این اجلاس‌ها به‌چشم می‌آید. دریغ است که محیط و شرایط پویای تازه را به‌رکود و خودمردگی‌گذاشته‌واگذاریم. بی‌تردید این به‌شرایط جامعه و میزان تغییراتسی که تحول بزرگ اخیر توان ارائه آنها را به خلتقای ستم‌کشیده ایران دارد خواهد داشت. اما دانشگاهیان خود نیز باید در پاسداری از دستاوردهای که به‌بهای خون شهیدان به‌کف آمده است، لحظه‌ای از پای نشینند و نقش خویش را از یاد نبرند.

درستینار سازمان ملی دانشگاهیان از ابتدا تا پایان کار، مثله برنیامدن انتظاراتی که دانشگاهیان از حکومت موقت انقلابی داشتند مثله ناییده انگاشته‌شدن دموکراسی نظام دانشگاهی و اعمال نفوذ مقامهای حکومتی از بالا به‌سیاق رژیم گذشته و تمیین‌سیاستها و برنامه‌های دانشگاهی بوسیله افراد و اشخاص غیرمستول و بی‌صلاحیت مطرح شد. درستینار سازمان ملی دانشگاهیان تجاوز به‌استقلال و حریم دانشگاهها و دانشگاهیان پس‌از سقوط رژیم شاه مطرح شد؛ اعضای شرکت‌کننده درستیناردریک جمعبندی کلی نگران بودند. نگران تحریف خواسته‌های دموکراتیک خود و خلتقای تحت‌ستم و جایگزین آنها بوسیله شمارهای ارتجاعی با‌استفاده نایکارانه از ناگاهسی و اعتقاد ساده‌لوحانه مردم به حکومتگران، همچنانکه تاکنون چندبار در همین فاصله کوتاه پس‌از سقوطشله روی داده‌است بودند.

دکتر حسین خوشخو یکی از اعضای هیئت دبیران سازمان ملی دانشگاهیان ایران طی یک سخترانی هدف برگرزاری سبنا را تمیین رسالت و نقش دانشگاه در جامعه و محترم‌دانستن اصول ضروری برای استقلال دانشگاهها برشرد. او گفت: در دانشگاه باید آزادی آکادمیک وجود داشته باشد و شکوفائی استعدادها فقط در محیط آزاد امکان‌پذیر است و فرشته اندیشه در قفس پرواز نخواهد کرد. او همچنین علت سکوت آشکار سازمان ملی دانشگاهیان در چندماه گذشته را بهانه‌ندان به‌دست ضدانقلاب علیرغم بی‌حرمتی و تجاوزهای آشکاری که به استقلال دانشگاهها

شده است اعلام کرد. دکتر خوشخو گفت: وقتی صحبت از استقلال دانشگاه می‌شود منظور بوجود آمدن آتاریسیم نیست، بلکه منظور این است که دریک حکومت ملی سیاست آموزشی عالی در چهارچوب یک کشور مستقل توسط افرادی ملی تمیین گردد. دکتر خوشخو در بحثی دیگر از سخنانش افزود: پس‌از سقوط رژیم، هرچه که زمان پیش رفت استقلال دانشگاهها بیشتر مورد خطر واقع شد و آنچه مسلم است امروز به‌استقلال دانشگاهها تجاوز شده‌است.

دفاع وزیر علوم

حضور دکتر شریتمنداری وزیر فرهنگ و آموزش عالی در روز گشایش سبنا سازمان ملی دانشگاهیان غوغائی به‌پا کرد. او ضمن سخترانی مثله آزاداندیشی و شناخت فرهنگ اسلامی را مطرح کرد و در برابر اقداماتی که طی چندماه اخیر توسط وی در وزارت علوم و دانشگاهها انجام شده است از خود دفاع کرد. پس‌از پایان سخترانی وزیر علوم، دانشگاهیان در حالیکه به‌نظر می‌رسید مدت‌ها در انتظار لحظه‌ای مناسب برای بیان خواسته‌هایشان و اعتراض به اقدامات وانتصابهای خودسرانه‌ای که انجام شده است، بودند، از هر سو دکتر شریتمنداری را مورد حمله قرار دادند. وزیر علوم در دفاع از خود و پاسخ به‌سئوالاتی که مطرح شده بود، از دموکراسی و توجه به‌آراء عمومی سخن گفت و تاکید کرد که در زمان وی تمامی اقدامات انجام‌شده با نظر دانشگاهیان بوده است اما به‌علت ضعف استدلال و در برابر منطق قوی دانشگاهیان با‌سکه سخنی برای گفتن نداشت. شریتمنداری آن‌روز نشان داد که به‌هر ترتیب وزیر است و حالت وزیر علوم در روز گشایش سبنا نشانگر این واقمیت بوده که تا زمانی که اداره امور واقصا به‌مردم محسول نگردد، دولت و وزیران هوازه سخنگوی منافع عده‌ای خاص خواهند بود و به‌ناچار از دروغ‌پردازی و سفله درچنین مقامی هیچ‌گریزی نمی‌تواند باشد. وزیر علوم در تمامی مدت‌سخترانی خود کلی‌گویی کرد و هنگامی که هتا ناطق استاد دانشگاه تهران به‌او گفت: شما از آزاداندیشی دم‌مزی‌دولی‌درهیات دولت راجع به‌لا‌یحه‌عقب‌افتاده مطبوعات یک‌کلمه حرف نزدید و اعتراض‌نکردید، به‌راستی او از پاس‌خگوشی بازماند. بیشترین انتقاداتی که به‌وزیر علوم شد، در زمینه انتصابهای دانشگاهی که بدون توجه دانشگاهیان صورت گرفته است بود. در حقیقت آن‌روز دانشگاهیان وزیر علوم را که نماینده هیات حاکمه درستینار بود به‌محاکمه کشیدند.

دکتر فریدون نوائی یکی از استادان جوان دانشگاه نیز در اولین روز سبنا درباره نظام

آموزشی صحبت کرد. او گفت حداقل حواس قیام به‌من‌ماه گذشته مخالفت با اختناق و کوشش در جهت جدائی از امیرالیسیم بوده است. او گفت که پس‌از سقوط رژیم تاکنون گامهای بنیادی در راه منافع و اهداف زحمتکشان برداشته شده است. لایحه مطبوعات، پیش‌نویس قانون اساسی، کتابسوزی‌ها، وضع روزنامه‌ها همه مبین تجاوز آشکار به‌حریم آزادیهای دموکراتیک است.

نظام آموزشی باید به‌مثله کالاشدن انسان خاتمه دهد. او در بخش دیگری از سخترانی خود گفت: درک روشنی از مثله غربی و شرقی‌شدن مسائل فرهنگی و آموزشی ندارد و آن‌ه به عبودیت و تحجر انسان می‌انجامد. مناسبات و روابط انسان‌هاست، پس‌از پایان سخترانی دکتر نوائی بسیاری از دانشگاهیان و از جمله دکتر اسمعیل خوشی مسائلی را در ارتباط با این سخترانی مطرح کردند. دکتر خوشی که شاعر و روشنفکر است گفت: نظرای دکتر نوائی در همه زمینه‌ها علمی است، جز در مورد علم؛ چرا که علم طبقاتی نیست و این کاربرد علم است که آنرا بصورت یک امر طبقاتی درمی‌آورد. که دکتر نوائی زیرکانه و رندانه به‌خوشی گفت: این درست است اما طرح علم انتزاعی بدون بیان کاربردش، خود غیرعلمی است که شا مطرح می‌کنید.

در روز اول سبنا همچنین پیام کانون نویسندگان ایران به‌سبنا دانشگاهیان خوانده شد و دکتر دامغانی درباره استقلال دانشگاه و قانون اساسی و دکتر تقی برهانی درباره نظام اجتماعی و نوسازی نظام دانشگاهی و عده‌ای دیگر سخترانی کردند. در پیام کانون نویسندگان ضمن اشاره به‌اصل آزادی بیان به‌آزادی آموزش و پژوهش و بسط و توسعه دموکراسی در محیط‌های آموزشی و پژوهشی تاکید شده بود.

دکتر برهانی نیز در سخترانی خود گفت: نظام آموزشی ما در صدها سال گذشته مستقیم و غیر مستقیم هدفی جز دلال‌پروری نداشته است.

مناقض و غیر اصولی

دومین روز سبنا سازمان ملی دانشگاهیان ایران با سخترانی دکتر شکوهی وزیر آموزش و پرورش آغاز شد. ضمن سخترانی خود نشان داد که درک درستی از مسائل اجتماعی بویژه آموزش و پرورش ندارد. مثلا او اعتقاد داشت که دانشگاه باید شرایط لازم برای رشد استعدادهای فوق‌العاده را فراهم کند و یا به‌جای پس‌زداختن به ریشه‌های اصلی پیدایش فساد و تباهی و بی‌تفاوتی در جامعه؛ شکوه‌آمیز می‌گفت دانشگاه نباید محل افراد عیاش و خوشگذران باشد. شکوهی اگرچه صمیمانه صحبت می‌کرد ولی ناسف بسیاری از پلحه در صفحه ۲



۱۰۵ روزنامه و هفته‌نامه در تهران منتشر می‌شود

به همت سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات، فهرست نشریات و روزنامه‌هایی که پس از انقلاب در ایران منتشر شده‌اند، انتشار یافته است. بنا بر نوشته بولتن سندیکا اکنون ۱۰۵ روزنامه و نشریه هر هفته در تهران منتشر می‌شود که آنها را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: یک‌دسته روزنامه‌ها و مطبوعاتی که پیشتر هم منتشر می‌شدند ۷ دسته دیگر مطبوعاتی که سابقه انتشار دارند ولی مدتی منتشر نمی‌شدند و در دوره انقلاب انتشار خود را از سر گرفته‌اند و دسته سوم نشریاتی که تازه متولد شده‌اند.

در بولتن می‌خوانیم: «سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات که تنها نهاد فرهنگی-صنعتی مرتبط با حرفه روزنامه‌نگاری در جامعه ما است، به همکاران قدیم که برخی حق استادی و پیش‌گویی در این حرفه دارند، و نیز به همکاران جوانان که تازه قلم بدست گرفته‌اند، صرف نظر از وابستگی به این یا آن گروه یا حزب و جمعیت و ایدئولوژی، خیرمقدم و خوشامد می‌گوید و توفیق همه آنان را در راه خدمت به مردم و ترقی و پیشرفت جامعه طلب می‌کند.»

فهرستی که سندیکای نویسندگان از مطبوعات در حال انتشار در تهران فراهم آورده، به شرح زیر است:

ارگان‌ها

- ۱ - آرمان : ارگان سازمان جوانان و دانشجویان دموکرات
- ۲ - اتحاد : ویژه کارگران و دهقانان (وابسته به حزب توده ایران)
- ۳ - آذرخش : ارگان دانش‌آموزان دموکرات
- ۴ - آزادی : ارگان جبهه دموکراتیک ملی
- ۵ - اندیشه آزاد : نشریه دو-هفتگی «کانون نویسندگان ایران»
- ۶ - بیداری زن : نشریه جمعیت بیداری زنان
- ۷ - برابری : ارگان زنان مبارز
- ۸ - پیام خلق : ارگان سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۹ - پیکار : ارگان سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر
- ۱۰ - پیکار خلق : ارگان گروه انقلابیون مارکسیست
- ۱۱ - توفان : ارگان مرکزی حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران

- ۱۲ - توفان : ارگان سازمان مارکسیست لنینیستی توفان
- ۱۳ - جبهه ملی ایران : نشریه جبهه ملی ایران
- ۱۴ - جبهه آزادی : ارگان رسمی حزب ایران
- ۱۵ - جوانان انقلابی : ارگان سازمان جوانان انقلابی
- ۱۶ - جمهوری اسلامی : وابسته به حزب جمهوری اسلامی
- ۱۷ - جمهوری خلق مسلمان ایران : وابسته به حزب جمهوری خلق مسلمان ایران
- ۱۸ - جهاد معلم : ارگان معلمان مسلمان
- ۱۹ - جرس : ویژه دهقانان (وابسته به حزب توده ایران)
- ۲۰ - حقیقت : ارگان مرکزی اتحادیه کمیونیست‌های ایران
- ۲۱ - خلق : ارگان سازمان اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر
- ۲۲ - دانش‌آموز : نشریه انجمن اسلامی دانش‌آموزان
- ۲۳ - رهائی زن : نشریه انجمن رهائی زن
- ۲۴ - رنجبر : ارگان سازمان انقلابی
- ۲۵ - زن مبارز : نشریه جمعیت زنان مبارز
- ۲۶ - سنگر : ارگان سازمان سراسری دانشجویان
- ۲۷ - سپیده سرخ : ارگان اتحادیه انقلابی زنان
- ۲۸ - سرباز و انقلاب : ارگان پرسنل انقلابی نیروهای مسلح
- ۲۹ - شبه سرخ : نشریه اتحادیه انقلابی دانش‌آموزان ایران
- ۳۰ - صدای دانشجو : نشریه‌ی برای ایجاد تشکیلات سراسری دانشجویی
- ۳۱ - عصر : نشریه انجمن اسلامی فرهنگ و هنر
- ۳۲ - عدالت : نشریه جمعیت عدالت
- ۳۳ - فجر امید : نشریه انجمن اسلامی فجر امید
- ۳۴ - فلق : ارگان سازمان رزمندگان خلق (المهدی)
- ۳۵ - کار : ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران
- ۳۶ - کارگر : ارگان حزب کارگسران سوسیالیست
- ۳۷ - کارگر : ارگان سازمان سیاسی کارگر

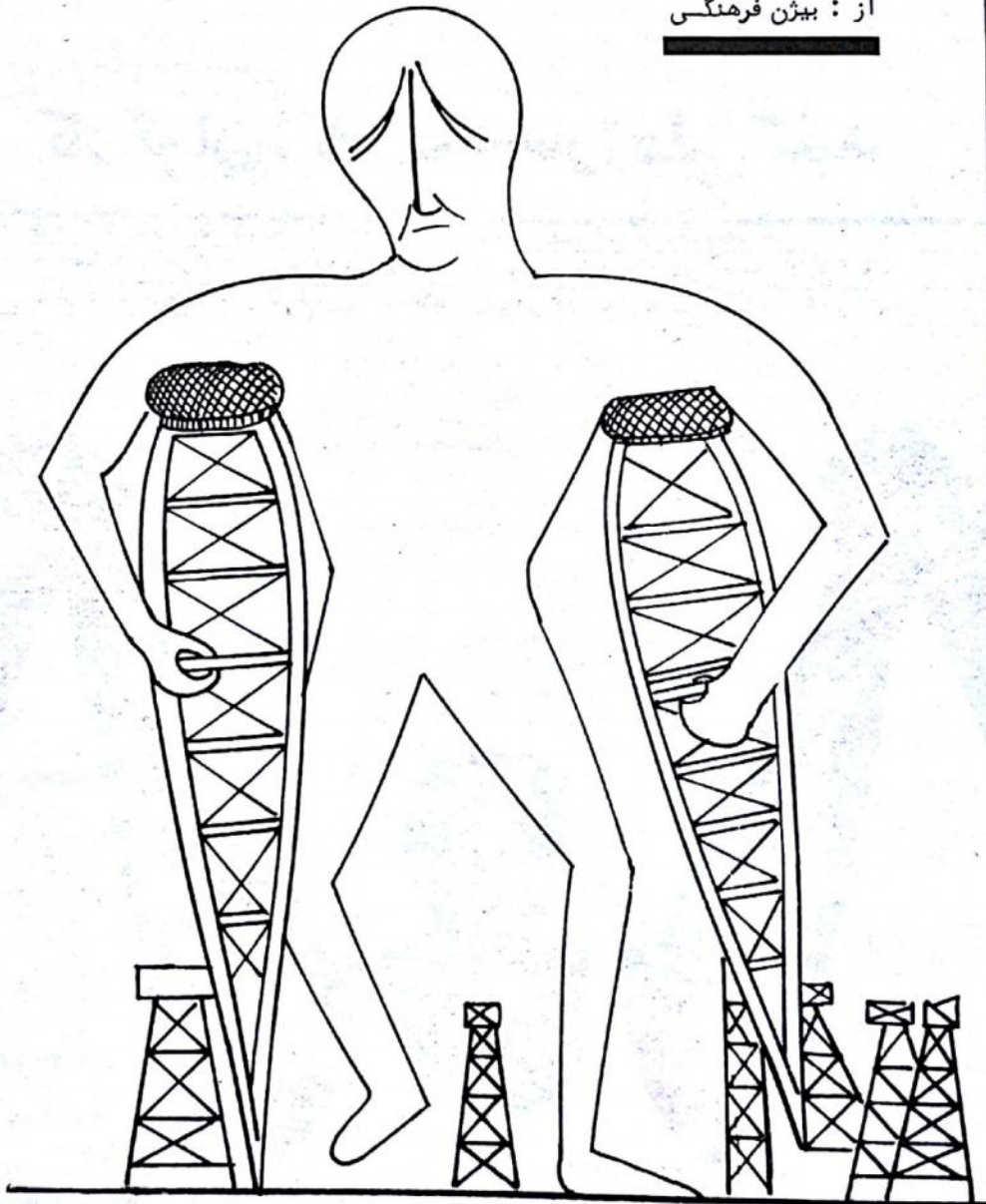
- ۳۸ - مردم : ارگان مرکزی حزب توده ایران
- ۳۹ - مردم ایران : نشریه جنبش اصلاحی مردم مسلمانان ایران (جاما)
- ۴۰ - معلم : نشریه کانون مستقل معلمان
- ۴۱ - مبارزه : ارگان کارگری، دهقانی سازمان کارگران مبارز ایران
- ۴۲ - نبرد ملت : ارگان فدائیان اسلام
- ۴۳ - نهضت زنان مسلمان ایران : نشریه نهضت زنان مسلمان ایران
- ۴۴ - هفده شهریور : نشریه جمعیت زنان ایران

روزنامه‌های دیگر

- ۱ - آینه‌گان
- ۲ - اطلاعات
- ۳ - آهنگر (هفتگی)
- ۴ - امت
- ۵ - نامداد امروز
- ۶ - سداری
- ۷ - بورس
- ۸ - پویا
- ۹ - پرچم
- ۱۰ - پیام امروز
- ۱۱ - خوش
- ۱۲ - جمعه
- ۱۳ - جنبش
- ۱۴ - حاجی‌بابا
- ۱۵ - دنیای جدید
- ۱۶ - دنیا
- ۱۷ - راهما
- ۱۸ - رویداد
- ۱۹ - سوگند
- ۲۰ - سپهر
- ۲۱ - ستاره اسلام
- ۲۲ - شعرنامه دوره‌گرد
- ۲۳ - شاطرالشعراء
- ۲۴ - صدای معاصر
- ۲۵ - صدای دنیا
- ۲۶ - عشقی
- ۲۷ - فرهنگ و آزادی
- ۲۸ - کیهان
- ۲۹ - گسود
- ۳۰ - مرد امروز
- ۳۱ - مهر ایران
- ۳۲ - مشحون

بقیه در صفحه ۲۹

از : بیژن فرهنگی



گزارشی از کارخانه‌های کبریت‌سازی تبریز

کارگران: کارخانه‌ها را ملی کنید

* ما منتظر قانون کار هستیم و اگر مطابق میل ما نباشد، هرگز آن را نخواهیم پذیرفت .
* احتیاجی به سرمایه‌داران نداریم و خودمان می‌توانیم کارخانه‌ها را به نحو صحیح اداره کنیم .
* از دولت می‌خواهیم از کارگران و زحمتکشان پشتیبانی کند، نه از یک‌هشت سرمایه‌دار گردن کلفت !



نہا چیزی کہ کارخانہ کبریت سازی تو کلی تریز را از زندان جدا می کند کوروی بلند سیاه آست که از میان دیوارهای آجری بلندش خود را به شاخاگر تحمیل می کند . در بزرگ آہمی بستہ است . در کوچک کنارش را می گویم . در بیچہ باز می شود و دو چشم مہ آلود پیر با یک منت موی خاکستری نگاهش را بہ من می دوزد . علت آمدنم را می گویم ، راہم می دهد . چند ساختمان بی قواره وسط دیوارها سبز شده اند و در پای دیوار ساختمانی کہ سمت راست در ورودی قرار دارد ، عدای کارگر پیر و جوان کہ اغلب فقر زدہ اند لم داده اند . اگر چه فقرشان یقین کہندایت اما لمیدنشان اتفاق نوبنی است . این کارخانہ را شورای کارخانہ کہ توسط کارگران انتخاب شدہ اند ادارہ می کند و آنہا سرمایہ دارها را بیرون راندہ اند . در کنار دیوار اتاق سمت چپ پیرمردی نشستہ است . چشم های قی کردہ اش را بہم می زند و دوسہ نفر کارگر ایستادہ اند کہ با حرارت با یکدیگر صحبت می کنند و مرد جوانی کہ موہای پریشان ، چشمان ریز و شکم برآمدہ ای دارد ، یک تفنگ را انگار کہ بیل است بہ اینطرف و آنطرف می کشاند و مرتب با دست سریزہ ای را کہ بہ کمر آویخته است جابجا می کند تا مکان مناسبی برایش بیاید و نمی تواند .

مرد بلند بالای کہ چشم راستش خال دارد پیش می آید با من خوش و بش می کند و می گوید کہ سیمکش کارخانہ است . او عضو شورا و مہماندار من است . با شکی کہ حق اوست ہوشمندانہ مرا سؤال و جواب می کند و از من می خواہد تا رسیدن اعضای شورای کارخانہ های کبریت سازی ممتاز و تریز کہ باہم برای اولین بار در تاریخ کارگری ایران یک شورای مہمانگی تشکیل دادہ اند بہ داخل کارخانہ بروم و با کارگرها صحبت کنم ، ہگام عبور از حیاط بہ کارگرانی کہ ہوز لمیدہ اند اشارہ می کند تا بہ درون کارخانہ سبایند و بہ من می گوید کہ آنہا منتظر من بودند . اتاق باریک و بلند کارخانہ بوی عرق بدن ، چوب نمور و نناک با صدای تراق تراق ماشین های بزرگ و کوچک درہم آمیختہ اند ، سیمکش و من بالای میز می رویم و اطراف ما را کارگران احاطہ می کنند . بلند می گوید این آقا آمدہ است از وضع ما کارگران و ہمچنین شورا گزارشی تمہیہ کند . من از شما می خواہم کہ بہ حرفہایتان را بہ او بگوئید . از ظلمہائی کہ بہ شما شدہ ، از مبارزاتی کہ در طول انقلاب کردہ اید و از شورا ، سعی می کند خلاصہ کند و جمعیت بہ طرف میز هجوم می آورد و ہمہمہ درمی گیرد و ہمہ سعی می کنند نخستین کسی باشند کہ حرف

می زنند .
 - آقا با شش سر عائلہ ۱۵۰۰ تومان می گیریم زن و بچہام گرسنہ اند .
 - آقا بنویسید ما را کتک زدند .
 - آقا من چون گفتمہ بوم ، حقوق کم است مرا تحویل ساواک دادند . اینہم جای شکنجہ اش .
 - آقا در روزهای انقلاب صاحب کارخانہ کہ با شفقت فامیل بود ساواکیہا را ریختہ اینجا و ما را کتک زدند .

قرآن کارگران

از لایلاہی هجوم جمعیت مرد کوتاہ قامتی را می بینم کہ قرآن گنودہ ای در دست دارد و جای سخنران را گرفته است یکی دو نفر داد می زنند بگذار آشیخ حرفش را بزند . یک عدہ صلوات می فرستند و من سعی می کنم مجال بیابم حرفہای او را گوش کنم . جمعیتی کہ مرا دورہ کسردہ است اجازہ نمیدہد و من تنها بہ شکل پراکندہ ای می توانم حرف های شیخ را بشنوم ... ما باید بہ قرآن گوش بدہیم ... دستورات قرآن شامسن خوشبختی مات ... آہ ۵۶ ... و ... سیمکش بلندگو را از دست او میگیرد و جمعیت را آرام می کند و ہمہ را وادار میکند کہ بہ حرفش گوش دہند :

- آشیخ گفت کہ ما باید بہ قرآن گوش بدہیم ولی کدام قرآن ؟ قرآن سرمایہ دارها یا قرآن کارگرها ؟ مگر همین صاحب این کارخانہ نبود کہ ہمیشہ باخودش قرآن این طرف و آنطرف می گردانید و بہ دختران زحمتکشی کہ در این جا کار می کردند بہ زور تجاوز میکرد ؟

یکی داد می زند بلہ مثل فلاہی کہ بیچارہ بالاخرہ مجبور شد بہ خانہ بدنام برود . دیگری می گوید اسم پیر . سیمکش ادامہ میدہد ما باید بہ قرآنی گوش بدہیم کہ زیر سایہی آن سرمایہ دار ہرطور کہ دلش خواست ما را استثمار کند و زن و بچہمان را گرسنہ نگہ بدارد چندان کہ کسانی ہستند کہ در این کارخانہ چہل ساعت دارند کار می کنند و هنوز کہ هنوز است زن و بچہشان یک شکم غذای سیر نخوردہ اند یا بسہ قرآنی کہ می گوید سرمایہ داری ناپود است .

سیمکش خوب حرف می زند ، کارگسران متناقانہ بہ حرفہای او گوش میدہند . می اندیشم کہ مبارزہی طبقاتی در طول مدت کمی از یک سیمکش یک خطیب ساختم است .

او نطق زیبایش را ادامہ میدہد و کارگران با غرض های صحیح است او را مدد میرساند : ما می خواہیم حقمان را بگیریم . برای این کار باید متحد بشویم . با تمام کارگران زحمتکش ایران باید رابطہ برقرار کنیم ، نہ تنها با آنہا بلکہ باید از تجارب کارگران کشور های خارج

نیز کہ با سرمایہ داران درافتادہ اند ، درس بگیریم . آشیخ نیز می گوید صحیح است . هنگامی کہ حرفش را بہ پایان میرسد از او می خواہم کہ ما را بہ دفتر کارخانہ ببرد ، چہرا کہ هجوم ہنگان امکان نوشتن را از من سلب کردہ است . وقتی کہ از وسط کارگران می رفتیم دوسہ نفر آمدند و از من کاغذ قرض کردند کہ درہایشان را روی آنہا بنویسند و ہمعی ہم مرا متوقف می کردند .

- حقوق مرا بہ چہار قسمت تقسیم کردہ بودند کہ اگر اخراجم کردند توانم ادعالتی بکنم .

- ۱۵ سال است دارم کار می کنم . دیگر حسنہ شدہ ام . می خواہم بازنشستہ شوم .
 - ششماہ بدون دلیل بیرونم کردند ، بعد از اینکہ شورا تشکیل شد سرکار برگشتیم .
 - بچہهای شش سالہ و ہشت سالہ رامی آوردند اینجا و ازشان کار می کشیدند و موقعی کہ بازرہا می آمدند آنہا را توی بشکہ می چاندند .
 - آقای بازرہای وزارت کار حتی یکبار پایشان را توی کارمہ نگذاشتند ، یک رات می رفتند دفتر تا چایی و شیرینی بخورند .
 - یک روز صاحب کارخانہ با لگد مرا زد و بعد مرا تحویل کلانتری داد ، چون گفتمہ بوم حقوق کم است .

- در حکومت نظامی صاحب کارخانہ مرا بہ علت اینکہ تبلیغات می کردم خودش تحویل ساواک داد . آقا در زندان ماندم و زن و بچہام گرسنگی کشیدند .
 هنگامی کہ از بلہ های دفتر کارخانہ بالا می رفتیم آنہا پائین ایستادہ بودند .
 - صاحب این کارخانہ مفصلی الارض است .

شورا چگونه تشکیل شد

در روزهای انقلاب چون کارگران مبارز سرعت دیگران را تبلیغ کردہ بہ خیابان می کشیدند صاحب کارخانہ دستور داد کہ وسط کارخانہ را دیوار بکشند و قسمت چوبی را از قسمت مقواتی جدا کنند . فردای روزی کہ اعتراضات تمام شد ما بہ کارخانہ بازگشتیم و دیوار را خراب کردیم . صاحب کارخانہ کہ در جاہای دیگر ہم گند و کثافت بالا آورده بود فراری شد . در نتیجہ شورا خود بخود تشکیل شد . کارگران در کمال آزادی رای دادند و با انتخاب پازدہ نفر برای شورای فہلی نمایندگان خود فروختہ سابق را مزول کردند . ما ابتدا کارگرانی را کہ درطول انقلاب بخاطر فعالیتہای انقلابی اخراج شدہ بودند . بکار بازگردانیدیم .

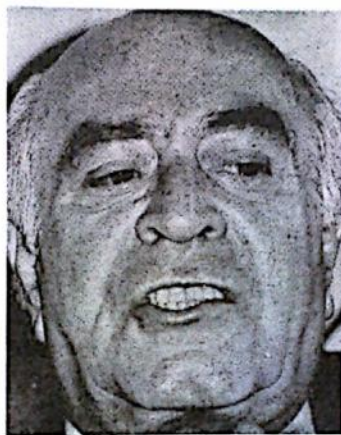
گفت وگویی با ایرج اسکندری (۲)

کاشانی با شاه همکاری کرد

که قبل از شما دستگیر شده بودند ، اختلافاتی وجود داشت ؟ با توجه به اینکه پشته‌وری که یکی از اعضای حزب کمونیست بود و حاضر نشد عضویت حزب توده را بپذیرد .

بین ما یسی اعضای گروه ۵۳ نفر و حزب کمونیستها اختلاف نبود . اما میان خود آنها تضادهایی وجود داشت که به ما نمی‌گفتند . بیشتر در زمینه تشکیلاتی بود . راجع به پشته‌وری باید بگویم که او در ابتدا با حزب همکاری کرد . مراسم‌نامه اول حزب را او و من با هم نوشتیم . اما در کنگره اول با اعتراض‌نامه او از طرف برخی رفقای قدیمش مخالفت شد . او هم رفت و روزنامه آژیر را راه انداخت و بعد هم جریان فرقه دموکرات را . البته پس از تشکیل حزب تضادهایی در حزب بوجود آمد . مثلا دکتر ایریم و خلیل ملکی که مبارزه را از جب در درون حزب شروع کردند ، اما در واقع راست بودند .

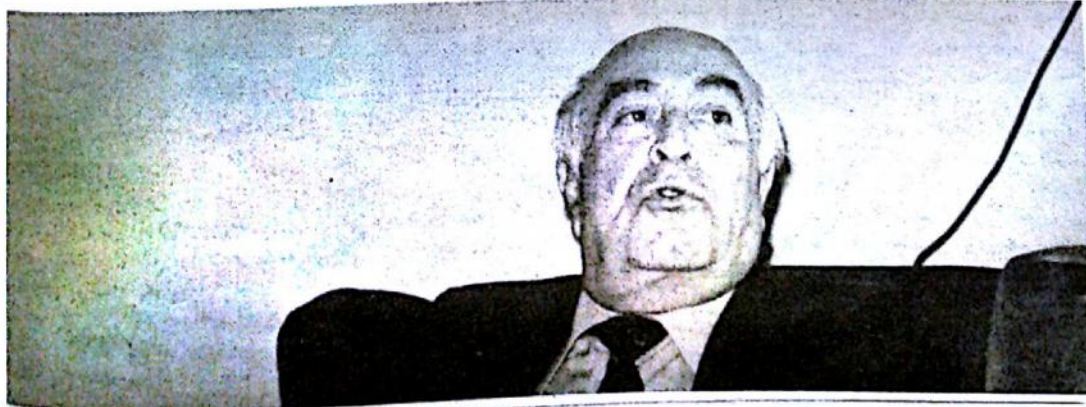
در یکی از مقالاتی که آقای احسان طبری ، عضو کمیته مرکزی حزب شما در آن زمان نوشت ، اصطلاح «حزب شوروی» در ایران را به کار برد و از آن دفاع کرد . آیا این موضع تمام‌حزب



اسکندری که صدر حزب شد ، کمونیست بودند . البته باید تاکید کنم که ما نمی‌خواستیم یک‌حزب سوسیال دموکرات بوجود آوریم بلکه با توجه به شرایط آن دوران مسأله تشکیل یک جبهه ضد فاشستی در درجه اول اولویت قرار داشت . آیا این درست است که در زندان بین گروه ۵۳ نفر و اعضای حزب کمونیست

آقای اسکندری شما یکی از ناظران فعال و از جمله تاریخ‌سازانی بوده‌اید که تاریخ معاصر ایران را ساختند و رنگ خود را به آن دادند ، و می‌دانید که در تاریخ معاصر ایران گوشه‌های مهم فراوان است و بسیاری از چهره‌ها هستند که هنوز نقش آنها روشن نشده است . شما با بسیاری از این چهره‌ها آشنایی داشتید و در بسیاری از این حوادث شرکت . تاریخ به روایت شما برای نسل جوان می‌تواند روشنگر باشد و آموزنده . اگر موافق باشید از تشکیل حزب توده شروع می‌کنیم که شما یکی از موسسان اولیه آن هستید . حزب توده را چگونه تشکیل دادید و با چه هدفی ؟

وقتی ما از زندان آزاد شدیم در مملکت بحران بود . حزب توده در ابتدا یک حزب کمونیست نبود گرچه تعدادی از ما که از زندان آزاد شده بودیم کمونیست بودیم اما مراسم‌نامه حزب و حتی افرادی که عضو حزب می‌شدند این را نشان می‌دهد که هدف ما در مرحله اول ایجاد یک جبهه ضد فاشستی بود با این امید که از درون این حزب ، حزب کمونیست بوجود بیاید . افرادی مثل الموتی و یا حتی عمویم سلمان میرزا

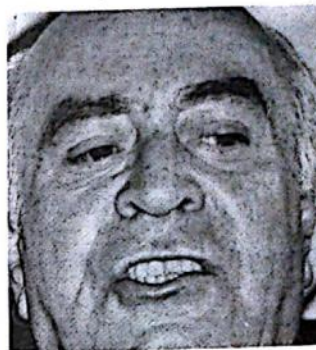


*** آیت‌الله کاشانی با حزب توده تماس گرفت و گفت اجازه علنی شدن حزب را می‌گیرد و به این شرط که از مصدق حمایت نکنیم * حزب توده می‌توانست کودتای ۲۸ مرداد را شکست دهد اما رفقا جرأت اقدام نداشتند. * بسیاری از افسراد نهضت کمونیستی ایران بر اساس دلایل واهی بدست استالین اعدام شدند.**

بود .
 نه : ما تا این اصطلاح مخالف بودیم . البته اگر طبری این را گفته باشد .
 عده زیادی از اعضای حزب کمونیست در سالهای قبل از تشکیل حزب توده مجبور شدند به شوروی مهاجرت کنند و برخی از آنها مثل سلطان‌زاد ، و ... توسط حکومت استالین در شوروی اعدام شدند . دلیل واقعی اعدام آنها چه بود و چرا حزب توده در این مورد هیچ اقدامی نکرد ؟
 افرادی که وارد حزب توده شدند ، نسبت به گذشته حزب کمونیست اطلاعاتی نداشتند . ما بعدها فهمیدیم که عده زیادی از افراد برجسته نهضت کمونیستی ایران بر اساس دلایل واهی در زمان استالین بدست روسها اعدام شده‌اند . در نتیجه اقدامات حزب ما ، از بعضی از آنها پس از مرگ اعاده حیثیت شد .
 و جز این هیچ کاری نکردیم ؟
 چرا مقاله‌ای هم در دنیا نوشتیم .
 تشکیل فرقه دموکرات در آذربایجان و حکومت یک‌ساله پیشه‌وری ، با توجه به حمایت حزب توده از فرقه ، برشتهای بسیاری را برمی‌انگیزد . ما این سوال شروع می‌کنیم که چرا حزب توده به اعضای خود در آذربایجان دستور داد که به فرقه دموکرات بپیوندند ؟ حال آنکه یکی از اصول حزب توده سرسری بودن آنت است ؟
 بله حزب دستور داد که اعضای آن به فرقه بپیوندند ؟ زیرا در آذربایجان یک جریان انقلابی در حال شکل گرفتن بود ، و نمی‌خواستیم چوب لای چرخ انقلاب بگذاریم . گرچه فرقه دموکرات یک جبهه بود ، نه یک حزب کمونیست . اما بعضی از افرادی که در راس آن بودند کمونیست بودند مثل پیشه‌وری . و البته این حرف درست است که در یک کشور فقط یک حزب کمونیست می‌تواند وجود داشته باشد و ما نیز در مهاجرت می‌یک کشرانی وحدت با فرقه دموکرات یکی

شدیم .
 روسها در آغاز از پشه‌وری حمایت کردند و ارتش خود را در فروپس ، نگه داشتند ، ولی پس از مذاکره با قوام و وعده امتیاز نفت شمال ، ارتش خود را از ایران بردند . از این قضیه بطور کلی دو استنباط وجود دارد : یکی آنکه روسها به خاطر گرفتن امتیاز نفت شمال بود که قیام آذربایجان را تقویت می‌کردند و استنباط دیگر می‌گوید که هدف آنها تجزیه آذربایجان از ایران و ایجاد یک آذربایجان واحد بود ؟
 مساله آذربایجان هنوز هم خیلی تاریک است . در اینکه باقراف رئیس حزب کمونیست آذربایجان شوروی که با پیشه‌وری روابط نزدیکی داشته و در جریان آذربایجان تقریباً مهمترین فرد بود نظرات ناسیونالیستی و محلی گرایانه نسبت به آذربایجان داشت حرفی نیست . باقراف تمایل داشت که هر دو آذربایجان را متحد کند . البته خیانت‌های باقراف بعدها برهه معلوم شده و در شوروی به اعدام محکوم شد . او خود نیز گویا در دادگاه راجع به جریان آذربایجان و تمایلات خود مطالبی گفته است . اما اینکه باقراف چگونه توانست نظریات خود را اجرا کند و رهبری حزب کمونیست شوروی یعنی استالین را تحت تاثیر خود قرار دهد ، ما نمی‌دانیم . البته واضح است که در آن هنگام بریا که گرجی و وزیر کشور استالین و مورد توجه شخص او بود با باقراف روابط بسیار نزدیکی داشت و شاید باقراف در قضیه آذربایجان از طریق بریا توانسته است نظریات خود را پیش ببرد . بهرحال باقراف در قضیه آذربایجان موثر بود و احتمالاً هدف او تجزیه آذربایجان از ایران و ایجاد یک آذربایجان واحد بود . البته تمام جنبش آذربایجان را نمی‌توان تنها به این جنبه قضیه محکوم کرد . اما ما هنوز نتوانستیم در باره این موضوع تحقیق دقیقی بکنیم ، زیرا اسناد آنرا هرگز در اختیار نداشتیم . قضیه آذربایجان بقسدری مخفی است که ما نمی‌دانیم و هر کسی هم جز

این حرفی بزعم بلوف می‌زند . اما تا آنجا که ما اطلاع پیدا کردیم باقراف مستقیم و غیرمستقیم در جریان‌ها مداخلاتی داشته است .
 با توجه به مساله نفت شمال و نوع حرکت شوروی در این مورد به نظر شما گرفتن امتیاز نفت در این فاصله مطرح نبود ؟ و بطور کلی حضور ارتش سرخ در ایران همزمان با قضیه آذربایجان را چگونه تعبیر می‌کنید ؟
 شاید آنها روی این عامل حساب نکرده بودند . به نظر من آنها امپریالیسم انگلیس را بسیار ضعیف می‌دانستند و راجع به آمریکا نیز در آغاز ماجرا روزولت رئیس جمهور آمریکا بود ، و سیاست خاصی داشت . آنها روی این سیاست حساب می‌کردند اما با مرگ روزولت سیاست آمریکا تغییر کرد و خشونت و تهاجم بیشتری آغاز شد . اما بهرحال اساس ضعف جنبش آذربایجان را باید در داخل نهضت آذربایجان و ضعف نیروهای درونی آنها جستجو کرد .
 جنبش آذربایجان در زمانی شروع شد که نهضت ملی شدن و مبارزه ضد امپریالیستی در حال شکل‌گیری بود . فکر نمی‌کنیم طرح مساله ملی در آن زمان به وحدت نیروها در مبارزه ضد امپریالیستی ضربه وارد میکرد ؟
 به نظر ما مساله ملی باید در یک کسار سراسری حل شود ، ولی متقدمیم که در بعضی از شرایط می‌توان به تاسیس یک پایگاه انقلابی مانند نهضت آذربایجان دست زد و بعدها آنرا به پایگاهی برای کل نهضت و انقلاب عمومی تبدیل کرد . در مورد خاص آذربایجان باید بگویم حزب ما در این مورد تصمیم نگرفت . این جریان بدون کنترل و نظر حزب ما اتفاق افتاد و ما در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتیم . ما جریان آذربایجان را تدارک نکرده بودیم ، اما وقتی که جریان اتفاق افتاد چون یک نهضت انقلابی بود از آن حمایت کردیم .
 در مورد مساله نفت و مخالفت سا



شمار ملی شدن نفت در سراسر کشور آیا در حزب هیچ مخالفتی با سیاست عموم، حزب وجود نداشت؟
 تا آنجا که من اطلاع دارم قرار بود که ۶ ماه پس از پایان جنگ متفقین از جمله روسها ارتش خود را از ایران ببرند. اما از نظر روسها جنگ با تسلیم آلمان تمام نشده بود، زیرا ارتش شورویها در زاین درگیر جنگ بود. آمریکا و انگلیس از حضور ارتش روسیه در ایران ناراضی بودند زیرا رفتار ارتش سرخ تا آنجا بسیار مثبتی بر مردم ایران داشت. مثلا حضور ارتش سرخ در شمال ایران راه را برای رشد و گسترش احزاب مترقی منجمه حزب توده، هموار کرد. حزب توده در شمال ایران توانست سازمان های خود را بهتر گسترش دهد تا جنوب. در جنوب ایران به جز اصفهان، حزب توده نتوانست گسترش چندانی بیابد و این به علت حضور قوای انگلیس و آمریکا در آن نواحی بود که مانع هر نوع فعالیت نیروهای مترقی می شدند. بنابراین می توان گفت که حضور ارتش سرخ در ایران نفس مترقی داشت و علت شکست جنبش انقلابی آذربایجان را نباید در نفس شورویها دید. اگر جریان آذربایجان به نتیجه ای نرسید علت آنرا باید در داخل نهضت آذربایجان و فرقه دموکرات جستجو کرد. وضع حکومت پیشه‌وری از لحاظ اسلحه و قدرت ارتش و روحیه مردم توان مقاومت در برابر ارتش شاه را داشت. می توانست کاملا در برابر هجوم ارتجاع مقاومت کند، اما نهضت آذربایجان متشکل نبود و مثلا در فرقه دموکرات هر کسی می توانست عضو باشد. یک چنین سازمانی نمی تواند نقش انقلابی خود را در مواقع حساس ایفا کند.
 علاوه بر این یکی دیگر از علل شکست، روحیه افرادی بود که رهبری را در دست داشتند. این را هم نباید نادیده گرفت که اگر در

آذربایجان مقاومت جدی می شد، یک ساله بین المللی بوجود می آمد زیرا امپریالیستهای آمریکا و انگلیس در برابر انقلاب در آذربایجان ساکت نمی ماندند و دست به یک تهاجم جدی می زدند.

فکر نمی کنید رهبری قبل از شروع قیام بهتر بود این عامل را در نظر می گرفت؟

البته که وجود داشت، هم در داخل رهبری حزب و هم در درون کادرها این نسبت سیاست با مخالفتهایی وجود داشت اما سیاست حاکم حیات اجراییه متقیم تهران تحت نفوذ قاسمی و یارانش بود.

بطور کلی مجمع سیاست حزب را در قبال مصدق چگونه ارزیابی می کنید؟
 پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب ما سیاست حزب را در مقابل مصدق دقیقا بررسی کرد. تا قبل از ۳۰ تیر موضع ما نسبت به مصدق کاملا نادرست بود ولی بعد از ۳۰ تیر ۳۱ ما سیاست حمایت همه جانبه از مصدق را طرح و عمل کردیم. سیاست حزب توده را تا ۳۰ تیر در باره دکتر مصدق در قبال ساله ملی شدن نفت نادرست میدانید می خواستیم بدالم که نقش شورویها در این مورد چه بود. آیا آنها حزب را تشویق به اتخاذ چنین موضعی نکردند؟

شورویها در مورد ساله نفت سکوت کردند. از مصدق حمایت نکردند، اما مخالفت هم نکردند. حتی درخواست امتیاز نفت شمال نیز به این صورت که طرح شد اشتباه بود این امر محتاج بررسی است بویژه آنکه وقوع حادثه در زمان استالین بوده است و دقیقا معلوم نیست انگیزه آن چه بوده است شاید شورویها واقعا امتیاز نمی خواستند. در آلمان ساعد نخست وزیر وقت بطور پنهانی با آمریکا در حال مذاکره بود تا امتیاز نفت شمال را به آنها بدهد. شورویها برای جلوگیری از این کار تقاضای امتیاز کردند ولی ساعد حاضر نشد با آنها مذاکره کند و این برخلاف قراردادهای قبلی بود. مآظواهراتی تشکیل دادیم که هدف آن برکناری ساعد بود و موفق هم شدیم حزب ما در آلمان این موضع را داشت که اگر دولت با آمریکائیها مذاکره می کند پس باید با روسها هم مذاکره کند. اما بهر حال این حرکت در آلمان و با توجه به شرایط کلی کشور درست نبود چرا که موضع مصدق مبتنی بر اینکه به هیچ دولتی نباید امتیاز داد یک موضع درست بود. ما پس از ۳۰ تیر موضع خود را کاملا تصحیح کردیم.

حزب توده با قوام السلطنه التسلط کرد و در کابینه او شرکت کرد. منظورم

کابینه دوم قوام است یعنی وقتی که او برای حل ساله آذربایجان به شوروی رفت و با استالین مذاکره کرد و وعده اعطای امتیاز نفت شمال را به آنها داد. خود شما در این کابینه وزیر پیشه و هنر بودید شرکت حزب را در کابینه قوام درست در زمانی که با مصدق مخالفت میکرد را چگونه توجیه می کنید؟

قوام نقشی بازی کرد که حزب را وادار به همکاری با خود کرد و قبل از اینکه رای اعتماد بگیرد گفت که میخواهد به مسکو برود و ساله آذربایجان و نفت را با آنها حل کند. ما دیدیم که این موضع بد نیست و باید او را تقویت کرد. باید در نظر گرفت که سیاستهای قوام دوم مرحله دارد در مرحله اول او با منطق یک اریستوکرات ایرانی فکر کرده بود که شوروی و آمریکا با هم سازش کرده اند و اگر به مسکو برود خود را تقویت کرده و حمایت آمریکا را به خود جلب میکند مرحله دوم وقتی بود که او فکر کرد انگلیس و آمریکا علیه شوروی با هم متحد شده اند و لذا سیاست دیگری را در پیش گرفت یعنی ما را کنار گذاشت. و این کار را با سیاست خاصی کرد وقتی که نهضت آذربایجان اوج گرفت او برای مقابله با انقلاب یکم انگلیسیها جریان شورش عثمانی جنوب را برای انداختن در یکی از جلسات هیات وزراء ما گفتیم که ارتش باید جلو پیشروی نیروهای شوروی را بگیرد و همه وزراء نیز پیشنهاد ما را تأیید کردند اما پس از مدتی خبر آمد که نیروهای شوروی همچنان به پیشروی خود ادامه میدهند و نیروهای ارتش در پلدختر متوقف شده و دست به هیچ اقدام قاطعی نمی زنند. من قضیه را در هیات وزراء طرح کردم و گفتم که چرا ارتش جلو تهاجم نیروهای شوروی را نمی گیرد قوام پاسخ داد که وزیر جنگ باید جواب بدهد سیهید احمدی وزیر جنگ گفت: ارتش نوکر دولت است (و به قوام اشاره کرد) دولت بگوید ارتش عمل می کند من گفتم که دولت در جلسه قبل دستورات لازم را به شما داده است سیهید احمدی در برابر اصرار من سه بار همان پاسخ قبلی را داد و ما فهمیدیم که قوام مانع سرکوبی نیروهای شوروی است. از آن جلسه به بعد ما به عنوان اعتراض در جلسه هیات وزراء شرکت نکردیم و قوام نیز که همین را می خواست بلافاصله استعفا داد و ما را کنار گذاشته کابینه را ترمیم کرد.

می خواستیم بدالم که شما چرا در کابینه قوام شرکت کردید؟

منظور ما از شرکت در کابینه قوام تحکیم وضع دموکراتیک علیه شاه و ارتجاع بود و برای تحقق این هدف ما با حزب ایران، حزب

جنگل و ... متحد شده و اتحاد ضد دیکتاتوری را بوجود آوردیم . البته ما قوام را می‌شناختیم عسوی سلیمان میرزا اسکندری زمانی در باره قوام گفت که او مثل پلنگ است هرکس به او نزدیک شود اول به او چنگ می‌اندازد .

پس از قیام ۳۰ تیر سال ۳۱ حزب شما به حمایت از مصدق و جنبش ملی پرداخت اما حزب علیرغم اطلاعات بسیار وسیعی که در مورد توطئه‌های امپریالیستی علیه حکومت قانونی و ملی دکتر مصدق داشت و با وجود سازمان نظامی و نیرومند و تشکیلات سراسری هیچ اقدامی برای مقابله با کودتای شاه - آمریکا نکرد چرا ؟

ما از کودتای اول یعنی کودتای ۲۵ مرداد که شاه فرمان عزل مصدق را به نصیری داد اطلاع داشتیم و این جریان را با مصدق در میان گذاشتیم . مصدق نیز به ما اعتماد کرد و طرح دستگیری نصیری را به اجرا گذاشت او به ممتاز دستور داد که اگر کسانی به ملاقاتش آمدند وقتی مصدق اشاره کرد آنها را بازداشت کند . نصیری فرمان عزل مصدق را از نخست‌وزیری به خانه مصدق آورد اما با اشاره مصدق ممتاز او را بازداشت کرد و در نتیجه تدارکاتی که مصدق از پیش انجام داده بود طرح کودتای اول شاه شکست خورد . و شکست آنها در ۲۵ مرداد تا حدی مدیون اطلاعاتی است که ما به مصدق دادیم . ارتجاع پس از شکست طرح اولیه خود متوجه شد که ما از طریق سازمان نظامی خود از کارهای آنها مطلع می‌شویم و لذا آنها محل جلیات خود را از ستاد ارتش به ساختمان اصل ۴ آمریکا منتقل کردند آنها کودتای ۲۸ مرداد را در آنجا طراحی کردند ما دیگر از جریان اطلاعاتی بدست نیاوردیم . روز ۲۸ مرداد وقتی چماق‌داران راه افتادند ما به مصدق تلفن کردیم ولی او گفت دولت بروضاع مسلط است . و در ساعت ۱۱ وقتی دیگر کار از کار گذشته بود ما باز با او تماس گرفتیم و مصدق به ما پاسخ داد که هزمام کار از دست من در رفته است کسی به حرف من گوش نمی‌کند شما به وظایف ملی خود عمل کنیده اشتباه ما درست در این بود که این کار را نکردیم . ما باید از پیش نیروهای خود را آماده میکردیم و روز ۲۸ مرداد با بسیج نیروهای خود کودتا را خنثی میکردیم . حزب ما در آنزمان آتقدرد قوی بود که بتواند کودتا را حداقل در تهران با شکست مواجه کند ما باید اعلامیه‌ای می‌دادیم و از طریق رادیو مردم را به قیام دعوت میکردیم اما بدبختانه رفقای ما در ایران جرات این کار را نکردند . اما دبیر کل حزب آقای کیانوری

که خود یکی از اعضای مؤثر هیات اجراییه حزب مقیم ایران در ۲۸ مرداد بود . عقیده دارد که حزب نمیتوانست در ۲۸ مرداد عمل کند .

من چنین چیزی نشنیدم اما آنچه که گفتم . مصوبه پلنوم کمیته مرکزی است . آیت‌الله کاشانی یکی از کسانی بود که در آغاز جنبش ملی با مصدق همکاری می‌کرد او بعدها از او کناره گرفت . این روزها سعی میشود که از کاشانی یک روحانی مبارز بسازند نقش ایشان در کودتای ۲۸ مرداد چه بود ؟

آیت‌الله کاشانی به مصدق خیانت کرد اینکار او هم به انگیزه طبقاتی بود هم ناشی از قدرت‌طلبی شخصی ما اطلاع دقیق داریم که آیت‌الله کاشانی با شاه همکاری میکرد و علیه مصدق دست به سیس‌چینی میزد . مثلاً آیت‌الله کاشانی در زمانی که ما از مصدق حمایت می‌کردیم سعی کرد که حزب ما را علیه مصدق و به نفع شاه سوق دهد . او با حزب ما تماس گرفت و به ما پیشنهاد کرد که اجازه علنی شدن حزب ما را از شاه بگیرد و ما در ازاء این امتیاز از مصدق حمایت نکنیم البته ما این پیشنهاد را رد کردیم . یکی از اتهاماتی که به حزب توده می‌زنند رابطه حزب شما با تیمسار بختیار رئیس ساواک شاه که بعداً در عراق بر علیه شاه فعالیت میکرد است در این باره چه توضیحی دارید ؟

ساله دو جنبه دارد زمانی که رادمش دبیرکل حزب بود به عراق رفت و در بغداد صدام‌حسین به او گفت که تیمسار بختیار هم در بغداد است و تمایل دارد که با او و حزب توده همکاری کند . رادمش به صدام‌حسین جواب داد که با بختیار ملاقات نخواهد کرد زیرا او جلاد است صدام‌حسین خیلی اصرار و پافشاری کرده بود اما رادمش نپذیرفت . بنابراین رابطه‌ای بین حزب ما و بختیار وجود نداشت جنبه دیگر قضیه این است که شخصی بنام عباس شهریاری رئیس تشکیلات تهران حزب توده بسا بختیار ارتباط داشت او از فعالین مبارزات کارگری بود و در شورای متحده کار میکرد ولی بعدها پلیس شده و به خدمت ساواک درآمده بود . رفیق رادمش که مسئول تشکیلات ایران بود به او اعتماد داشت . ولی ما بتدریج به عباس شهریاری مشکوک شدیم زیرا هرکسی را که به ایران می‌فرستادیم دستگیر می‌شد حتی دو نفر از رفقای ما یعنی سرگرد رزمی و معصومیان که داوطلبانه و خفیه‌انه برای فعالیت به ایران آمده بودند و احتمالاً رابطه عباس شهریاری و ساواک را کشف کرده بودند دستگیر شده و تاکنون ما

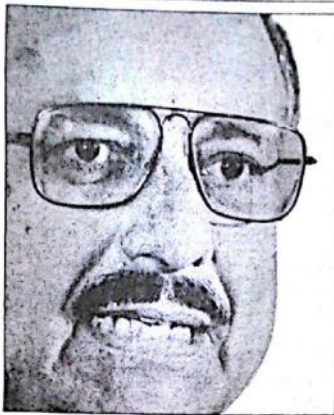
هیچ خبری از آنها نداریم و هنوز هم نتوانسته‌ایم ردیای آنها را پیدا کنیم . آنها بدست ساواک شهید شدند . اما اسم آنها نه جزء اسامی زندانیان سیاسی است و نه جزء شهدای اعلام شده . وهنگامی که روشن شد عباس شهریاری با ساواک همکاری میکند ما رادمش را از سمت خود برکنار کردیم من مامور شدم به عنوان قائم‌مقام دبیر اول وقتاً کار کنم و در پلنوم کمیته مرکزی به انتساق آراء من دبیرکل حزب شدم بهرحال اینسرا می‌خواستم بگویم که عباس شهریاری با بختیار رابطه داشت نه حزب توده .

شما را بسیار خسته کردیم و سبک‌زاریم هم بخاطر اینکه وقت خود را به ما دادید و هم به‌خاطر صداقت‌شما و برداشتهای تازه‌ای که مطرح کردید آخرین پرسش را به اولین پرسش آغاز گفتگو برمی‌گردانم که اوضاع ایران را چگونه می‌بینید آنجا شما پاسخی تحلیلی دادید حالا می‌خواهم تائیری را که وضع کلی کشور و مردم که پس از اینهمه سال دوری از وطن بر شما گذاشت بدانیم . اولاً خیلی خوشحالم که بعد از ۳۰ سال توانستم دوباره به ایران بیایم هرچه باشد بالاخره آدمی در مهاجرت با همه محبت‌هایی که به آدم می‌شود غریبه و خارجی است اینجا مملکت من است پس از سالها در جانی زندگی میکنم که به آن تعلق دارم خوب و بدش هم مال ما است آدمی در میهن در جانی زند میکند که میتواند راجع به اوضاع آن اظهار عقیده کند خود را در سرنوشت آن سهم بداند ... از طرفی دیدن خانواده هم بود در این سالها که من نبودم خیلی‌ها مرداند و صرفنظر از اینها چیزهای جالبی در ایران به چشم می‌خورد که حتی در مثالهای جزئی و ظاهراً پیش‌پا افتاده .

از نظر خلقیات مردم ما شاهد یک دگرگونی دوگانه هستیم پدیده‌ای که برای من غیرمنتظره بود آگاهی وسیع و رشد دانش سیاسی در میان جوانان مملکت است دولت طاغوتی تمام تلاش خود را در این جهت متمرکز کرد که جوانان را با الگوهای آمریکائی تربیت کند و آنها را از تفکر و اندیشه باز دارد اما کاملاً شکست خورده است البته سطح آگاهی علمی و فنی خیلی پائین‌تر از سابق است اما سطح آگاهی سیاسی فوق‌العاده بالا است .

آقای اسکندری بیکار دیگر سبک‌زاریم .

پایان



وابستگان « طبیعی » سوموزا هم نمی‌توانند به او کمک کنند .

نیکاراگوئه! وبا و طاعون آمریکا

را از ژنرال ساندینی ، فرمان مبارزات ۱۰ سال پیش خلق نیکاراگوئه علیه اشغال آمریکائیان ، که به دست پدر رئیس‌جمهوری کونی به قتل رسید، گرفته‌اند) سالها فعالیت زیرزمینی داشتند . اما در حال حاضر نقاب از صورت برداشته و آشکارا می‌جنگند . آمریکا به رغم تجدیدنظرهای سیاسی کارتر، هنوز در مورد سرنگون‌ساختن رژیم سوموزا مردد است . شاید وزارت امور خارجه آمریکا علاقمند به حفظ این آخرین غروسک خسته‌شبانازی

شده است .
سوموزاهای پند در پسر دیکتاتور ، حیات و قدرت خود را مدیون وجود يك « گارد ملی » هستند که هزینه تجهیزات و آموزش آن را « پناگون » (وزارت دفاع آمریکا) می‌پردازد . اما ناچند وقت دیگر این گارد قادر خواهد بود رژیمی را که مورد تنفر تمام طبقات اجتماعی نیکاراگوئه است ، با برجا نگهدارد ؟ دشمن نیرومند است . چریکهای ساندینیست (که نام خود

سگرها فرو ریختند . محله‌ها به نلی از خاکستر تبدیل شدند و گورهای دسته‌جمعی لبریز گشتند . آناسیوس سوموزا ، دیکتاتور نیکاراگوئه به قیام ملی ۹ سپتامبر گذشته کشورش ، با جنگی تمام عیار پاسخ گفته بود . خاندان او که از چهل سال پیش به کمک آمریکا آزادی و خون مردم این جمهوری کوچک آمریکای مرکزی را در شیشه کرده و هر دم آماده ایگونه رویاروییها با ملت بوده است ، این بار طاهرا وارد دوران احضار



خود درحوزه کارایی است .

بازنده اعلام کردن مردی که در ماه سپتامبر گذشته با آنهمه خونریزی وجود خود و رژیمش را به ملت تحمیل کرده، دشوار است. اما این بار پایه‌های قدرت او جدا می‌رزد. اعلام وضع فوق‌العاده در تاریخ ۶ ژوئن گذشته نه تنها از شدت حمله‌های انقلابیون نکاست، بلکه آنها را در پیشروی مصمم‌تر ساخت. از شمال تا جنوب نیکاراگوئه، دست‌کم هشت شهر عرصه شدیدترین بی‌کراهات، افزایش روزافزون تعداد مبارزان و مسلح شدن هر چه بیشتر آنان، امکان رویارویی در یکجایی تمام‌عیار را برای آنها فراهم آورده است به طوری که سارد ملی نیکاراگوئه غیر از درگیری‌های خونینش در ماناگوا، مجبور است برای سرکوبی «شورشیان» به تمام نقاط کشور نیرو بفرستد. ماناگوا که ابتدا دورانی از آرامش نسبی را شناخته بود، بعد از اعتصابات گسترده عمومی به شهری مرده و سپس به عرصه کارزاری خونین بدل شد. اقتصاد نیکاراگوئه به‌رغم ۶۵ میلیون دلار وام اخیر صندوق بین‌المللی پول، فلج است.

انزوای سیاسی رژیم سوموزا کامل است. البته برنامه‌های انقلابی چریکها طبقه متوسط و گروهی از طبقه کشاورزان را هراسناک کرده است. اما این بخشها نیز به یاری رئیس جمهوری منصور نیکاراگوئه نتوانسته‌اند. طی ۱۸ ماه مبارزات اخیر، در میان دو نیروی متخاصم، یعنی سوموزا و اطرافیان و سارد ملی‌اش ازبکو، ساندینیستا ازسولی دیگر، هیچ نیروی حومی ظهور نکرده است.

در زمینه دیپلماتیک نیز وضع رژیم سوموزا وخیم است. البته هنوز سوموزا در برابر کشور میزبانی چون کاستاریکا ابراز وجود می‌کند. اما نه ونزوئلا، نه پاناما و نه مکزیک (که اخیراً با نیکاراگوئه قطع رابطه کرد) در برابر حمله احتمالی سوموزا به کاستاریکا خاموش نخواهند نشست.

دوستان و وابستگان «طبیعی» سوموزا، یعنی رژیمهای نظامی گواتمالا، ال سالوادور و هندوراس نیز خود چنان درگیر تنش‌های داخلی‌اند که فکر کمک به سوموزا را هم به‌سر راه نمی‌دهند. ساندینیستا برنگ بین‌المللی شدن بحران را هم رو کرده‌اند. آنها بی‌شک از ترس غرق شدن در گرداب جنگ، اعتقاد پیدا کرده‌اند که برای ریشه‌کن کردن رژیم سوموزا به نوعی کمک خارجی نیاز دارند.

یکبار دیگر نگاهها به آمریکا دوخته شده است. ظاهراً آمریکا تمایلی به دخالت‌های مستقیم نظامی در منطقه، به‌شبه گذشته، ندارد. تنها شرکت مستقیم گویا در بحران، آمریکا را وادار

درباره انتخابات پارلمانی

آیا اتحاد اروپا عملی است؟

گرفت .

در ۱۹۷۴ هم اروپا تورم، بیکاری، و مشکل انرژی را می‌شناخت. اما این مشکلات در حال حاضر ابعادی تازه و نگران کننده یافته‌اند. متخصصان طرفدار وحدت پولی اروپا نیز ظاهراً بازی را باخته‌اند. با این حال جامعه اروپا در حال حاضر چیزی جز يك مجتمع اقتصادی نیست. تشکیل کنفدراسیون اروپایی به‌رغم تمام تبلیغات و سروصداها، تا وقتی مسئله دفاع مشترک کشور های اروپایی حل نشود، عملی نخواهد بود. سکوت در مورد مسائل دفاعی اروپا را نیز باید با ترس اروپای غربی از برنگیختن ثوروی توجه کرد و یا به‌ایندی که هنوز به آمریکا بسته است. نباید فراموش کرد که قدرت نظامی ثوروی تا وسط پهنه خاک آلمان کشیده شده است و بعد قدرت دفاعی آمریکا با هیچیک از کشورهای اروپایی به‌تنهایی قابل مقایسه نیست. بنابراین اتحاد اروپا، حتی اگر مسائل دفاعی و انرژی را نیز شامل شود، بدون هماهنگی با آمریکا معنایی نخواهد یافت. همین امر یکی از مهم‌ترین دلایل بی‌تفاوتی مردم کشور های اروپایی نسبت به تشکیل پارلمان اروپایی است. گویی وحدت اروپای ناتوان از تشکیل جبهه‌ای مشترک برای تامین امنیت و رونق بخشیدن به صنایع اروپایی، فقط فرانسویان را دلخوش می‌کند.

شاید هم به‌رغم تلاشهای انتخاباتی، فرانسه با استفاده از صلح مصر و اسرائیل و باکتودن راهی برای تشکیل يك جبهه عرب و اروپایی، می‌کوشد دوستی اعراب را جلب کند و از این راه برگ برنده‌ای در برابر آمریکا برای خود دست و پا کند. آنچه مسلم است اینکه در آنسوی این تلاشها باید سر نخ ستیز اروپا با آمریکای «خودخواه» را جستجو کرد.

بعضیه نهم روین، مردم اروپا برای انتخاب نمایندگان خود در پارلمان اروپایی، به پای صندوقهای رای رفتند. بی‌تفاوتی و کم‌هیجانی این انتخابات کلام «هوسرل» فیلسوف آلمانی را به خاطر می‌آورد که می‌گفت: «بزرگترین خطری که اروپا را تهدید می‌کند، خستگی است.» این خستگی ثمره تاریخ طولانی اروپاست. اروپاییها آتقدر از نبوغ خود برای پیشرفت سلاحها، ادبیات و فواین و بعدها علوم، صنایع و فنون استفاده کرده‌اند که ممکن است توانایی رقابت با قدرت آنسوی اقیانوس اطلس، یعنی آمریکا را از دست داده باشند. و این خطر واقعی است. برای مقابله با این خطر، انتخاباتی که از هفتم تا نهم ژوئن در نه کشور عضو جامعه اروپا صورت گرفت، کافی نیست. اما هدف این انتخابات سمبولیک بیدار کردن میل «زیستن» در اروپائیان بود، و ساختن چیزی فراتر از کلیساهای عظیم و کاغذهای صورتنصاب.

به هر حال این انتخابات صورت گرفت. حال باید منتظر چه تغییر و تحولی بود؟ در کوتاه مدت هیچ عافیتی را نباید از این رویداد چشم داشت. چرا که قدرت پارلمان اروپایی بدون يك تجدید نظر کلی در اساس آن محدود خواهد بود. اما اثر تشکیل این پارلمان در هماهنگ کردن افکار عمومی و در نتیجه هماهنگی تصمیمها کمترین امیدی است که می‌شود به آن بست.

باید قبول کرد که حتی بعد از انتخابات نهم ژوئن، ابعاد واقعی و منطقی سیاسی انتخابات پارلمان اروپا در پرده‌ای از ابهام باقی مانده است. هنگامی که در ماه دسامبر ۱۹۷۴ قرار شد مفاد قطعنامه رم بالاخره عملی شده و پارلمانی برای اروپا انتخاب شود، نه تاریخی برای این انتخابات معلوم شد و نه بی‌آمندهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی این حرکت مورد بررسی قرار

به تجدیدنظر در این موضع خواهد ساخت. اما سلاح فشارهای اقتصادی هنوز کارگزار است و آمریکاییها تا به حال چندان از این سلاح استفاده نکرده‌اند. با وجودی که استقرار يك «گویای تازه» در کار دروازه‌های آمریکا جاری به چشم رهبران این کشور خواهد بود، آنها این اعتقاد را هم پیدا کرده‌اند که باقی ماندن آناسیسو سوموزا در قدرت نام

آمریکای مرکزی را دستخوش اغتشاش خواهد کرد. ایالات متحده آمریکا یکبار دیگر این واقعیت را تجربه می‌کند که شنا کردن برخلاف جریان و تلاش در راه حفظ حکومتهای غیرمردمی روزی آمریکا را برسر دوراهی انتخاب میان وبا و طاعون قرار خواهد داد.



سیاسی است. حالا بیشتر مخاطبان خود را شناخته‌ایم و به قضاوتشان احترام می‌گذاریم.

تهران‌مصور - برای اینکه بفهمیم خوانندگان ما مطالبی از این دست هم می‌خواهند یا نه. صرفاً برای تنفس و استراحت در کل مجله که مملو از مسائل

م - ح - تهران

نشریه متعهد و آزاده شما را بار خود میدانم و حرماً را باشما در میان می‌گذارم که رنجم کاهش یابد.

اصولاً واژه صبر انقلابی (یکی از مهمترین دستاوردهای انقلاب) را می‌توان در موارد گوناگون بکار برد، از برسیلن خیلی ازسواها خودداری کرد و خیلی از خواسته‌ها را به فراموشی سپرد: که درآمد چند ماهه نفت چه شده؟ همینطور درآمد املاک، اموال و کاخهای آن سفاکان یا هزینه پرداخت مخارج ساواک، سارد، کارکنان کاخها و اطرافیان کاخ‌نشینان غارتگر کیجاست؟

اینکه: آیا لازم است اعضای شورای انقلاب را شناخت؟ می‌توان خواستار محاکمه‌چنانیکاران و مفسران رژیم در دادگاههای علنی بود؟ مجلس موسسان را حذف کرد و قانون اساسی را به بحث و نظر عموم نرساند، رفراندوم و نحوه برگزاری آنرا مورد انتقاد قرار نداد، ماموران کمیته‌ها را به دلیل کارهای انقلابی نظیر چپاول اموال مردم‌سوازش با کارفرمایان و تهدیدکارگران و تمام کسانی که حرفی برخلاف میل آنان می‌زنند و با چوب تکفیر می‌رانند تحمیل کرد؟

تحریکات دور از منطق و انسانیت گروهی مرتجع را علیه رزمنده‌ترین و بالنده‌ترین فرزندان خلق به هیچ گرفت؟ روشنفکران را در تنگنا قرار داد، اعلامیه حقوق بشر را به دلیل اینکه هر کشورهایی مورد سوء استفاده قرار گرفته، رد کرد. فضای وحشت و هیستریک وطن را پذیرفت و برای زندگی به هر جای دنیا ترجیح داد و دم نزد: در مورد وقایع رفت‌بار کردستان، ترکمن، لنده و خرمشهر که صدها کشته و هزاران مجروح و آواره حاصل آنها بود با سکوت رویارو شد. اینکه با پول مردم شبکه رادیو تلویزیونی قطب‌زاده ایجاد شود، اقوام و نزدیکان اعضای دولت و حتی عده‌ای از خود اعضای دولت موقت را که کار انقلابی آنها تضعیف دولت است سد کار قرار داد، در حالی که صلاحیت و توانایی آنان تکرار کلمات «نمیدانم، نشنیده‌ام، از این هم بدتر می‌کنم:» است. بیکاری را به صورت مسئله‌ای مهم مطرح

نکرد، کاهش حقوق ناچیز کارمندان را پذیرا شد. آثار ادبی کهن و معاصر را طاقوتی‌دانست، شاهنامه را که گنجینه زبان فارسی است نابود کرد. به زبان فارسی تاخت و هر واژه ناسازی را به دستور فارسی تحمیل کرد؟

راستی، که همه چیز را می‌توان تحمیل کرد، چون بعد از مدتی از لقب هر ایرانی می‌توان دوباره ملیت ایرانی را شکوفا کرد. اما قابل تحمل نیست، هر روز کسی بنا به میل خودش و خوشایند مهماندارش قسمتی از خاک وطن را ببخشد. امروز خلیج فارس را، فردا جزایر ایران را، زمانی نه چندان دور برای بدست آوردن دل همسایگان کردستان، بلوچستان، آذربایجان و ترکمنستان را تقدیم نمود.

برای ما ایرانیان قبل از هر چیز تمامیت ایران، حفظ یکپارچگی و استقلال کشور اهمیت دارد. آزادی، همسگی، حکومت، دین، مسلک، قانون ... در درجات بعدی قرار دارند. ایران باید بماند حال به هر قیمتی که هست و ایرانی پاسدار میهن است. ایران جاودانه خواهد ماند حتی با فدا کردن جان همه.

ایرج موحدی - آبادان

مردم ایران از روز در اختیار گرفتن رادیو و تلویزیون توسط امدان قطب‌زاده صدای اعتراضشان از نحوه اداره آن سازمان بلند است و تاکنون چه به شکل فردی و چه بطور دسته‌جمعی و چه از طریق مطبوعات به تمام مقامات مسئول و غیر مسئول متوسل شده‌اند، ولی بی‌نتیجه بوده است. آن آدم که بحق باید او را شارلاتان بین‌المللی نامید، در جواب کلیه اعتراضات متوسل به غیرمنطقی‌ترین جوابها می‌شود. مثلاً می‌گوید: من چنین می‌خواهم و چنان خواهم کرد - و گوشم به حرف هیچکس بدهکار نیست، درکجای دنیا به آدم ناشناسی که هیچکس نمی‌داند که کیست اجازه داده می‌شود که به صراحت بگوید من هرگاه بشوایم اصلاً سازمان رادیو و تلویزیون را تعطیل می‌کنم: آیا این شخص را یک سازمان بین‌المللی به ما تحمیل کرده که قادر لیستیم از خرش خلاصی پیدا کنیم.

این محموله ایرفرانس که با پاسپورت یک کشور خارجی به این مردم ستم‌دیده تحمیل شده به دستور چه کسی و تا چه زمانی باید تحمیل کنیم؟ از آقای مهندس بازرگان استدعا می‌شود با هر زبانی که می‌دانند عربی، فارسی، فرانسه، به درگاه امام - پیغمبر و یا امر کارگر نیفتاد خود خدا شفاعت کند: تا شاید بخت یار این مردم شود و این جرنومه را از سر مردم کم کنیم آئین یا رب‌المالین.

م - ح - فرجانی

موضوعی که مرا و سایر دوستانم را گیج و بکر کرده است مشاهده تصویری است از یکی از پری پیکرهای سینما که مدتی است چشمان به حالتان روشن شده‌است و بادیدنش باک‌منجیب‌شدم. - شماره ۱۹ در صفحه پراکنده‌ها عکسی از سوفیالورن چاپ کرده‌اید. این عکس در نگاه اول توجه مرا جلب کرد چون از زمان طاغوت به این طرف شاهد چنین مناظری نبودم. منظور شما را نفهمیدم. پیش خود گفتم که شاید هدف بالا بردن تیراژ مجله باشد، ولی بعد که فکر کردم دیدم که احتیاجی به چنین کاری نیست و اصولاً این کارها در عصر انقلاب خصوصاً انقلاب ایران بی‌مفهوم است. ناچار شدم که از خود شما بیرسم که اولاً چرا این موضوع را که خانم سوفیالورن در سن پنجاه سالگی از جذابیت برخوردار است و دارای بدنی آنچنانی است مطرح کردید؟ هدف شما چیست؟ ثانیاً اینگونه مطالب به چه درد ما می‌خورد و یا به چه درد شما می‌خورد، چنانکه امکان دارد دلیل چاپ این عکس را توضیح دهید. چاپ اینگونه عکسها و اینگونه خبرها زینده مجله شما نیست.



کلاس خود هیپنوتیزم و یوگا تأسیس شد

در انجمن کابوک تحت نظر استاد کابوک متخصص

هیپنوتیزم و یوگا از آمریکا تلفن ۹۸۱۱۹۷ و ۹۵۰۳۳۰

کلاس بانوان از آقایان مجزا میباشد .

قابل توجه کلیه سازمانهای آموزشی کشور

در راه تحول و تحقق بخشیدن به امر آموزش، پروگسی از تجهیزات پیشرفته آموزش سمعی و بصری را در برنامه کار قرار دهیم (استفاده از این روش درگذشته شعاری بیش نبود).

برای اولین مرتبه در ایران فیلمهای آموزشی دوبله شده به فارسی با تأنید مقامات آموزشی .

۱- برای هنرستانها - مدارس راهنمایی - مراکز آموزش حرفه ای و دانشکده های فنی - سری فیلمهای انیمه کائیک - فلزکاری - برق - الکترونیک - ابزارشناسی - بنایی - تراشکاری - جوشکاری - شیمی هوا - شیمی آب - عناصر و ترکیبات .

۲- برای دوره ابتدائی - سری فیلمهای مربوط به ارشاد و آموزش پایه ای خردسالان در برخورد با مسائل و مقررات ترافیک که در غالب طرز و داستانهای بسیار آموزنده و جالب مطرح میشود .

۳- برای مدارس پرستاری و توانبخشی - دوسری فیلم آموزشهای مختلف پرستاری و توان بخشی معلولین .

۴- برای دانشکده پزشکی - یک سری فیلم مربوط به آموزشهای پزشکی .

۵- این فیلمها به منظور نمایش مکرر و نتیجه بخش بودن، در کاست قرار دارند و به راحتی و در یک لحظه برای معلم و شاگرد قابل استفاده اند .



سیستم بایگانی اسلاید و تراشگری
ابو دیا آلمانی با استفاده از این
کابینت هاز ۶۰۰۰ تا ۶۰۰۰۰ اسلاید
بایگانی و در چند لحظه اسلاید
سورد منظر را میتوان
انتخاب کرد .

پروژکتور ناطق کاستی

۸ میلیمتری فیدچاید آمریکا

فیلم قابل نمایش بر پرده -



دستگاه ویا پرده بزرگ . کاربرد این دستگاه در آموزش سمعی و بصری
بی نظیر است .

پروژکتور اسلاید ناطق فیدچاید

این پروژکتور اسلاید را بر پرده تلویزیونی و پرده بزرگ نمایش -

میدهد .

با استفاده از کاست معمولی

آنچه را در مورد اسلاید باید

تشریح شود ، ضبط و سپس

انیمه های همراه با نمایش

اسلاید ها پخش میکند .



پوبلیکو هم چنین نوارهای ضبط حاشه فیلم - فرقه های پیچی ۱۱ و ۸ برای قرار

دادن کردن دوربینهای ۱۲ میلیمتری آناه فرانسه - میزهای موتور فیلم سوپر ۸ و

۱۱ میلیمتری با امکان ضبط و میکس صدا در اختیار دارد .

نادر شاه جنوبی شماره ۲۸ طبقه دوم تلفن ۸۹۶۶۸۰۴ - ۸۹۴۴۰۶

باغ سیب

شب پوست می ترکاند

شبنامه

به جواد طالع

آری

نقی به خویش می زتم
نقی به آفتاب
نقی به باغ سیب
و سرخ جامه به تن می کنم
و باشما
نکتیر می شوم

نیاز باغ شکوفاییست
نیاز باغ شکوفاییست

تنهایی تو بار شکفتن دارد
و آب چشمه تو هموارتر است

آری

در انزواست که باران می بارد
و باغ بی شکوفه به خود می اندیشد
و سیب
درمنتهای تنهاییست
که نقب می زند به تن خاک
و شاخه از شکوفه آزاد
پر بار می شود

می دانم این درخت بر شکوفه به باغ بزرگ می آید
۳ مهر ۵۷



جواد

شب پوست می ترکاند
شب پوست می ترکاند
آیستن است شب
فرزند سرخ به دنیا خواهد آمد
فرزند سرخ
از هفت پشت خاک
از هفت پشت نشاندن مال

در کارگاه رنج رنجبران
شب پوست می ترکاند
دائم به خود می بیجد
ارابه های سرخ به میدان می آیند
ارابه های سرخ به زیبایی
از زیر ناقصهای سبز می گذرند
پل بسته اند آدمیان عشق را

تندیهای سنگی
تندیهای عصر حجر
و هم همیشه را
رویا ستاره های سرخ فراوان
تسبیح می کنند

مار هزار سر
و بیشمار پا
کابوس خوابهای طلایی را
در لانه می برد
و لانه بر سرش
بر زهر نای خشم فرو خورده اش
آوار می شود

شب پوست می ترکاند
شب پوست می ترکاند

باد از هزار توی همه می آید
پیغام می برد
از خانه بی به خانه دیگر
از کارخانه بی به کارخانه دیگر
انسان ناتمام در به همه می بندد

من ایستاده ام
می لاد مهنم را
فریاد می کنم
دنای بسته ام را
آزاد می کنم
شب پوست می ترکاند
شب پوست می ترکاند

فرزانه است شب
فرزانه است شب
او می برد تو را
تا تم نمک
باران شوی
بر واژه ای بنشین
و گل کنی

شب گوش می شود
آغوش می شود

او می برد تو را
تا سنگی مورب چشمانت را بشکافی
در بی نهایی که نمی دانی
خود را صدا کنی

تالابهای خون
در واژه ها براه می افتند

بیدار می شوند
کنکاش می کنند
بیکار می شوند
پر خاش می کنند

از سایه ها مرز نمی بینی
شب می برد تو را
تا در حریق پاسخ و پریش
خود را میان پیچیده هایت رها کنی

فرزانه است شب
فرزانه است شب
باواژه های خاموش
ببگانه است شب

۱۶ خرداد ۵۸

خرداد ۵۸

۳۰ خرداد ۵۸

اما آزادی !

به کمال جلالیان

مدرسه کارگران می‌دوند
و دیگران ادامه آنانند

ما درسطور خیابان هریک کلمه‌ی هستیم
که باحروف یکسان
شعر بلند آزادی می‌نویسیم

ازبین ما کلماتی افتاده‌اند
از بین ما کلماتی خط خورده‌اند
ازبین ما کلماتی حتا از یاد رفته‌اند
اما همیشه آزادی آزادی‌ست

آزادی را
نظامیان باسرنیزه معنی می‌کنند
و کودکان
با کوکتل مولوتف
و آنکه درطبیعت آزادی
معنای بند را حس می‌کند
با ماست بر که از ما باشد
آنان که قفل خریدند
و با بلندگوی مذاهب
ما را به باغ عدن بردند
و پای چشمه کوثر
گرین زدند !

آنان فریب خوردند
ما بازگشته‌ایم درصوفوف منظم
و توده توده رنجبران با ما هستند
ما بازگشته‌ایم
و چوب دار مفتریان را
آماده کرده‌ایم

اما
آزادی !
تو مذهب همیشه مایی
که درحمار نمی‌گنجی
و درکلام
تنها درکلام خلاصه نخواهی شد

آزادی ای گلوله آتش
درخمن سکوت !

۵۷ اثر

حکومت نظامی

سرو ایستاده بود و جوان بود
و سایه‌های مرگ
باشاخه‌های سرو درآویخت
سرو ایستاده بودوخران بود

شولایی اربه شانه نداری برو !

سرو ایستاده بود و هیچ نمی‌گفت
من مرگ را ندیدم
و سایه‌ی به‌مرگ درآویخت

صبح ازجنازه‌های سوخته برخاست
درکوچه خواب بود و خزان بود و خواب
سرو ایستاده بود و فرو ریخت

تا چارونیم صبح
خاموش پشت پنجره بودم
و سرو بود که بیدار بود
و سرو بود که بیدار می‌نمود

با پارهای نیمه‌شبان آمدند
شولای قرمزی
برشانه‌های سرو کشیدند

۵۷ اثر

با کارگر چاپ

با من ببین
با من ببین
شیارهای تنت را ببین
که تازیانه است
که تازیانه‌های برهنه
دردست توست

و برجشم من

با من بیاد بیاور
با من بیاد بیاور

با سره‌های خونی
و ذره‌های سرب
از تنگای مرطوب چاپخانه می‌جوشی
و روبه‌شهر سرازیر می‌شوی

اینگونه روز تو
باگردش منظم روتاتیوها
آغاز می‌شود
و باحروف زیرزمینی
دیوارهای نستوه
پرواز می‌شود

و این تویی ؟

و این تویی ؟

که پیشخوان اناقت را ازخون می‌روسی ؟

با من بیاد بیاور

با من بیاد بیاور

که این تویی

در باغ بازمونه اندامها که می‌چرخي
و پای برجهای جمجمه تنظیم می‌کنی
و کتفهای ذوالاکتاف را می‌بوسی

و آن‌طباب

— که ایلیف جان توست —

ازشانه‌ها می‌گذرد نرم

تا از حرار تاریخ فرزندی برخیزد

و تف کند

به‌حرمت پدرانش.

با من ببین

با من ببین

که درکیودی میدان تازیانه خون هوران می‌کند

دستی برآور ازخون

دستی برآور ازخون

و آستین

بالا بزین

که خون تو سرریز می‌شود

ردنارو بود خوان جهانخورسان

درصیح صادق ماه مه ۱۳ اردیبهشت ۵۸

پيله‌های کوچک

آنجا که چشم ترک برمی‌دارد
از دیدنی به اینهمه ناهنگام
من برده‌های گمشده را دیدم
و سایه‌های کفن پوش را
در خواب می‌گذشتند
وروبه خوابناها نماز می‌کردند

تکرار باطل‌هم بودند
وتیلان هراسی بردوش داشتند
و پارسا نبودند
و درخزیمشان نقش‌مار غاشیه می‌دیدم
آنجا که چشم ترک برمی‌دارد

بازم کنید !

بازم کنید !

ارابه‌ها به کجا رفتند ؟

من بسته بودم و آنها می‌رفتند
تاسر به‌خاک عقوبت نهند
آیین‌های کینه هم بودند
فرمانبران سایه
وبا اشاره پنهانی
بی‌آنکه خود بدانند
خود خنجری به‌سینه هم بودند

شب قفل بود و قفل

و راه را ادامه ما می‌نوشت
له !

— راه را که قفل‌فروشان نوشته‌اند —
ما از نماز آمده بودیم
و انتظار خاک‌شدن بود

ما شیون پدران را

از یاد برده بودیم

و هرگز

کیسزهری

همیشه دربن دندان بود

و آنکه از میانه ما می‌گریخت

در گردباد زمره می‌کرد

گاوا آهنان چگونه برتن ما شخم می‌زنند

از دخمه‌های ملتهب زخم

ما گوشوار یاس به باران درآمدند

آنان مسافران هرگز بودند

در پيله‌های کوچکشان باد بود و همه می‌کرد

خونی تازه

خونی تازه
به گونه کیلاها
و لیخندی بر لبان فرزاتگان
در آینه گندمزاران

خاکی که منم
بارانی
که تویی !
نگاه کن
که خوشه خوش از تو می‌جوشم
و می‌روم

که تیغه گاواهنی شوم
در لحظه‌های شیفته خاک
داسی شوم به دست دروگر

با قلب من

تویی که چنین می‌زنی

ای همسفر !

اردیبهشت ۵۸

۱۱ مهر ۵۷



نقد فیلم بن بست

آی عشق چهره سرخت پیدانیست



محمد رضا شاهده

در باره فیلم بن بست به یقین لازم است در مورد گفت و نوشت ، یکی پرویز صیاد کارگردان فیلم و بعد خود فیلم .

صیاد بی شک از محدود کسانی است که به سینمای ایران خدمت بی دریغ خود را انجام داده است . دیگر بر همه روشن شده که صیاد چه در کنار شهید ثالث ، چه در کارهای تلویزیونی و بخصوص در فیلم های صد که گویا مورد اتهام اوست ا بیش از خیلی از آقایان گفته است ، حتی در تناثر در اوایل دهه چهل نمایشنامه متاخر او نشان از واقعیت های تلخی داشت که در همان زمان دستگاه حاکم سعی در مخفی داشتن آن داشت .

فیلم بن بست در محتوا و شکل در خدمت یک روایت است و همه عوامل نیز به همین نیت بکار گرفته شده که متاسفانه بسیاری به دلایلی که

خواهد آمد تا نیمه فیلم در انبساط می ماند . حس شخصیت دختر که ضعف وجودی اش بارز می شود و یا مأموری که دائم در تمقیب اوست به ضعف بازیگری انگاشته می شود . کارگردان در تمام فیلم اصرار به سادگی دختر دارد ، اتاقش ، رفتار و گفته هایش ، قضیه خرید کتاب و آن جمله معروف (عاشق خوب تو کوچه - مادر مهربون توخونه) این ها همگی تاکید بردختری است که می خواهد از یک مرحله به دوره جدیدی از زندگی خود پای بگذارد و در همین تحول است که به خطا می رود و تنها در آخر همه چیز با ناباوری بر او روشن می شود . در باره صحنه پایانی فیلم همین جا بگویم که از زیباترین قسمت های فیلم است ، در کوچه پسرجهای به خاطر از دست دادن بادبادکش اشک می ریزد ، دختر بی خبرتر از هر لحظه دیگر لباس سفید می پوشد ، مادر و پسر آماده پذیرایی از این میهمان یا به اصطلاح خواستگار می شوند و همه چیز با یک جمله متاسفانه پایان میگیرد در حالیکه صدای گریه پسرچه هم چنان قسط

بخاطر از دست دادن یک بادبادک کاغذی بگوش می آید . در همان لحظه دختر ، دو عزیز از دست داده است .

فیلم بن بست که اهمیتی را هم بخاطر زمان تهیه دارد تنها از یک جهت و جنبه قابل بررسی نیست . مأمور امنیتی متناهی از زندگی را بازگو می کند که حرفه اش ایجاب می کند .

در جایی همین مأمور با اطفال به توپ بازی مشغول میشود . این ها در متن سؤال و جوابی را می ماند که شاید اگر فیلم در این زمان ساخته می شد ، ارائه این سؤال و جوابها زیباتر می بود . فیلم بن بست با آنکه روایی گذرا دارد ولی این تکرارها به صحنه های بسیار زیبا هم دست می یابد . فیلمبرداری حساب شده پانچرهای که هر بار به آسانی آبی و یا هوایی بارانی باز می شود ، نشان از روحیه دختر دارد و تنها در پایان است که زردی و خزان تمثیلوار فاجعه را نه به شکل قراردادی بلکه با شعری با صدای شاعر به نمایش می گذارد .

در باره این فیلم گفتنی است که کوچه در اصل دکور و بازسازی شده است و تمام صحنه های بارانی نیز . فیلمبرداری در سه محل مختلف صورت گرفته و همانطور که اشاره رفت اگر بیان از نوع ساده اش انتخاب شده هیچوجه نشانه ضعف نیست . صحنه ای که دختر برای فائق آمدن به روحیه کاذبش کتاب را به گوشه ای برت می کند . تنهایی اش با تصویر ، مفهوم حقیقی خود را می یابد . حرکات دوربین در صحنه های دیگر مثل داخل اتوبوس ، سرگشتگی دختر در خیابان و اصلا نگاه دوربین به کوچه ای که در بن بست قرار دارد ، از بیانی متناوت ، لاقط در سینمای فارسی برخوردار است .

تنها نکته ای که برای تماشاگر می بایست از ابتدا روشن شود وجود یک برادر در قصه فیلم است که اصولا ارزش حضور او تا اواخر ست می ماند و حتی مکاتبه و یا تلفن و هیچ نشانه نیز از طریق تصویر بیان نمی شود و برای همین هم در پایان فیلم از دست دادن برادر برای تماشاگر عادی تر از آن است که باید ، و این عکس العمل دختر که به ناگهان همه چیز را از دست میدهد اثر نهایی را لاقط در القاء برای بیننده ندارد . گفتیم که بن بست از سادگی به شکل اعلامی چه در بیان و چه در متن برخوردار است و در همین سادگی است که بن بست بر همه آشکار می شود . برای همه آنها که سر اغ از عشق می جویند ، از سرمای درون در جستجوی همیشگی چهره سرخت عشق همان رنگ آشنایش پیدا نیست .



فراری حماسی در تاریخ مبارزات

یادی از رضا رضائی به مناسبت هفتمین سالگرد شهادتش

۲۵ خرداد ۷۰ سال از شهادت رضا رضائی فرزند غیور این مرز و بوم می‌گذرد. رضا و همزمانش از آغازگران مبارزه با امان و بی‌گبری و خونین علیه یوغ امپریالیسم و ارتجاع داخلی بودند.

گرامی‌داشت این شهید، نه تنها به خاطر زنده نگهداشتن یاد او بلکه به خاطر یادآوری راه پرخطر و شکوهمندی است که او و یارانش بی‌باکانه در آن قدم نهادند و در سخت‌ترین شرایط اختناق و دیکتاتوری راه رزم و پیکار را علیه آنان که هر روز از ارتجاع سرخ و سیاه دم می‌زدند و خود عاملان امپریالیسم بودند، برگزیدند.

رضا در تابستان سال ۴۹ همراه چهار نفر از برادران مجاهدش با پذیرا شدن خطرات فراوان، راهی فلسطین شد.

اقامت او در اردوگاههای فلسطین در اردن همزمان با حمله جنایت‌بار و خائنه نیروهای ملک‌حسین به پایگاههای فلسطین در سپتامبر ۱۹۷۰ بود. رضا و همسرش در شرایط بحرانی به یاری انقلابیون فلسطین شتافتند و دوش بدوش آنان علیه دشمن مشترک نبرد کردند.

دستاورد گرانمایه رضا از فلسطین تجارب سرشار و قدرت رویارویی با ابعاد یک جنگ انقلابی از لحاظ سیاسی، نظامی، تبلیغاتی و روانی و غیره بود.

دستاورد گرانمایه‌ای که در جریان مبارزه قهرآمیز بر علیه دشمن مشترک یعنی امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع حاصل شده بود.

در اواخر سال ۴۹ رضا به عضویت کمیته مرکزی سازمان درآمد، ضمن اینکه در دانشکده دندانپزشکی دانشگاه تهران تحصیل می‌کرد.

رضا در جریان یورش مأموران ساواک به سازمان در اول شهریور ۵۰ دستگیر شد، اما سه ماه بعد توانست طی یک برنامه دقیق از پیشی طرح‌ریزی شده که در آن زیرک‌ترین و کارآمدترین مأموران ورزیده ساواک خام گشتند، از چنگ ساواک بگریزد و مجدداً به سازمان بپیوندد.

سواک نسبت به شهید احمد رضائی به‌عنوان تنها کادر مهم که دستگیر نشده بود حساسیت فراوانی نشان می‌داد و با تمام قوا به دنبال دستگیری وی بود.

به‌خصوصی که مقادیر زیادی سلاح در اختیار سازمان بود که گفته می‌شد همه اینها نزد احمد است. پس از آنکه رضا باروش ماهرانه‌ای توانست ساواک را فریب داده و جلب اعتماد کند؛ مطابق نقشه دقیقی به کارگردانان ساواک پیشنهاد کرد که وی را آزاد کنند تا احمد را پیدا کرده و او را به تسلیم سلاحها راضی نماید.

بدین ترتیب مسئولین ساواک رضا را در تعدادی مأمور به دنبال احمد رضائی فرستادند.

رضا وانمود می‌کرد آنها را به نقاطی که امکان دارد برداش رفت و آمد کند، می‌برد. در ضمن کشت و گذار در خیابانها روزی یکی از همزمانش در نقش گدائی که کفش او را پاك می‌کرد جلو رضا را گرفته و ضمن پاك کردن کفش او کاغذی را در کفش می‌گذارد که روی آن محل و نقشه فرار مشخص شده بود.

مطابق نقشه رضا ساواکی را همراه خود به نزدیکی حمامی در خیابان بوذرجمهری می‌برد. این حمام دارای دو در بود که یکی از آنها از خیابان و دیگری از کوچه باز می‌شد.

رضا در يك لحظه حضور احمد را در این حمام به ساواکی‌ها اعلام می‌کند و موفق می‌شود آنها را قانع سازد که در بیرون حمام بایستند و او خود به داخل حمام و به سراغ احمد برود.

بدین طریق بلافاصله از در دیگر حمام خارج و به همزمانش که در کوچه پشت حمام منتظرش بودند می‌پیوندد.

پس از فرار موفقیت‌آمیز رضا که شکست بزرگی برای ساواک بود، او مجدداً به سازمان پیوست، و نامه‌ای خطاب به افکار عمومی ایران و جهان نوشت که روزنامه لوموند نیز آن چاپ کرده و رادیو عراق آن را خواند. در قسم از نامه رضا چنین نوشت:

کوش‌های خود را خوب باز کنید و فریاد های جان‌خراش پاکترین فرزندان این مرز و بوم را در زیر شکنجه‌های سبانه ساواک بشنوید.

فریاد اعتراض بلند کنید و این فریاد را بگوش جهانیان برسانید، چشمان خود را باز کنید و به زخه‌های عمیق و بدنهای کود شده از شلاق آنها نگاه کنید. برای آنکه معنای چهار ساعت روی اجاق برفی شکنجه دیدن را درک کنید آتش سیگاری را به دستانتان نزدیک کنید. (اشاره به شکنجه‌های شهید اصغر بدیع‌زادگان) و دربخشی دیگر از نامه درد و رنج خلق ستمدیده ایران را چنین توصیف کرده است: شرایطی که گفتم (وضع زندانها) خیلی بهتر از زندگی و وضع

میلونها هموطن غیر زندانی است. هموطنانی که برای يك تخته نان درمانده‌اند و میوه‌ها را حتی به اسم نمی‌شناسند و سسته دسته از گرسنگی و فقر و مرض می‌میرند. هموطنان قالی‌باف‌ها که رنگ آفتاب را نمی‌بینند و در زمین‌های نمناک و کم‌نور، با دستبرد کم و خوراک ناچیز روزگار می‌گذرانند...

رضا در نیمه شب ۲۵ خرداد ۵۲، طی يك درگیری مسلحانه با مزدوران به شهادت رسید. شهادت او بیشتر ناشی از يك تصادف بود تا بی‌گیری مشخص پلیس از او.

زیرا که تا ۲۴ ساعت پلیس جنازه او را نتوانست شناسائی کند. رضا پس از برش از طبقه دوم خانه‌ایکه مورد حمله قرار گرفته بود با اینکه پایش شکسته بود به دفاع از خود پرداخت و در يك جنگ و گریز دو ساعته، در حالیکه تا آخرین گلوله از انقلاب و خلیف ستمدیده دفاع می‌کرد به شهادت رسید.

بعد از مرگش، خبرگزاری فلسطینی «وفاء مجله فلسطینی» «النوره» ارگان سازمان آزادیبخش فلسطین، مجله «الهدف» ارگان جبهه خلیف فلسطین، روزنامه «المحرر» چاپ بیروت، روزنامه ژاپنی «شین‌سایوکو» (روزنامه زحمتکشان ژاپن) در شماره ۲۰ اوت ۱۹۷۳، شرح مبارزه و جنگ و گریز و اهداف او را با عکس‌اش چاپ کردند.

۲۵ خرداد ۷۰ سال از شهادت رضا رضائی فرزند غیور این مرز و بوم می‌گذرد. رضا و همزمانش از آغازگران مبارزه با امان و بی‌گبری و خونین علیه یوغ امپریالیسم و ارتجاع داخلی بودند.

گرامی‌داشت این شهید، نه تنها به خاطر زنده نگهداشتن یاد او بلکه به خاطر یادآوری راه پرخطر و شکوهمندی است که او و یارانش بی‌باکانه در آن قدم نهادند و در سخت‌ترین شرایط اختناق و دیکتاتوری راه رزم و پیکار را علیه آنان که هر روز از ارتجاع سرخ و سیاه دم می‌زدند و خود عاملان امپریالیسم بودند، برگزیدند.

رضا در تابستان سال ۴۹ همراه چهار نفر از برادران مجاهدش با پذیرا شدن خطرات فراوان، راهی فلسطین شد.

اقامت او در اردوگاههای فلسطین در اردن همزمان با حمله جنایت‌بار و خائنه نیروهای ملک‌حسین به پایگاههای فلسطین در سپتامبر ۱۹۷۰ بود. رضا و همسرش در شرایط بحرانی به یاری انقلابیون فلسطین شتافتند و دوش بدوش آنان علیه دشمن مشترک نبرد کردند.

دستاورد گرانمایه رضا از فلسطین تجارب سرشار و قدرت رویارویی با ابعاد یک جنگ انقلابی از لحاظ سیاسی، نظامی، تبلیغاتی و روانی و غیره بود.

دستاورد گرانمایه‌ای که در جریان مبارزه قهرآمیز بر علیه دشمن مشترک یعنی امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع حاصل شده بود.

در اواخر سال ۴۹ رضا به عضویت کمیته مرکزی سازمان درآمد، ضمن اینکه در دانشکده دندانپزشکی دانشگاه تهران تحصیل می‌کرد.

رضا در جریان یورش مأموران ساواک به سازمان در اول شهریور ۵۰ دستگیر شد، اما سه ماه بعد توانست طی یک برنامه دقیق از پیشی طرح‌ریزی شده که در آن زیرک‌ترین و کارآمدترین مأموران ورزیده ساواک خام گشتند، از چنگ ساواک بگریزد و مجدداً به سازمان بپیوندد.

سواک نسبت به شهید احمد رضائی به‌عنوان تنها کادر مهم که دستگیر نشده بود حساسیت فراوانی نشان می‌داد و با تمام قوا به دنبال دستگیری وی بود.

به‌خصوصی که مقادیر زیادی سلاح در اختیار سازمان بود که گفته می‌شد همه اینها نزد احمد است. پس از آنکه رضا باروش ماهرانه‌ای توانست ساواک را فریب داده و جلب اعتماد کند؛ مطابق نقشه دقیقی به کارگردانان ساواک پیشنهاد کرد که وی را آزاد کنند تا احمد را پیدا کرده و او را به تسلیم سلاحها راضی نماید.

بدین ترتیب مسئولین ساواک رضا را در تعدادی مأمور به دنبال احمد رضائی فرستادند.

رضا وانمود می‌کرد آنها را به نقاطی که امکان دارد برداش رفت و آمد کند، می‌برد. در ضمن کشت و گذار در خیابانها روزی یکی از همزمانش در نقش گدائی که کفش او را پاك می‌کرد جلو رضا را گرفته و ضمن پاك کردن کفش او کاغذی را در کفش می‌گذارد که روی آن محل و نقشه فرار مشخص شده بود.

مطابق نقشه رضا ساواکی را همراه خود به نزدیکی حمامی در خیابان بوذرجمهری می‌برد. این حمام دارای دو در بود که یکی از آنها از خیابان و دیگری از کوچه باز می‌شد.

رضا در يك لحظه حضور احمد را در این حمام به ساواکی‌ها اعلام می‌کند و موفق می‌شود آنها را قانع سازد که در بیرون حمام بایستند و او خود به داخل حمام و به سراغ احمد برود.

بدین طریق بلافاصله از در دیگر حمام خارج و به همزمانش که در کوچه پشت حمام منتظرش بودند می‌پیوندد.

پس از فرار موفقیت‌آمیز رضا که شکست بزرگی برای ساواک بود، او مجدداً به سازمان پیوست، و نامه‌ای خطاب به افکار عمومی ایران و جهان نوشت که روزنامه لوموند نیز آن چاپ کرده و رادیو عراق آن را خواند. در قسم از نامه رضا چنین نوشت:

کوش‌های خود را خوب باز کنید و فریاد های جان‌خراش پاکترین فرزندان این مرز و بوم را در زیر شکنجه‌های سبانه ساواک بشنوید.

فریاد اعتراض بلند کنید و این فریاد را بگوش جهانیان برسانید، چشمان خود را باز کنید و به زخه‌های عمیق و بدنهای کود شده از شلاق آنها نگاه کنید. برای آنکه معنای چهار ساعت روی اجاق برفی شکنجه دیدن را درک کنید آتش سیگاری را به دستانتان نزدیک کنید. (اشاره به شکنجه‌های شهید اصغر بدیع‌زادگان) و دربخشی دیگر از نامه درد و رنج خلق ستمدیده ایران را چنین توصیف کرده است: شرایطی که گفتم (وضع زندانها) خیلی بهتر از زندگی و وضع

میلونها هموطن غیر زندانی است. هموطنانی که برای يك تخته نان درمانده‌اند و میوه‌ها را حتی به اسم نمی‌شناسند و سسته دسته از گرسنگی و فقر و مرض می‌میرند. هموطنان قالی‌باف‌ها که رنگ آفتاب را نمی‌بینند و در زمین‌های نمناک و کم‌نور، با دستبرد کم و خوراک ناچیز روزگار می‌گذرانند...

رضا در نیمه شب ۲۵ خرداد ۵۲، طی يك درگیری مسلحانه با مزدوران به شهادت رسید. شهادت او بیشتر ناشی از يك تصادف بود تا بی‌گیری مشخص پلیس از او.

زیرا که تا ۲۴ ساعت پلیس جنازه او را نتوانست شناسائی کند. رضا پس از برش از طبقه دوم خانه‌ایکه مورد حمله قرار گرفته بود با اینکه پایش شکسته بود به دفاع از خود پرداخت و در يك جنگ و گریز دو ساعته، در حالیکه تا آخرین گلوله از انقلاب و خلیف ستمدیده دفاع می‌کرد به شهادت رسید.

بعد از مرگش، خبرگزاری فلسطینی «وفاء مجله فلسطینی» «النوره» ارگان سازمان آزادیبخش فلسطین، مجله «الهدف» ارگان جبهه خلیف فلسطین، روزنامه «المحرر» چاپ بیروت، روزنامه ژاپنی «شین‌سایوکو» (روزنامه زحمتکشان ژاپن) در شماره ۲۰ اوت ۱۹۷۳، شرح مبارزه و جنگ و گریز و اهداف او را با عکس‌اش چاپ کردند.

احمد شاملو



برنامه طلوع خورشید لغو شده است!

* من پیشنهاد اخراج اسلام کاظمیه و شمس آل احمد را به کانون نویسندگان خواهم کرد، چون در تهیه لایحه مطبوعات دستی داشته‌اند.
* دولت، یا فرادولت، یا فرودولت حتی این اندازه شعور برای مردم قائل نیست که احتمالاً میان هیأت مشورتی و مجلس مؤسسان فرق بگذارند.

ناجیری بدگمان باشد و حساسیت نشان دهد به غریب و هلهله پیروزی صدا به صدا درآید. تا اسب فریب یکبار دیگر از دروازه تاریخ گذشت و به «نروای» خواب‌آلود خوش خیال درآمد. گرم این بار، آنان که در حکم اسب نهان بودند شمشیر به کف برداشتند: آنان رهبری باخود آورده بودند که دست را دشمن و دشمن را پاکباز خلق، منافق و بیگانه پرست نام گرفتند و رسواترین دشمنان خلق بر ارنج قدرتشان نهان شدند. شادی خوش‌بینان دو روزی بیش نیابید. سرود، در ذهن‌های باز مانده از حیرت به خاموشی کشید. آزادی، بار نیشکنده بارگشت و امید، ناشکفته فرو مرد.

منافق، دوستان، روزهای نخست سخن از «هشدار» بود، امروز سخن از «تسلیم» است. برنامه طلوع خورشید به کلی لغو شده است! گفتیم «رهبران انقلابی» پشت پرده همساز، پنهان شده‌اند. نمی‌دانم اعضای «شورای انقلاب»



اگر در تنهایی و یاس می‌میریم، باری، بار امانتی را که نزد ماست و نمی‌باید برخاک راه افکنده شود به خاک نمی‌اندازیم. دیروز چنین بود، امروز نیز لامحالہ چنین است. زمانه به نام‌ها دیگر شد: پیش از آن که روزگار ما به سرآید توفان به عرش درآمد و اساطیر ابلسی فرعون را درهم نوشت.

از دوستان ما، بودند بسیاری که همچان‌رده به رقص درآمدند و مسمند شاه خودکامگی به گور رفت، اکنون می‌تواند «شادی» باشد. گفتیم به گور رفتن شاه، آری، اما به گور سپردن خودکامگی بختی دیگر است. بختی عمده از این مردم، فرد پرست با لفظه‌اند. پرستدگانی که معشوق قاهر را اگر نیابند به چوب و سنگ می‌تراشند. نپذیرفتند. مسمند تجربه سال‌ها و قرن‌ها اگر نتواند درسی بدهد باید بر آغسل موسفندان گذشته باشد! - سالیان دراز چوب خوشبختی‌ها و فرد پرستی‌ها مان را خورده‌ام، چوب اعتماد بی‌جا و اعتقاد نادرست‌مان را خورده‌ام. این، بدبینی است، به دورش افکنید که اکنون شادی باید باشد، اکنون سرود و آزادی باید باشد. اکنون امید می‌تواند از قعر جان ظلمت کشیده ما بشکفتد و رو به خورشید، طلوع زیباترین فردای جهان را چشم به راه باشد.

پیدا بود که این دوستان، در اوج غم انگیز هیجانی کورچشم بر خوف انگیزترین حقایق بسته‌اند. آنان، درست به هنگامی که می‌بایست بیش از هر لحظه دیگری گوش به زنگ باشند. به رقص و پایکوبی برخاستند، و درست به هنگامی که می‌بایست بیش از هر زمان دیگری هشدار و بیدار بمانند و بهر صدا و حرکت

اگر دیگر پای رفتن‌مان نیست، باری

قلعه باتان

این حجت با ما تمام کرده‌اند که اگر می‌خواهید در این دیار اقامت گزینید

می‌باید با ایلیس

قراری ببندید!

۱. باغداد، تر شهری مربوط به ۱۶ سال پیش [سال‌ها اختناق و وهن و تحقیر بر ما گذشت. جسم و جان ما طی این سال‌های سیاه فرسود اما اعتقاد ما به ارزش‌های والاتی انسان نگذاشت که بر ما برآید. زیر خنجر و درهم‌شکستیم اما زانو نرودیم و سر به تسلیم فرو نیاوردیم. نازیک‌ترین لحظات شوربختی و نومیدی را از سر گذراندیم اما به ایلیس «آری» گفتیم، چرا که ما برای خود چیزی نمی‌خواستیم. به دوباره دیدن آفتاب زیر امنیت قناتیم. آفتاب ما از درون به جانمان می‌تابید: گرم این غرور بودیم که





چه کسانی هستند . سوابق و صلاحیت آنان برای مردمی که جنبش انقلاب شکوهمندی را به نسر رسانیده‌اند آشکار نیست . آیا با این مردم چنین رفتاری شایسته است ؟ آیا این مردم حق ندارند که آمران جدید خود را بشناسند و بدانند چه کسانی سرنوشت ایشان را به دست دارند و به کجا رانده می‌شوند ؟

پاسخی که شنیدیم غشظه‌آمیز بود . گفتم این آقایان سه‌چهارماده‌ای که به عنوان نینا دساورد های انقلاب به مردم تحمیل شده‌اند نه فقط شخصیت چشمگیری ندارند بلکه بیشتر به ذهن کجی کودکان می‌ماند . پاسخ‌های آنان به سئوالاتی که در ذهن مردم می‌گذرد ، بی‌رودروسی عباراتی از نوع «ناجان‌شان درآد» و «ناچیشان کور بنوده» است . راستی راستی که آدم باورش نمی‌آید . این تحفه های عجیب و غریب بیکو از کجا پیدا شده است ؟ آخر چه‌طور ممکن است جامعه‌ای که از آن انقلاب خونین پیروز بیرون آمده است اینها را به عنوان سازندگان نهاد نو خود بپذیرد ؟ اینها حرف روزمره‌شان را بلد نیستند برند و ذهن که وامی‌کنند آدم می‌خواهد از خجالت ریز زمین برود . اینها نوك دماغ‌شان را نمی‌توانند ببینند و حداکثر جهان‌بینی‌شان این است که راجع به پوشیدگی موی زن توضیح «علمی» بدهند و در باره تشنه فلنگک دهنده امواجی که موی زنان بخش می‌کند رطب و یا بی بی بهم بیافند یا دریاب اینکه صدای زن «تحریک‌آمیز» است اراجیف بگویند ؛ آخر چه‌طور ممکن است کار انقلابی با آن همه سروحدا به این بیچارگی بکند و سرنوشت انقلابی بیه آن عوق و عظمت به دست چنین نحگانی بیفتد که حقارت دنیایی قوطی کبریتی‌شان غیرقابل تصور است و بزرگترین مسالهی که فکر و ذکرشان را به خود مشغول کرده بوسری خوردگی پست‌ترین عنقه های حیوانی آنهاست ؟ - و نازه ، واویلا ، از همه طرف می‌شویم که این انقلابیون واردانی در «شورای انقلاب» هم جزو چهره های اصلی هستند . آخر مگر چنین چیزی را می‌تواند به آسانی باور کرد ؟

هیچ کس پاسخی به ما نداد . فقط زیر کوشمان گنجد موالب خودمان باشیم که اسم‌مان را در لیست «ضد انقلاب» و «مفسدین فی الارض» و «مجارین با خدا و امام زمان» می‌نویسند . گفتم بهم نیست ، به همه این چیزها را

به بنیان مالدیه‌ام و حر اینهم انطاری نداریم . ولی آخر تکلیف انقلاب چه میشود ؟ انقلاب «علمی» بود ، مگر نبود ؟ انقلاب برای «دعواگراسی» بود ، مگر نبود ؟

در جواب ما ، چماق بدست‌ها را روانه خیابان‌ها کردند تا مافی‌الضمیر حضرات را در نهایت فصاحت به ما ابلاغ کنند . شعار چماق - بدست‌ها احتیاج به تفسیر و تعبیر نداشت :

دموکراسک و ملی
هر دو دشمن خلفد !

زنان و دختران رزمیده ما ، فریاد های شرم‌آور و موهن «یا زوسری یا توسری» را سه عنوان نخست دساورد های انقلاب بحوسل گرفتند .

معهدترین نویسندگان و روزنامه‌نگاران ما را که سال‌ها زندانی کشیده و شکنجه داده‌اند به رسوایی از روزنامه راندند و مبلغ حرفه‌نسی «رساخیز» را برمسند سردبیری آن نشانندند . یکی دیگر از مبلغان رساخیز ، بی هیچ برده‌م بوشی ، با عنوان «مفسر سیاسی سمای انقلاب» روی برده تلویزیون ظاهر می‌شود و نازه شما که تماشاچی محترم انقلابی باشید يك چیزی هم بدهکارید : همه آتهایی که در آن دستگاه سا رژیم شاه جنگیده بودند ساواکی و ضد انقلاب از آب درآمدند و همه‌شان را به خاطر خانم و آفاتی که شما باشد «با فاطمیت تمام» از آن دستگاه ریخته‌اند بیرون !

آبارتمان های چند میلیون تومانی شمال شهر (و به عنوان نمونه آبارتمان های «آ.اس.بی» در انتهای یوسف‌آباد) که به نام مستضعفین مصداقه گردیده به تصرف کسانی داده شده است که تا نینتید باور نمی‌کنید . يك روز صبح سربچ آن آبارتمان‌ها باستید و حضرات مستضعفها را در بنزهای ششصد آخرین سیستم تماشا کنید و دست کم معنی این لغات انقلابی را یاد بگیرید ! - این که دیگر تهمت و افترا نیست : دزد حاضر و یز حاضر .

به کتابفروشان تبریز که از مزاحمت گروه های فشار به جان آمده شکایت به کمیته برده بودند پیشنهاد کردند که کتاب های غیرمذهبی را در برابر دریافت دوبرابر بهای روی جلد آنها وسط میدان شهر آتش بزنند !

در بسیاری از شهرستان‌ها ، کتابفروشی ، شغلی ضد انقلابی تلقی شده است . صاحب تنها کتابفروشی کازرون (به عنوان نمونه) از شهر خود آواره شده است و این اواخر در بروجرد (به عنوان نمونه) هر پنج کتابفروشی شهر را در يك ساعت معین و با بوشی که آشکارا از قبل تدارك دیده شده بود به آتش کشیدند .

در سبیده دم انقلاب ، کارگران بیکاری را که از گرسنگی به‌جان آمده بودند به ملوله‌بستند

و اخیراً سه تن از سرسخت‌ترین رهبران کارگران نفت را که با نهامت و از خودگمشتگی تمام اعتصاب نفت را تا فرار شاه مخلوع پیش بردند به زندان انداخته‌اند .

مفتخوران و خالنین مسلمی که به نفع شاه و رژیمش در مجالس شورا و سنا به پرزگویی جنایات تاریخ صحه گذاشته‌اند مورد بخشش قرار گرفته‌اند ، حال آنکه شریفترین و مبارزترین فرزندان خلق تاهمین چند روز پیش در زندان مورد آزار و شکنجه بودند بی این که دست کم اتهام این افراد عنوان بشود . حماد شیبانی هور در زندان است و روزهای متوالی است که برآز اعتصاب غذا با مرگ دست و پنجه نرم می‌کند . زنان را صاف و پوست‌کنده از اجتماع رانده‌اند و از این طریق عملاً نیمی از جامعه را عاطل و باطل گذاشته‌اند . موضوع زنان کارآفرین قضائی منتهی است نمونه خروار .

برشمرند یکایک این موارد مشکل نیست ، فقط فرصت می‌خواهد . ولی ، دوستان ! غریب همه این انحرافات ، شاید هنوز بتوان اینطور بود که چیزی از دست نرفته است . شاید هنوز بتوان به‌خوش خیالی چنین پنداشت که این همه اعمال و رفتاری است که به انشیه صورت‌گرف و مقصران آنها کسانی هستند که نادانته و بی‌خبر فریب «ضد انقلاب» را خورده‌اند که هنوز کاملاً نوید نشده است و به جست‌وجوی مغزی برای بازگرداندن روزگار گذشته ، از تحریک‌پذیری ناشی از تعصبات کوریاره‌لسی گمان که سوء نتی

هم در کارشان نیست سوء استفاده می‌کند . خوب . شاید هم واقعا چنین باشد . مس این خوشبینی را می‌پذیرم و به برداشت‌های شما متقاعد می‌شوم . اما اکنون به من جواب بدهید ببینم تلقیات شما از این مسائل دیگر چیست : (۱) ترهات شرم‌آوری را ، نخست ، با پنهان کردن هوادی از آن ، به‌عنوان «پیش‌نویس قانون اساسی» در روزنامه‌ای چاپ می‌کنند . ش‌هنگامی که متعهدترین افراد جامعه در برابر آن به‌مقاومت برخاستند و فریاد برداشتند که این تله‌ی برسر راه آزادی و انقلاب است ، سخنگوی دولت زیر قضیه می‌زند و می‌گوید آن «پیش‌نویس» محصول دماغ فردی غیرمسئول است که نظر شخصی خود را عنوان کرده ، و پیش‌نویس «حقیقی» هنوز منتشر نشده است . اما چندی بعد ، پس از آنکه به اعتماد رسمیت سخنان این «سخنگو» مطلق فراموش شد و سر و صداها خوابید ، همین آان اعلام می‌کند که «شاید» متن اصلی پیش‌نویس قانون اساسی همان باشد که به چاپ رسیده (یا چیزی در این حدود) !

(۲) صالح‌ترین مرجع علمی و قانونی کشور برای بررسی طرح قانون اساسی ، اگر کارکنان حقوق‌دانان کشور باشد کجاست ؟ دست کم

انجام داده خرج خورهای سرفرازا که نیست !
 همگامی که این قانون اعلام کرد که طرح
 پیشنهادی قانون اساسی کنون پیش از آن که
 بنده مجلس موسسان شود باید با دقتی وسواس-
 آمیز عمقا مورد نقد و بررسی حقوقدانان و
 صاحبان صلاحیت و اهلیت قرار بگیرد ، طبق
 معمول چند ماهه اخیر ، جمافداران صاحب سک
 جدید باشعار معروف «اعدام باید مرده» مردم محل
 تجمع حقوقدانان رخص مرگ خود را آغاز کردند ،
 و ناگهان در روزنامه عصر تهران الاضات یکی
 از آن همه چهرهای دوست داشتنی جدید را
 دیدیم که بی هیچ تعارف و رودروسی درآمده
 بود که «خال کرده اید ما همین جوری اختیارمان
 را می دهیم به دست چندصدتا حقوقدان؟» - توجه
 فرمودید تویان ؟ آقایان حتی «اختیارشان» را
 به دست حقوقدان ها هم نمی دهند !
 (؟) بسیاری که گروه های مسئول جامعه و
 کانون های روشنگران و صاحب نظران برای
 بررسی مسائل مربوط به قانون اساسی و تنظیم
 طرحی برای آن تشکیل داده بودند ، در دو
 نوبت اول مردم آخیر ، علی رغم همه تلاش های
 خود پشت در بسته تالار های تجمع ماند و راه
 به درون نیافت . صاحبان جدید قدرت و مملکت ،
 به همین آنگاری کوشیدند فعالیت این سمنار
 را خنثی کند . - آقایان در این «مبارزه قدرت»
 حتی به کاردبانان و مغز های متفکر یا متخصص
 هم احساس نیاز نمی کنند . کارهاشان را خودشان
 شخصا انجام می دهند ، چون که احتیاط شرط
 عقل است . فراموش نکنید که «انقلاب ما» پیش
 از آن که انقلاب ضد امپریالیستی باشد انقلاب
 ضد کمونیستی بوده است ، و هر که معمم نیست
 کمونیست است و لا غیر !

(۱) بدون این که چیزی (هر چند ناچور و
 تحمیلی) به اسم «قانون اساسی جمهوری» وجود
 داشته باشد ! یعنی بدون اینکه هنوز ضابطه نسی
 برای حکومت و خط و چیتی برای تدوین قوانین
 کتوری مشخص شده باشد ، ناگهان آقایان
 «نوبت موقت» بدو بدو آمدند و «لایحه» نسی
 آوردند که «قانون مطبوعات» است! - باللهعجب!
 البته از يك هفته پیش حضرت اسلام کاظمیه
 (که ما هاشم گردن خودش : تابع است که معاون
 یا مشاور آقای وزیر ارشاد ملی و خیرات شده
 و همان اول کار به مشروطیت خود رسیده) ندائی
 در داده بود که بله ، بالاخره مطبوعات که
 «میضابطه» نمی شود ! (نواز شب های شعر
 استخوان سخته هوز موجود است ، با صدای همین
 آقا اسلام که از تلخی «ضوابطه» اداره سانور
 شاه بعضی می کند و بعد قاه قاه می زند زیر مرغه!) -
 باری ، و حرب توده هم که این اواخر آب توبه
 بسر ریخته و خنثه را برای اعضای خود اجباری
 کرده ، دنبال فرمایشات آقا اسلام زبان سرفریه

بود که آره بابا ، نمودناله مگر «مطبوعات
 بیضابطه» هم می شود ؟
 بگذریم . آقایان «دولت موقت» پس از
 ونگی که آقا اسلام و حزب بوده رها کردند تا
 قضیه چندان هم ابتدا به ساکن نباشد ، ناگهان
 جزر و حشنگی نوح عنوان «لایحه قانون مطبوعات»
 آوردند وسط (که برای ضبط در تاریخ
 بدنس عرض کنم که گفته می شود تشخیص
 مهمان دوگانه ، آقا اسلام کاظمیه و آیدمنس
 آل احمد است) و آقای امیران نظام که معمولاً
 مسائل جاری مملکتی را با عبارات نکولسی
 «نمی دانم» و «خبر ندارم» و «بنده نشنیده ام»
 حل و فصل می کرد و شاید به همین دلیل توسط
 آقای وزیر امور خارجه با عنوان سفیر کبیر به
 حواشی قلمب شمال تبعید شد این بار برخلاف شیوه
 مرضیه همشگی با صراحت قابل تقدیری تصریح
 کرد که این لایحه «طرف ده روز» از این تاریخ
 تصویب «خواهد شد»! - فاتحه !
 «لایحه» را که زیر دماغت می گیری ، از
 بند بندش بوی الرحمن آزادی قلم ، و گند و
 نغفن قدرت طلبی و انحصارجویی قشری که خود
 را «برنده بازی» می داند بلند است . لایحه نسی
 که در هر ماده اش تله نسی کار گذاشته اند ، و پر
 از انواع و اقسام نکات مهم و قابل تفسیرات
 و تاویلات کشدار است و به جای آن که مثلا
 (خدای نکرده) روزنامه نگاران و اهل قلم را
 برای حفظ میراث های انقلاب و نگهانی از
 دموکراسی و پیشگیری از ناخ و ناز تشنگان
 قدرت و خودکامگی باری کند ، پیشانی به
 دفاع از مواضع قدرت فردی برخاسته نویسنده
 هر مطلبی را که به مذاق صاحبان قدرت خوش
 نیاید به حبس های تا سه سال تهدید کرده است .
 من این جا مطلقا در پی آن نیستم که یکایک
 مواد این لایحه را تجزیه و تحلیل کنم و نشان
 بدهم که کاسه لیسان ؟ برای آن کجتر مصونیتی
 برسر خود بگیرند و برای آن که بتوانند پشت
 سپری پنهان شوند ، با چه زردی نفرت انگیزی
 کوشیده اند علیرغم همه نهادهای تشیع در هر حال
 یکی از مراجع تقلید را به مقام دنیائی و غیر
 روحانی يك «دیکتاتور» برانند . زیرا با در
 نظر گرفتن این نکته که پیش از تحریر و تصویب
 قانون اساسی هیچ لایحه نسی «نمی تواند» صورت
 قانونی به خود بگیرد ، اصولا کل این لایحه
 (صرف نظر از خوبی و بدیش) حرف مفت است
 و حتی تنظیم و پیشنهاد آن به شورای انقلاب
 نیز می تواند جرم شناخته شود ، بخصوص که
 نیت طراحان آن نیت خیری نیست و تمامی است
 که آگاهانه و از سر سوء نیت در طریق ضدیت
 با انقلاب و سرکوب انقلاب برداشته شده است و
 نوظنه مشهودی است که برعکس همه دستاوردهای
 انقلابی و به ویژه به قصد ایجاد اختناق درآسانه

تدوین قانون اساسی جمهوری صورت می گیرد .
 این کج ترین قدمی است که دولت بسا
 فراندولت یا فرودولت نا بدین هنگام برداشته است .
 طراحان این نه اصطلاح «لایحه قانونی» درکمال
 شجاعت و «صداقت انقلابی» همه تعارفات و
 ظاهر سازی ها را بوسه انداخته اند کج طایفه ،
 و نشان داده اند که بی هیچ برده بوشی ، درست در
 طریق «منافع» همان «مستضعفین» قدم بر میدارند
 که هر از چندی گروهی را به حیابان های ریزند
 و از میان تارهای صوتی آن بی خبران بی گناه
 غریبه می کنند که :
 «دموکراتیک» و «ملی»
 هر دو شمش خلقند !
 چنان که گفته ، تنظیم این لایحه نوظنه نسی
 متهود است برای ایجاد اختناق در آسانه تدوین
 قانون اساسی جمهوری : اعلام فرموده اند که این
 لایحه را «ده روزه» تصویب خواهند کرد» (که
 بعد این مدت را اضافه کردند) و این در
 هر حال پیش از موافقت است که فرار است کار
 «قانون اساسی» را سازند . یعنی صاف و
 پوست کتنه یوزبند مطبوعات را آماده کرده اند
 تا در مورد خوابی که برای قانون اساسی دیده اند
 حیک احدائلسی بالا نیاید . که این البته خیال
 خام است . برای خنثی کردن کسانی که سخن
 گفتن را وظیفه خود می دانند ، تهدید به سه سال
 حبس نشانه تنگ نظری خنده آوری است . بشارت باد
 شمارا که بیارتند کسانی که در نهیات اخلاص
 از سرجان خود تیز گشته اند و به هر قیمت حرف
 خود را خواهند گفت و فریاد خود را به گوش ها
 خواهند رسانند . مارا از سر برینه نترسانید . و من
 شخصا به عنوان نخستین قدم در طریق افشای این
 نوظنه ، و به عنوان اولین عکس العمل در برابر
 این اقدام ، در نخستین جلسه مجمع عمومی
 کانون نویسندگان ایران اخراج آقایان اسلام
 کاظمیه و شمس آل احمد را از صف سرداران
 شرافتمندی که آنجا گرد می آیند و مرگدرا بر آوردن
 قلم به منافی چنین خجالت آور ترجیح می دهند
 پیشنهاد خواهم کرد .

(۵) در این خصوص ، هوز شاهکار همه
 شگردهای انقلابی باقی مانده است :
 خشکسوی دولت اعلام فرموده است که
 مردم باید فکر تشکیل مجلس موسان را بگذارند
 در گوزه و آتش را بخورند ، چون تصمیم بر این
 است که همان «هیات منوریتی» چهل نفره کار
 «مجلس موسان» را هم انجام بدهد . یعنی
 فی الواقع بگذار همان ها که قبا را می برند ،
 خودشان هم بدوزند و خودشان هم بپوشند ! - و
 این یعنی انقلاب ضربدر انقلاب ضربدر انقلاب !
 در حقیقت ، دولت با فرادولت با فرو دولت
 (چون هنوز کسی نفهمده است که سبب دفترا
 بقیه در صفحه ۴۷

همه خودکامگان را جهانخواران باد می‌کنند.
گاه حرفهایی می‌شنویم که شاه می‌گفت و تمام دیکتاتورهای دیگر نیز.

چون به قدرت

ذهن‌های ساده و اندک، متعلق به آدمهایی که از حل مایمل پیچیده عاجزند. معمولاً در برابر این عجز تا بتوانند مایمل را ساده و ابتدایی می‌کنند، تا بتوانند بر آن چیره شوند. این گرفتاری عمومی دیکتاتوری‌های جهان‌سومی است که چون قدرتمندان آنها - طبقه حاکم - نمی‌توانند به حل مایمل جوامع ۶-۷-۸-۹-۱۰-۲۰-۴۰ میلیونی برخیزند، سعی در ساده کردن جامعه و مایمل پیچیده‌اش می‌کنند. در اینچنین مواردی دیدیم که جهانخواران نیز آشکارا به حمایت آنان برمی‌خیزند، چرا که نتیجه براریکه قدرت ماندن ذهن‌های آنان‌گیر، باکمال، ادامه‌چیرگی امپریالیسم بر آن کشورهاست. و تا چنین نباشد واشنگتن، مکزکو، پاریس، لندن و ... متولی و صاحب اختیار جهان سومی‌های عقب افتاده یا به اصطلاح روز: در حال پیشرفت - نمی‌مانند. و ما در ایران در چنین وضعیتی، در نیم قرن حکومت آن سفاک و پدرش گرفتار بودیم و همچنان نیز.

برای روشن شدن، چند مثال می‌زنیم که اتفاقاً کلیت دارد:

آنان چون تحمل و توان و قابلیت حکومت در جامعه‌ی آزاد را با تمام مشکلاتی که دارد با تمام مایمل مضاعفی که آزادی در جوامع بی‌بهره از آزادی، پدید می‌آورد، ندارند. از سویی چون ذهن‌های آنان گیر معمولاً عاقل افکار خویشند، پس منتقد و مخالفی را هم نمی‌توانند تحمل کنند. پس هر قدر هم پیش از رسیدن به حکومت آزادخواه و آزاده، روش‌اندیش و دمکرات بوده باشند، چون به قدرت می‌رسند، آن کار دیگر می‌کنند، از هر خودکامی، خودکامه‌تر می‌شوند. توجه داشته باشید که شاه و کارگزارانش، ساها در گوش جهان می‌خواندند «دمکراسی از آن نوع که در غرب است به کار جهان سومی‌های عقب افتاده نمی‌آید، اینجا مایمل دیگری مطرح است» آخرین بار افاضات آن سفاک را در این

باره، ۵ روز پیش از فرارش در مصاحبه با تلویزیون N. B. C شنیدیم. از قول فریدون هویدا، سفیر - ادیب شاه در مقاله‌ی با عنوان «عقربهای حقوق بشر در همه‌جا یک ساعت را نشان نمی‌دهد» خواندیم، در نیویورک تا بهمز ارتجاعی که پاسخ شاملو را در رد آن مقاله چاپ نکرد. جالب اینست که آقای فریور سفیر تازه ایران در سویس، بناگاه بیست - سی‌ساله اخیرشان نیز به محض انتصاب، فدیبه می‌دهند که: «بله، در جهان سوم، آن دمکراسی غربی معنا ندارد...» این عبارت را با همین مفهوم از زبان بوتو، ضیاءالحق، محبب‌الرحمن (بعد از رسیدن به حکومت، نه پیش از آن) و تمام خودکامگان اینسوی جهان و کارگزارانشان شنیده‌اید.

ذهن‌های آنان‌گیر و عاجز وقتی به قدرت می‌رسند، فوراً یک «تابوه» می‌تراشند، یک مهر بلاستیک، بایک عنوان من درآوردی می‌سازند، خلاصه یک اتهام تدارک می‌بینند، تا هر آنکسی که سخن حق گفت به مردم نشان بدهند، با آن عنوان بخوانندش، و با اتهام برانندش. شاه ساخته بود: ارتجاع سیاه، اُلنصاع سرخ، مارکسیست اسلامی و ... هر وقت همه دلش می‌خواست، آنها را با هم متحد می‌کرد همه‌کسی را به این عنوان می‌راند و می‌خواند و در بنسند می‌افکند و می‌کشت. حالا می‌شنویم: ضدانقلاب، سافق، کمونیستها، وابسته به رژیم گذشته، سرسپرد بیگانه، محارب با امام‌زمان ... سوموزا می‌گوید: مخالفان با استقلال‌نیکارگوئه. سادات می‌گوید: دشمنان صلح و آرامش. فرانکو می‌گفت: چپهای لعنتی! (و این نسبت را به دست راستی‌های افراطی مخالف خود نیز می‌داد!) هیتلر فریاد می‌زد: زیاده‌ها! تنگد بشرها! مخالفان برتری نژاد آریا، نوکران جهود! خلاصه همه ایسان دارند، چرا که با این دشمنان فرسی ملت و دین نباشند، چه کسانی بار

شکست آنها را در اداره مملکت به‌دوش بکنند. چگونه پاسخ جهان را بدهد که از جراثیمی خودکامگی آنها می‌رسد؟ و امروز ما: وضع کارگران بد است (کمونیستها نمی‌گذارند کارگران سرکارها بروند). کشاورزی بدتر می‌شود (سرسپردگان رژیم در مزارع اند). دولت قدرت ندارد (صد انقلاب مانع می‌شوند). دادگستری کجاست؟ (مافضال سگانه‌پرست)، شهبا آرامش نیست (ساواک‌گرا). شورش‌ها و جنگهای داخلی (صد انقلاب) و ... این محرومان از تغفل علمی، که گنجه، جامعه را ساده و ابتدایی می‌کنند، تا به حل مسائلش موفق شوند. از جهتی دیگر نیز به‌شبه‌اند: آنها سعی می‌کنند به جای تأمین آزادی و تضمین آن و ماندن در پناه آن (که تکلیف هر آزاده‌ایست که به قدرت می‌رسد)، و مدام خود را در ارتباط با خوانشهای جامعه محکومین - که آیا مردم ما را می‌خواهند، یا نه؟ - در راه پشت سر خود ببینند، جامعه را گرفتار نظامی کنند که در دوران آنها و پس از آنها، از آن‌ها گزیری نداشته باشد.

شاه، با تغییرات در قوانین اساسی و ... رژیمش و بازماندگانش را می‌خواست برای ایران همیشگی کند. می‌گفت «شاهنشاهی» رمز بقای ایران است! و عشق به آن با شیر هر ایرانی اندرون شده، با جان بدر رود! فرانکو، سالازار، تیتو، بوریقیه، سادات، برژنف، فدایی، امیرانور بوکاسا و ابی‌امین مرحوم نیز چنین بوده و هستند. امروزه روز نیز تمامی اینچنین را می‌بج کوشی در پنهان داشتن آن، می‌بینیم. هر کدام از آن و این خودکامگی در زمانی که بنیادی را می‌نهند، انگار که سرنوشته‌ها و آینده و نا اید در دستهای آنهاست. پس می‌توانند آن سرنوشته را رقم بزنند و بنامند. نهمه - در ذیل این ماده، تصویر است



کارسند...

که بر اصل افروخته منبسط - استثنائی بر آن نیست -

این گروه به قدرت رسیدگان ، چون برسد نکه زدند ، پلها را نیز خراب می‌کنند تا کسی به جایگاه رفیع آنان دست نیندازد . شاه می‌گفت : مملکت ایرانستان می‌شود ، سوخته و ویران . ناره چه کسی به جای من؟! و برای اثبات این نظر نه می‌گذاشت حزبی واقعی پدید آید ، نه جریان سیاسی آزاد ، نادر آن لم‌بزرع می‌آید شخصیتی رشد کند و آن خیال را عبت نمایاند .

سادات چنین وانمود کرده است که چیزی برود ، دوباره همان فقر و بدبختی‌های باصری به مصر می‌آید ، فدائی رفتن خود را مصادف با آشنیدن و انفجار جاههای لیبی می‌داند و تبسم شدن اعراب احمیب می‌اندیشد که بنگال بی‌بیر نمی‌تواند زیست ، همدی خودکامگان راجه‌نخواران باد می‌کنند ، تا بر آنان بهر سوار شوند . آن ذهن‌های آسان‌گیر باد می‌شوند ، تا بمانند و امر مشتبه می‌شود که ما را رسالتی تاریخی بر این مسند نشانده . و امروزه روز ، اینچنین سخنانی بسیار می‌شویم . به اضافه کوشش دیگری که عبارت است از جلوگیری از بکار افتادن ارتش . - و از قول خودشان می‌شویم که می‌گویند بر فرض ما شکست بخوریم ، کدام ارتشی می‌خواهد ما را برکند - ذهن ابتدائی به جای آن که بکوشند تا مسایل پیچیده ارتش را در ارتباط با جامعه (ارتش ملی) حل کنند . به آسان‌ترین راهها «خراب کردن و مانع دوباره سازی آن‌شدن» متوسل گشته‌اند .

که ذهن‌های ساده و ناتوان و دیکتاتورمآب، همگی چون به خواسته‌های منطقی ملت برمیخورند . نه نیازهای بدیهی و طبیعی . به جای آن که علمی و فرزان‌انوار و امروزی به پیدا کردن راهی برای آن مشکل بنشینند - چون علم اصولا چیست پیچیده‌ایست! - ساده می‌کنند . و همیشه

ساده‌ترین راهها تهییج مردم به نظر می‌آید و آغاز يك سلسله پیام و تبلیغات و جمع‌آوری كلك مردم و برنامه‌های مهیج رادیو و تلویزیونی و نطق‌های مهیج‌تر در انكاس «استفصال مردم» و ... به یاد بیاورید شاه را وقتی در جل ساله بیسوادی ماند : «پنگلر جهانی با بیسوادی» . در یائین آوردن قیمتها چون در گل شد «مبارزه با گرانفروشی» و ... خلاصه هر جا درمی‌مانند که همه‌جا بود - تبلیغات و تجهیز مردم و گسیل داشتن آنها و يك‌روز حقوق و صف برابر با جدها و ... اینچنین بود در دوران بوتو در پاکستان . سهار اینچنین بوده است در مورد مصر و سادات (و حالا قصد دارد این ساط را به امریکائیکانند و از امریکائیکان پول جمع کند تا جای خالی كلك مالی سعودی را پر کند ، رادیو و تلویزیونها قول كلك داده‌اند!) پاکستانی‌ها در دوران ایوب‌خان نیز گرفتار این جریان شدند . موج آدمه‌های حینلر را در نظر آورید . موسولینی را که بزرگترین اعانات تاریخ را جمع کرد و ... جمعی کسب با حساب ۱۰۰ و سالیه مکن .

حال آن که علمی‌تر ، مؤثرتر - اما بدبختانه پرزحمت‌تر و پیچیده‌تر - حل نیادی ساله مکن برای طغفان کم درآمد است - ما که به قول آقای نزیه پول داریم - نیروی انسانی هم داریم . یک نفر پیدا شد بگوید مدام با تهییج و سبج مردم نمی‌توان خانه ساخت ، ما نازیمائی و کثافت شهر مقابله کرد ، گرانفروشی را برکند ، قاچاق را ریشه‌کن کرد و ... روشهای عقب‌افتاده در قرن بیستم!

که در ارتباط با ذهن‌های ساده و ابتدائی و ناتوانی آنها ، وقتی به قدرت می‌رسد ، در حل مسایل پیچیده يك جامعه . از جمله بازرترین و همیشگی‌ترین روشها ، یکی هم نادان فرض کردن جامعه است . (از همین‌رو می‌باید ، شاه ، بوتو ، فدائی ، سادات ، فرانکو ، هینلر ... همه

دکتاتور های بزرگ و نمونه‌های کوچک تر ، مثل آنها که امروز ما می‌سیم ، به مطوغات و رادیو تلویزیون جلی دلگی دارند . آنها را می‌گویند در سترس داشته باشند و در خورد آن «دره‌یی غف نشینی نمی‌کند» یا هم در تحمق جامعه نکوشد ، هم مانع نالا رفتن ادريس ، ناهی‌نی‌یادوگ .

از همین‌رو اخبار حده‌آور همنه از لبس فدائی می‌رسد ، از اوگاندای ایلی‌امین ، از افریقای مرکزی امبراتور بوگاسا ، از سعودی سلطنتی ، از پاکستان سباءالحق ، از عمان ملکت ادريس ، از ناهی‌نی‌یادوگ .

و در اینجا می‌شویم از : بی‌صدر (و آن همه الماس ، اطلاعات علمی غلط و ...) ، خلخالی (که می‌گویند تصویر از خود سفارش داده ، ماس روی انكاس!) ، امیرانظام (سنگوی دول و نحسین کسی که در جمهوری اسلامی خارت را جایزه گرفت!) ، فطبراده و ... نشرهای حده‌آور مثل توجیه تفاوت تعبیر ساعت در دوران طاغوتو حالا ، راهمانی و راندمی در جمهوری اسلامی (از بیسان منحص و کارشناس صدا و سیما ...) ، نایبر حجابین در جلوگیری از کاغذبازی (ایضا ...) ، خوب شدن نامهمانی وضع کشاورزی که سی‌سال بود بد شده بود! ، یا فراوان شدن میوه در بازار از اثر انقلاب (از المصاحات تئوریسین مشهور) و ...

اینها ، آری ، چون از تنظیم برخوردار روناروی منطقی ، برای دفاع از برنامه‌های خود و استدلالهای خود و اعتقادات خود ، با مردم دانا می‌جنگند . مردم را نادان فرض کرده‌اند . ساده‌ترین راه است!

احمد کی نژاد

فضا برای تنفس آزاد مردم تنگ می نماید

اگر گرد بادی در بگیرد، بهتر از این نمی تواند در جهت تفرقه بین نیروهای موجود در ایران عمل کند.

دعوتی که حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران، در هفته گذشته از عموم مردم برای تظاهرات و راهپیمایی بعمل آورد بیانگر حقایق بسیاری بود که در عین حال حکایت از وجود جو تازه ای در فضای سیاسی کشور می کرد. من دعوتنامه و علی که از خاطر آن مردم به راهپیمایی دعوت شده بودند نشانگر کمبودها و نایبمانیهای است که در ایران وجود دارد. آزادی، حق تعیین سرنوشت، حق آزادی بیان و عقیده، حق انتخاب شغل، حقوق مساوی برای اقلیتها، سربندی و استقلال ایران، مبارزه با امان با امپریالیسم و صهیونیسم و ارتجاع، تضمین حقوق حقه طبقات مخروم اعم از کارگر و دهقان و کارمند و غیره، رادپوئلویزیون مردمی و مطبوعات آزاد و بخصوص اسلام بدون تحجر و تعصب و انحصارطلبی، اینها همه جزو مسائلی است که ما در جامعه خود نداریم و باید باز برای آن راهپیمایی کنیم.

استقبال وسیعی که از این دعوت بعمل آمد نشان داد که مردم چقدر نشسته اند. اعلام این خواستهها مانند قطره آب خنکی بود که بر مغز سوخته آنان چکید و آنان را که در انتظار حسرت جرعها، بالخطهها سبزی می کندیاد سرچشمه های زلال آزادی انداخت. فضای تب آلوده حاکی از انتظار همسراه با بعضی و احساس غم و فرب، علامت سوال بزرگ را در مقابل قرار می دهد. آیا برای بدست آوردن خواستههایی که مردم بخاطرش انقلاب کردند هور خون لازم است؟ در بررسی نحوه بر آورد شدن خواسته های فوق به لایحه چندش آور مطبوعات نگاه کنیم که نشانه های فراوانی از افکار فاشیستی و ارتجاعی کسانی را که ادعاهایشان از عرش فرار می رود،

باخود دارد. به مبارزه زبان قاصی برای برخورداری از حقوق اولیه انسانی بماندیشیم. آنهم درجانی که واقعات اسلامی، اعلامیه حقوق بشر را در مقابل خود کمرنگ می بندد و خود را برتر از آن می داند.

به تلاشهایی که از روز اول برای از بین بردن کلمه ایران و فرهنگ ایرانی در جریان بوده و هست نگاه کنیم که با افکار بیمار افراد بی مسئولیت هر روز بعد تازه ای به خود می گیرد. به نمایش های تبلیغاتی، بله نمایش های تبلیغاتی دایر بر مبارزه با امپریالیسم توجه کنیم در حالیکه قراردادهای سری و محرمانه و ویرانگر هنوز برجای خویش استوار است و مردم این مملکت حق ندارند از کم و کیف آنها آگاه شوند، ولی غنیمت طلبان تازه از امریکاریسده این حق را داشته و دارند و لابد بعدا هم خواهند داشت.

به شیوه های کثیف رادپوئلویزیون در انحصار خواهی نگاه کنیم که چگونه اعلامیه دعوت سه گروه ملی را که در جهت همبستگی گروهها عنوان شده بود به هیچ می گرد ولی اعلام لغو راهپیمایی را درجالی که از شادی در پوست نمی گنجد بارها و بارها اعلام می کند چون خوبی می داند که راهپیمایی و همبستگی مزبور برابر بود با مرکز فعالیت های انحصارطلبان و انحصارخواهان و عریده جوان در این رسانه ها.

به ادامه روشهای گذشته در مورد ارتش و ارتشیان بماندیشیم که سخنگوی سابق دولت موقت به اصطلاح انقلابی، فکر می کند شرکت ارتشیان در احزاب باعث خواهد شد که در صورت برخورد بسن احزاب، ارتش نتواند یکپارچه وارد عمل شود یعنی هنوز برای ارتش نقش فعالیت های درون مرزی را قائل است.

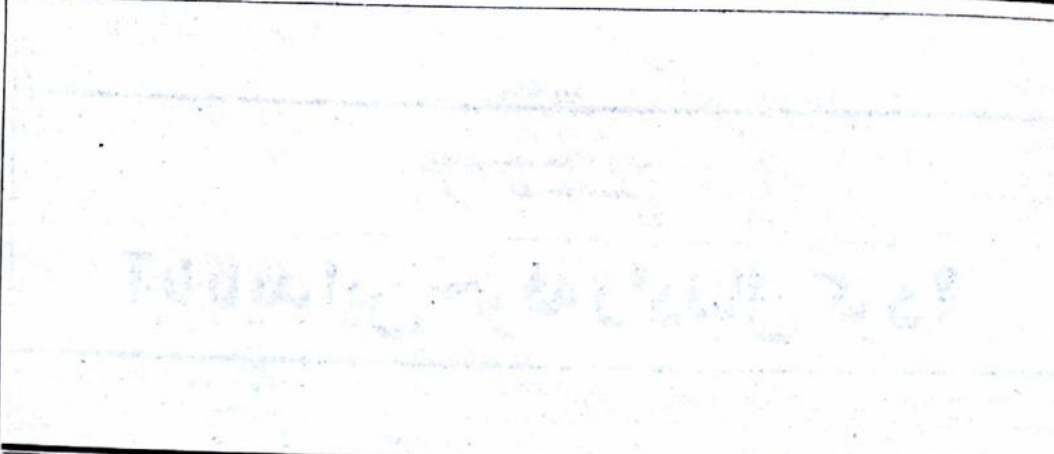
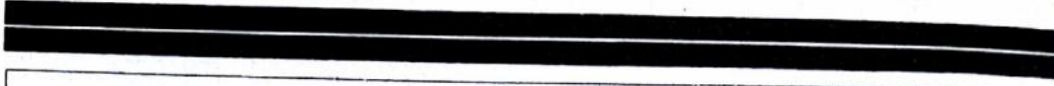
به مسئله به اصطلاح ملی کردن بانکها نگاه

کنیم که با کدام مفهوم نام این عمل را می توان ملی کردن گذاشت در حالیکه سود عملیات بانکها باز به جیب سرمایه داران بزرگ صاحب سهام بانکها که سهامشان نیز تضمین شده است خواهد رفت.

به انحصارطلبی حتی در داخل مذهب بماندیشیم که چگونه با شخصیت بزرگ مذهبی آیت الله شریعتمداری با افکار مترقی خود چنان رفتار می شود که وقتی از ایشان می پرسند امر مسئله ای وجود داشته باشد که علیرغم نظر شما جریانی برخلاف مصالح ملت ادامه پیدا کند آیا اظهار نظر فاطع خواهید کرد؟ می گویند: اظهار نظر می کنم، اظهار نظر فاطع هم خواهیم کرد ولی اگر بعد از اظهار نظر ما باز ادامه داشته باشد آنوقت چه کنیم؟ چون فعلا در کسار مملکت دخالت ندارم اظهار نظر می کنم که بدانند و در تاریخ ثبت شود که ما در موفقت سفته بودیم، ما می خواهیم حتی المقدور وحدت کلمه حفظ بشود، ما نمی خواهیم که ملت را بحال یکدیگر بیاندازیم.

این وحدت کلمه را ایشان باخیر خواهی می خواهند حفظ کنند و دیگران با دیکتاتوری. به صفحه روزنامه ها و مطبوعات راستین و نه خود فروخته نگاه بماندیم که تماما حاکی از درخواست مردم و گروهها و صاحب نظران برای تشکیل مجلس مؤسسان و تنظیم و تصویب قانون اساسی بوسیله این مجلس است ولی هیچ گوش شنوایی نیست.

به زندانیان سیاسی ایران نگاه کنیم که هر روزه بدون دلیل بارداشت می شوند و سپس با خجالت مقامات بعثت عدم توانایی در ارائه مدرک جرم، آزاد می گردند به تحصن های بی شمار نگاه کنیم که منحصرن یا حقوق خود را می خواهند یا در اعتراض به اجرای عدالت تحصن احصاری کنند.



این ارتباط را حد کنند . به خدا قسم اغلب کسانی که در اطراف شما هستند به دشمنی ملت و اسلام و شما کار می کنند . جمعیت می آورند که برای شما صلوات بفرستند ، برای حضرت محمد (ص) یکبار صلوات می فرستند حتی بعضی موارد یادشان می رود و نمی فرستند ولی برای شما ۳ بار می فرستند . هر نطق شما را چندبار بخش می کنند . تصویر شما را در همه جا هر روز بیشتر و بیشتر بخش می کنند . صدا و تصویر شما فضای ایران را پر کرده است . فرصت نفس کشیدن از مردم گرفته شده است ، و فضا برای نفس آزاد مردم تنگ می نماید معیاران تبلیغاتی بدترین راه ممکن برای محبوب ماندن است . تکرار عادت به دنبال دارد و عادت به معنی سکون و حرکت است . هر روز جمعیت برای شما جمع می کنند و مراسم آنرا بخش می کنند . این همان رونهای فرمایشی را به یاد می آورد . قبلا جمعیت های سیاسی کو در ابعاد صدر ارتقا تکمیل می شد و با شنیدن نام او دست می زدند و هر روز سیاسی می گفتند ، اکنون هم بوسیله اطرافیان شما همین کارها می شود . اینها فصد خوش خدمتی به شما برای رسیدن به جاه و مقام را دارند . مواظب ضرری که از این بابت به ملت و اسلام و به شما می خورد باشید . دامنه متورب خود را با افراد ذیصلاح گسترش دهید . نانه ها و قلب های مردم محکمترین پایه برای ساختن ایران و رسیدن به جامعه ای متعالی است . از حقیقت امور غافل نشوید چه در این صورت حقیقت ارشما غافل نخواهد شد .

موضوع تظاهرات باشد بیانگر نوعی تصمیم به مقابله و گردآوری نیروهاست . اینها هم یک هشدار است . نصیحت هایی را که قبلا به شاه سابق می شد به یاد بیاوریم . هشدارها را متوجه باشیم ، مطمئن باشیم ملتی که برای رسیدن به هدفهایش یکصد هزار کشته و شهید داد از یکصد هزار دیگر هم باکی ندارد . رهبری باید ملهم از خواست مردم باشد . اگر اسلام است باید اسلام راستین باشد . اجرای موبه موی دستورات اسلامی بدین ترتیب که دارد عمل می شود دور از روح اسلام حقیقی است . اعلام به موی دستورات احتیاج به اجتهاد و متعهد ندارد ، اگر مسئله فقط بر سر تکرار موبه مو باشد و شرایط زمان در شکل بایی دستورات بر اساس اصول اسلامی در نظر گرفته نشده و دستورات جدید و یکر صادر نشود ، در این صورت دستورات قدیمی را می توان در یک کامپیوتر ضبط کرد و برای تمام سالها به آن رجوع کرد . این بحث را در نوشته دیگری مفصلا خواهم داشت ، ولی رهبری انقلاب باید به یک نکته بسیار مهم توجه کند .

شاه سابق از مردم جدا شد ، منتشر شد ، در پوسه اطرافیان فرار گرفت ، واقعات جامعه برایش درست تصویر نشد ، همه اوضاع بروقی مراد گفته شد و تعداد مخالفین ناچیز نشان داده شد ، یعنی نیم درصد به نسبت ۹۹ درصد موافق ، او پایه های قدرتش را بر دوش مردم گذاشت بلکه بر قوانین و مقررات تحمیلی بردیکتاتوری استوار کرد . حتی رفت و آمدش هم با هلیکوپتر شد . و وجودش برای مردم فقط تبدیل به یک تصویر شد و بر سرش آن آمد که دیدیم . مواظب اطرافیان خود باشید ، پوسه آنان را بشکنید . با گروه های مختلف فکری تماس بگیرید ، پنجره های ارتباط را ننیدید و نگذارید دیگران نیز جلو

به درگیری بین سخنان رئیس ستاد ارتش و فرمانده دژ بان و سخنان ضدو تقیض آنان بیاندیشیم . جو غربی است . دانشگاهیان به اعمال دولت در مورد دانشگاه اعتراض دارند ، خلق مسلمان معترض است ، مجاهد معترض است - فدائیس معترض است ، جبهه ملی معترض است ، دموکراتیک ملی معترض است همه افراد و گروهها معترضند ولی غنچه خنده فقط بر لبان تنها حزب انحصارطلب می تکفد چرا که به نفع او همه دارند کوبیده می شوند .

و نگاه کنیم که چگونه کوبیده می شوند . نویسنده بد است ، روشنفکر خراب است ، کانون و کلاب بد است ، مصدق کارهای نوده ، ملی و ملت بد است ، دموکراتیک بد است . آزادخواه بد است ، چپ بد است . زنان آزادخواهی که نخواهند تنها وظیفه و خاصیت وجودیشان نشستن و زاپیدن شیران تر باشد ، آنها هم بدند همه با هم بدند ولی آقای صادق خلخالی و قطب زاده و امثالهم خوبند ، اگر گردبادی در بگیرد ، بهتر از این نمی تواند در جهت تفرقه بین نیروهای موجود در ایران عمل کند . آخر کدام وحدت ؟ آیا این روغهایی است که در جهت وحدت انجام می شود ؟ این اعمال را از چشم چه کسی باید دید ؟ چگونه فکر می کنند که در این مملکت هیچ کس هیچ چیز نمی فهمند بجز چند نفر مجهول الحال ثورای انقلاب ؟ جو سیاسی کشور دارد عسوس می شود . نشانه های حاکی از مقاومت در مقابل تصمیمات غیر مردمی دارد بسروز می کند . دبیر حزب جمهوری خلق مسلمان در تبریز تهدید می کند در صورت عدم توجه به خواسته تظاهرات وسیعی به راه انداخته خواهد شد ، خشم و تظاهرات مردم تبریز به سختی کنترل می شود ، هر روز شاهد تظاهراتی هستیم که در حقیقت قبل از آنکه برای

عبدالله والا

درونهائیره شد، باشدکه از غیب
چراغی بر کند خلوت نشینی .
حافظا

آیا باید این حرفه را دنبال کرد؟

از من برسید : فرزندت چه می کند ؟
- در خارج از کشور ، مشغول تحصیل است ،
سالهای آخر دانشگاه را می گذراند .
بعد از برگشتن ، برایش چه نقشه ای داری ؟
- خودش باید تصمیم بگیرد !
اگر مایل بود شغل و حرفه ترا دنبال کند
و به انتتار تهران مشور میادرت ورزد و نگذارد
این چراغ بعد از تو خاموش شود چه نصیحت
یا وصیتی به او خواهی کرد ؟
به او خواهم گفت :

بسر جان ، فرزندم ، نور دیده ام ، بهتر است
بجای تلف کردن عمر و قلم به چشم سونن و خون
دل خوردن و هر شب ، پس از چهارده ساعت
کار ، با تنی خسته و رنجور ، به ناراحتی
خوابیدن ، که فردا ، با سفته ای که موعدهش رسیده
چه باید کرد ، می گفتی : این خدمت را زمین
بگذار و اگر کلاحت هم به دفتر یک نشریه ای
افتاد ، برای برداشتن آن زحمت بخود راه ندهد
و از این حرفه مقدس !!... که رکن چهارم
مشروطیت و اولین دشمن استبداد دیکتاتوری
می خوانندش چشم پوشی کند ... چشم پوشی کند ،
تا پس از یک عمر کوشش و تلاش - اگر به ضرب
گلوله یا جاقو از پای در نیامد و جان ناخت ،
معهذا باید تحمل فحش و ناسزا ، تهمت و افترا
را داشته باشد و آنقدر سماجت به خرج بدهد که
قلبش را در اختیار پروفور گولی یا جراح
دیگری بگذارد تا چند صباح دیگری ، جان و
اندیشه اش را در این راه بکار اندازد و فقط
دلخوش باشد که در زمره قلم بدستان و ارساب
مطبوعات نامش را ثبت خواهند کرد و نهایت
آنکه ، پس از سی یا چهل سال تشویش واضطراب ،
کوشش و محاهدت ، دچار امراض عصبی ، فشار
خون و دیابت و هزار بلیات ناشی از کار نگردد .
می گفتم : این چند مسأله که خدا عمری بهوی
ارزانی داشته ، گوشه دنجی و کتابی را برگزیند
و خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای نهاد
و از فکر قدرت و منصب جاهی صرف نظر کند .

چون ... در جامعه ای که دوغ و دوشاب را
یکی می دانند و خرف و لعل را برابر می نهند و
خدمت و خیانت را از هم تمیز نمی دهند چه
اجباری است که در راه پر دغدغه و پرمشقت
مطبوعات قدم گذارد و حاصل عمری تلاش و جهش ،
جنگ و گریز ، استقامت و بردباری او این
شود که دیوش بیش از سرمایه اش گردد و یا به
کنج زندانش کشند و کسی که خوشبخت تر باشد ،
در دفتر کارش سکه کند و یا ناگزیر به تسرك
یار و دیار ، آواره و سرگردان گردد .
برسید :

- پس چه کند ؟
- کسب حلال ... کسب مشروع و نان و
آب دار ... بخرد به کم و بفروشد به زیاد ...
ارزان بخرد و گران بفروشد ... تجارت کند .
چه عیبی دارد ، « محترم که نیست ؟ » هت !!
ممنز که نیست ؟ هت ! پولدار نیست که هت ،
باغ بیلاقی و قشلاقی ندارد ؟ که دارد ، خداشناس
و اسلام دوست ، متدین و مطهر ، در جامعه
سری بلند خواهد داشت و اگر هم هوس کرد که
روزی اسمش در ردیف صاحبان قلم و اندیشه
در آید ، با درآمدی که از خرید و فروش مشروع
بدست آورده است ، می رود و فی السئل موسسه ای
نظیر « کیهان » را خریداری می کند ... موسسه ای
که حاصل کوشش و تلاش مرد تحصیل کرده و
دود چراغ خورده ای چون دکتر مصباح زاده و یا
بازمانده صاحب قلم و اندیشه ای چون مرحوم
عبدالرحمن فرامرزی و صدها نویسنده جوان
و باذوق و مبارز که حرف به حرف جنبانندند
و ورق به ورق تا زردند ، شب و روز جان کنندند
تا سازمان مجهزی چون کیهان را ساختند و
پرداختند .

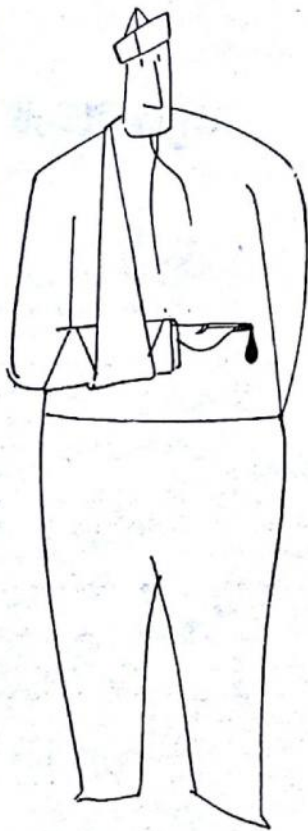
در این معامله یکطرف عمر و جوانی و
استعداد و نبوغ افرادی قلم بدست گذاشته شده و
در طرف دیگر منافع و درآمد مشروعی از فروش
آهن ... و منت هم می گذارند که فروش این
موسسه بیشتر از ملك و ساختمان و ماشین آلات

است و محض رضای خدا برای اینکه موسسه ای از
بین نرود ، این گذشت و فداکاری توسط
جوانمردی صورت گرفته است تا حق دولت و
مطالباتش ضایع نشود و هیات تحریریه و نویسندگان
و کارکنان این مجتبع فرهنگی که در هر حال
عده ای باید کنار بروند ، بی اجر و پاداش
نگردند ... صورت ظاهر هیچ اشکالی هم متصور
نیست .
وای بر این حرفه !.. بر این حرفه مقدس و
مبارک ...

اقسوس بر این گروه که مردی چون عباس
مسعودی پایه گزار اطلاعات ، از غم اخم و تعم
سفاک تق کند و وقتی هم زنده بود ، تا چشمش
به محرملی خان مامور تأمینات می افتاد باید
گریش کند و هزار بار مرگ را به چشم ببیند .
این شد زندگی !! . این شد کار و حرفه !
آیا به عشق پوچ توی چاه رفتن و مار گرفتن
و با عقرب و رطیل و ورفتن و موش و گربه بازی
کردن را می گویند حرفه ای مقدس .. ؟ آنجان
مقدس که خدای بزرگ در قرآن مجید به آن
قسم یاد کرده است ؟ .

امروز کسی نیست ببرد ... اگر امرای
یا دکتر مصباح زاده ها با جریان روز کنار
نمی آمدند ، چه باید می کردند ؟ چاره ای نداشتند
جز آنکه قلم را ببوسند و کنار بگذارند و یا
هر روز با صاحب قدرتی ، یا امیری ، وزیر
بجنگند و کلنجار روند ؟ مگر آنهایی که در این
حرفه جان باختند و خودین کفن شهید شدند ،
تاجی بر سرشان گذاشته شد و یا به ورثه و
بازماندگان پول و نشان افتخار دادند ؟

خیر !... جز آنکه بتاریخ پیوستند . کسی
نیست ببرد : پس صور اسرافیل کسات ؟ یا
بازماندگان فرخی و عشقی ؟ محمد مسعود ، احمد
دهقان و دکتر حسین فاطمی و ... دهها تن دیگر
چه می کنند ؟
آیا امروز ملجاء و مرجعی نیست که برود
و بحسابهای کیهان رسیدگی کند ، آهم رسیدگی



روز عدل و راد و نصف هست ، آيا مایه تاسف
و شری قرار بگیرد و همان رود که دزدان زمان
رفت ..

امروز چرا ... ؟

اگر آن روز با يك تلفن موزه‌های سی و
چند ساله مطبوعاتی تعطیل می‌شد و با چهارصد
و یا پانصد هزار تومان دکه !! آن را خریداری
می‌کردند ، نفس‌ها در نمی‌آمد ولی امروز که
باید ترازوی عدل برقرار گردد روشی انتخاب می‌کنید
که دکتر مصباح‌زاده‌ها به این دلخوش باشند که
نتیجه عمری خدمت مطبوعاتی این است که جانش
را برداشته و فرار کرده است .

(قصد دفاع ندارم ، و اگر کسی بد
کرده است باید مکافات ببیند) . منکسر
ایمن نمی‌توان شد که بشر مسزده از خط
و خطا نیست ولی در روز چرا که بحسابها
می‌رسند برای گاهی کیفری قائلند ؟ مگر برای
اعمال نیک و حسات ؟ روضه‌رضوان را نمی‌بخشند
و این دو را با یکدیگر در ترازوی عدل قرار
نمی‌دهند ... ما که شنیده و خوانده‌ایم که خدای
بزرگ آن چنان ارحم الراحمین است که می‌فرماید:
« یا ملائکتی قد استجبیت من عبدي ولیس له غیري
فقد غفرت له ، کرم بین و لطف خداوند کار ؟ گنه
بنده کرده است و او شرما .

اگر ترازوی عدل اسلامی درست کار می‌کند،
این وظیفه چه دستگاهی است که خدمات سی و
چهل ساله را نبینند و فقط گناهان را زیسر
نرود بین قرار دهند و از گاهی کوهی بسازند ...
خوب از شما می‌پرسم ؟ این حرفه خوش
عاقبت ؟ را دنبال کردن صلاح است یا آنکه دنبال ...
رفتن ... ؟ شما چه عقیده‌ای دارید ؟ ...

« امیرکبیر » منتشر کرده است :

« صدای پای

دگرگونی »

مجموعه مقاله‌های

« حسین مهري »

● روایت‌های نو ... لکرهای نو ...

● برداشتهای نو ...

● شرح جرین‌های لکری جدید

● در غرب ...

● شرح یسری‌های غرب ...

احساس ، تا معلوم شود روزیکه دکتر مصباح‌زاده
باگزیر شد ، ایران را ترک کند ، کیهان یک
میلیون تیرازی با روزی هفتصد یا هشتصد هزار
آگهی چه قیمتی داشته است و امروز پس از آنکه
حیات تحریریه و نویسندگانش را کنار گذاشتند
چه ارزشی دارد ؟ ... درودیوار روزنامه‌ها
زمین و ماشین‌آلات که نمیتوانند ارزش
ممنوی و اجتماعی داشته باشد ، این قدرت
نویسندگان و نبوغ مدیران و اداره‌کنندگان موزه
کیهان بود که ارج و قیمتی و مقام و منزلتی
داشت والا با تهیلائی که فعلا وزارت ارشاد ملی
در پیش گرفته و امتیاز روزنامه با نوشتن دوخط
قابل تحصیل است نمی‌توان آن ارزش ممنوی
را تقویم کرد .

می‌پرسید ... چرا از این حرفه‌ای که دلزده
شده‌ای دست برنمی‌داری و رهائش نمی‌سازی ؟ ...
باید گفت :

« چه گوئی کز این خانه دل برکنم

سراینده درجسای دیگر زخم

بگو تا چه بسا آتش دل کنم

بوزم بهرجا که منزل کنم
به حرف و مشاغل دیگر بهیچوجه قصد
توهین ندارم ولی در سرزمینی که فلبدستان‌جان
می‌سپارند و بجای آنکه قلب‌زنی جایش را بگیرد،
چاره در این است که صاحب مالی قروس صاحب
نامی را بریدارد چه می‌شود گفت، ولی در نظام طبیعت
هرکسی را بهسرکاری ساخته‌اند. آیساً
روزنامه‌نگار می‌تواند تاجر خوبی
باشد ... بید نیست ، ولی در این‌جا چنان
و شرف و حیثیت را بوثیقه می‌گذارد ... دیگران
هم از عهده این کار برمی‌آیند ؟

بوریا باف اگر چه بافنده است - نبرندش به
کارگاه حریر .

وقتی در کشوری امنیت اجتماعی نباشد ،
وقتی در رژیمی که تا مگر استخوان فشار ساواک
و شهربانی و وزارت اطلاعات احساس میشود و
با يك تلفن موسسات سی و چهل ساله مطبوعاتی
را تعطیل می‌کردند آن حال و روز را داشتیم و
این امید وجود داشت که در انقلاب اسلامی ،
آن اساس ظلم و ستم و ازگون گردد و عدل و
عدالت اسلامی جایگزین آن رژیم فاسد شود ،
مهذا جمعی از روزنامه‌نگاران قدیمی آواره و
دریدر شده‌اند .

از آن روزگاران گنهای نیست ، چسوں
شماکی برتخت نشسته بسود و حکمفرمانسی و
فرمانروائی می‌کرد و منشی برده و بنده چاره‌ای
جز تمجد و سرفرو آوردن نداشتند ، امروز که

کارخانه‌ها را...

کارگر جوانی که بفل دست سیمکنی نشسته است، عینکنش را جابجا می‌کند و ادامه می‌دهد: ما دعوت دولت را پذیرفتیم و تولید را آغاز کردیم و از همان موقع موش‌دوانیهای صاحب کارخانه شروع شد. آنها سفارش مواد اولیه از خارج را لغو کردند و خواستند جلوی فروش را بگیرند، می‌دانید این کارخانه مقروض است؛ همه چیز را نسیه یا با اعتبار خریدند. انقلاب آنها را بدجویی ترسانده بود. لبخندی می‌زند و می‌گوید اما دولت عوض اینکه از خواهشهای ما پشتیبانی کند به آنها پول قرض می‌دهد و طوری وانمود می‌کند که صاحب کارخانه مستضعفترین آدم ایران است.

یک نفر دیگر که رویروی من نشسته است می‌گوید صاحب این کارخانه فامیل نزدیک شفقت جلاله مشهور بود و بارها مامورین حکومت نظامی را به کارخانه ریخت و ما را کتک زد. کارگر جوان دوباره رفته صحبت را بدست می‌گیرد و می‌گوید: بجز ما دو کارخانه کبریت‌سازی دیگر بنامهای تبریز و ممتاز در اینجا فعالیت دارند. به ما خبر دادند که صاحبان سه کارخانه در تهران اجتماع کرده و می‌خواهند جمعا جلوی ادامه کار را بگیرند. ما هم به این نتیجه رسیدیم حالا که آنها متحد شده‌اند بهتر است ما هم متحد شویم. وقتی با ممتاز تماس گرفتیم فهمیدیم که آنها هم شورای خودشان را تشکیل داده‌اند، اما کارگران کارخانه تبریز هنوز دست بکار نشده بودند. شکل شورا را به آنها یاد دادیم و بعد از آنکه آنها شورایشان را تشکیل دادند شورای هماهنگی سه کارخانه بوجود آمد. ما صورت‌جلسه تهیه کردیم و حتی آنها را به امضای آقای آیت‌الله محمد قاضی در کمیته مرکزی انقلاب امام خمینی

تبریز به مهر و امضاء رساندیم.

می‌گویم ولی دولت شوراها را به رسمیت نمی‌شناسد. مردی که در سمت چپ من نشسته است می‌گوید:

بله و ما کارگران نمی‌دانیم چرا ا در طول انقلاب این ما بودیم که به میدان رفتیم، گلوله خوردیم، شکنجه دیدیم، زندان رفتیم، گرسنگی کشیدیم. صاحبان کارخانه‌ها از پول خون ما کلاه درست کرده‌اند و ما هنوز که هنوز است شرمند، زن و بچه‌هایمان هستیم. آنوقت بعد از انقلاب دولت به ما می‌گوید که صاحب کارخانه باید برگردد و هیچ دلیلی نمی‌آورد. اگر مساله مدیریت است بخدا وضع کارخانه بعد از تشکیل شورا بهتر شده است و میزان تولید بالا رفته است. ما نمی‌دانیم چرا یک‌نفر به اسم صاحب کارخانه باید بیاید و مثل زالو خون ما را بمکد و دولت هم از او پشتیبانی کند.

می‌پرسم از وقتی شورا تشکیل شده است چه کارهایی توانسته است انجام دهد؟

مرد جوان می‌گوید: هدف اصلی ما فعلا لیبیک گفتن به دعوت دولت است ما می‌خواهیم تولید کنیم تا کار مملکت باز نماند. بعد از آنکه صاحبان این کارخانه توطئه کردند و سفارشات را لغو کردند، ما بوزارت کار رفتیم و خواستار ادامه کار شدیم و توانستیم توطئه آنها را فاش و خنثی کنیم. اکنون ما سفارش و خروج کالا از کارخانه را تحت کنترل داریم و توانستیم اندکی به وضع مالی کارگرها سرو سامان بدهیم. البته وزارت کار هنوز اجازه افزایش دستمزد را نداده است و ما نیز به میزان دستمزدها نیفرزوده‌ایم، بلکه توانستیم با تغییر قرارداد بهره‌وری از ۳۵۰ تومان برای ۵۵۰ جمعه به ۱۴۵۰ تومان، منفعتی به کارگرها برسانیم.

شما فقط با مقایسه این دو عدد می‌توانید به مقدار اجحاف و استنماری که در این کارخانه می‌شد پی ببرید. با این کار بطور متوسط توانستیم به حقوق هر فرد ۲۵ تومان در روز اضافه کنیم. یکی دیگر از کارهایمان از بین بردن شرایط و حثیانه و غیرانسانی کار بود.

مردی که در سمت چپ من نشسته است، حرف او را می‌قاید و می‌گوید در کارخانه فیبر سازی ممتاز چون کارگران باید با اسیدسولفوریک و در مقابل رادیو اکتیو کار کنند به لباسهای مخصوص احتیاج دارند و مراقبت های ویژه‌ای باید از آنها بعمل بیاید، اما این کارها نشد و بسیاری از کارگران بخاطر سودجویی سرمایه‌دار مردند.

می‌پرسم از دولت چه می‌خواهید؟ یکی بعد از دیگری می‌گوید: کارخانه‌ها را ملی کند، و شوراها را برسمیت بشناسد. مرد جوان می‌گوید:

ما منتظر قانون کار هستیم، اگر موافق میل ما نباشد؟ هرگز آنها نخواهیم پذیرفت، دولت باید این را بداند. اکنون خواست ما این است که کارخانه‌ها را ملی کنند و کارخانه‌هایی را که بسته شده است بکارگران بیکار بپردازند تا آنها بکار بپردازند. ما احتیاج به سرمایه‌دار نداریم و خودمان قادر به اداره صحیح کارخانه‌ها هستیم.

چماق و شورا

پیرمرد می‌گوید:

یکی از بزرگترین موفقیت های شورای هماهنگی سه کارخانه شرکت فعال در مراسم برگزاری روز کارگر بود. ما توانستیم در پی تلاش پیگیر بهرآم ۲۱ کارخانه دیگر در زیر پرچم واحدی گرد بیاییم. ما برای این کار برنامه دقیقی طرح کردیم و از همه مراکز شرعی و قانونی اجازه گرفتیم. قرار بود که راه‌پیمایی از باغ گلستان شروع شده و در باغشال طسی مراسمی که عبارت از سخنرانی و برنامه های هنری بود، به پایان برسد. اما در روز تظاهرات در نیمه راه بدخواهان طبقه کارگر تحت پوشش اسلام به ما حمله کردند و مانع ادامه راه ما شدند. آنها شمار می‌دادند: مسلمانان دانشگاه، کمیونستها باغشال، صفوف منظم کارگران را برهم زدند. عده‌ای چماق‌دار به باغشال فرستادند و کسانی را که در آنجا بودند کتک زدند. آنها حتی از حمله به زنان کارگر نیز خودداری نکردند، شعارها و آیه‌هایی را که بر در و دیوار نصب کرده بودیم پاره کردند، فحش دادند رجز خواندند و نفرت کارگران را خریدند. ما سعی کردیم برخوردی پیش نیاید. با انضباط کارگری از دعوا و کتک‌کاری جلوگیری کردیم و کارگران جوان را که می‌خواستند تلافی کنند، آرام کردیم. ما متقدم که حق با زحمتکش است و بالاخره پیروز خواهیم شد.

ما اکنون می‌خواهیم در سراسر استان کارگران را متحد کنیم و شکل شورایی را بسط دهیم. ما از خواهشهای کارگران بیکار پشتیبانی می‌کنیم و از دولت می‌خواهیم که از طبقه زحمتکش پشتیبانی کند، نه از یک‌مشت سرمایه‌دار گردن کلفت.

هنگامی که خداحافظی می‌کنم و از در بیرون می‌روم سر پله‌ها کارگری حدود ۵۰ عده شکوایتی به من می‌دهد و می‌گوید اینها را کارگران نوشته‌اند و دردهایشان را توضیح داده‌اند. از پله‌ها پائین می‌آیم باد گرد و خاک را به هوا می‌پراکند و ابرهای سیاهی تمام آسمان را پوشانیده است.

راه حل ارائه کرد. این طرحی است که مانوشه ایم و در راه اجرای آن تلاش می‌کنیم. ما فکر می‌کنیم که ملت ایران واجبه دانشگاهیان و آفل بالاسر نمی‌خواهند. کارها باید شورایی شود و نمایندگان واقعی و حقیقی مردم درشوراها تصمیم گیرنده باشند.

دراولین روز سمینار سازمان ملی دانشگاهیان همچنین دکتر ناصر پاکدامن و دکتر کانونیان ، دکتر فرسام و دکتر راشد و دکتر خالص زاده سخنرانی کردند.

آنها نقش عمده‌ای داشت. هنگامی که در سمینار شروع به صحبت کردیم پس از چند دقیقه همه دانشگاهیان دریافتند که او شخصیت دیگریست. و وقتی طرحی را که برای اداره دانشگاهها تهیه کرده بود خواند ، به راستی تحسین همه را برانگیخت . به طوریکه سرانجام هنگامی که به علت ضیق وقت عده‌ای به خواندن طرح اعتراض کردند، اکثریت حاضران در جلسه تفاسخ کردند که وی به سخنرانی خود ادامه دهد . دکتر رزاقی در تهران هم مانند تبریز گل کاشت و غوغا کرد. او می‌گفت : اینجا نباید کلی‌بافی کرد، باید

شرکت کنندگان در سمینار را برانگیخت. براو ناآگاهانه طرز تفکری حکومت می‌کرد که امروزه صدایش باکمی دقت از هر سو به گوش می‌رسد. پس از سخنرانی دکتر شکوهی ، یکی از استادان دانشگاه باناسف می‌گفت : ایشان یکی از اعضای دولت موقت انقلابی هستند ، تکلیف ما روشن است. آنچه که می‌توان به طور خلاصه گفت اینست که دکتر شکوهی متناقض و نه اصولی صحبت می‌کرد. او از سونی استعدادهای را مولود ملاحظیات طبقاتی می‌دانست و از سوی دیگر مسئله استعدادهای فوق‌العاده را مطرح می‌کرد. دکتر شهروان نیز در یک سخنرانی در باره آزادی و دانش سخن گفت . او ضمن اشاره به ارتباط آزادی و دانش گفت : انسان تنها پس از در کنترل گرفتن طبیعت بوسیله دانش خویش به آزادی می‌رسد. خاستگاه دانش عمل اجتماعی انسانهاست و امپریالیسم دوران پز مردگی دانش ملی است. فرهنگ جوامع تحت سلطه جنبه کالائی می‌گیرد و پژوهش و تحقیق در آنها به دلیل صدور ابزارهای تولیدی از کشور های دیگر و تکامل ابزارها در همان جوامع، از بین می‌رود. اوسیس به دانش ملی که باید در جهت ضد امپریالیسم و رفع نیازهای جامعه به کار روز اشاره کرد که دانشگاهها اکنون در مبارزات ضد امپریالیستی ایران نقش عمده‌ای دارند. اکنون دانشگاهها باید به مراکز ایجاد و گسترش فرهنگ ملی تبدیل شوند. در قانسون اساسی جدید ایران باید حق تحصیل ، حق استفاده از مظاهر فرهنگی ، دانش ملی و دستاوردهای جهانی دانش برای تمامی مردم ایران ذکر شود.

در روز دوم سمینار ، بسیاری دیگر از دانشگاهیان نیز سخنرانی کردند، اما هنگامی که دکتر رزاقی از دانشگاه تبریز در پایان کار سمینار آغاز سخن کرد، حالتی دیگر در سمینار ایجاد شد. دکتر رزاقی را کسانی که شاگردش بوده‌اند و یا در دانشگاه تبریز درس خوانده‌اند به خوبی می‌شناسند . او به راستی انسان وارسته‌ایست؛ آمیزه‌ای از انسانیت، درک دقیق علمی واجتماعی ، پشتکار و علاقه و صبوری در برابر ناملائیات است. دکتر رزاقی یادآور دکتر هوشیار است که مهربی در یادداشت‌های پاریس با احترام از وی یاد می‌کند و به راستی که دکتر رزاقی نیز پیوسته به هزار زبان به شاگردانش درس آزادی و تحمل دشواری و سرفروندی آوردن در برابر خواری‌ها و مذلت‌های روزمره را می‌داد. او نیز سخره را سخره می‌دانست و آبی که گهگاه به پای سخره می‌خورد می‌گفت : تو آبی برو و بسپس به شاگردانش می‌گفت : بچه‌های من سخره باشید. دکتر رزاقی در تمام مدت تدریس در دانشگاه تبریز نه تنها از دانشجویان فاصله نگرفت ، بلکه هر روز به آنها نزدیک‌تر شد و در اغتالی فکری

دانستنیها

برای جوانان



اولین مجله دایرةالمعارفی و تمام رنگی در ایران
هفته اول تیرماه منتشر میشود

نگاهی به مطبوعات پس از انقلاب

حاجی بابا

حاجی بابا عنوان هفته‌نامه فکاهی و طنزآمیز پیش از کودتای آمریکائی، انگلیسی ۴۸ مرداد ۱۳۳۲ است که اکنون پس از ۳۵ سال توقیف، به دنبال سقوط رژیم دیکتاتوری شاه، دوباره مجال انتشار یافته است.

حاجی بابا آنچنان که در صفحه‌اش نوشته می‌شود، به هیچ حزب و جمعیت و گروهی بستگی ندارد.

در این هفته‌نامه کاریکاتور و شعر جای عمده‌ای دارد. صفحات اول و آخر حاجی بابا معمولاً با کاریکاتور پرمی‌شود و در صفحات دیگر نکات فکاهی به صورت شعر و نثر همراه با کاریکاتور به چاپ می‌رسد. «حاجی بابا» اگرچه یک نشریه فکاهی است، اما به راستی با آهنگر قابل قیاس نیست. طنز آن در مقایسه با آهنگر چندان سیاسی نیست و در خدمت طبقه و گروه مشخصی قرار ندارد. در سرمقاله شماره ۱۷۴ حاجی بابا آمده است که «میتاق خود را با مردم ستمدیده ایران از هر دسته و طبقه‌ای تجدید می‌کنیم، به این ترتیب حاجی بابا خود را یک نشریه ملی می‌داند که در خدمت منافع طبقه مشخصی نیست. اما آهنگر از همان ابتدا اعلام کرد که در خدمت محرومان و زحمتکشان و ضد امپریالیسم جهانی است. حاجی بابا به مسائل و مشکلات روزمره می‌پردازد. اما نه به صورتی که آهنگر در این راه تلاش می‌کند. در یک جمعیتی کلی می‌توان گفت که حاجی بابا به مسائل گذشته ایران، شاه، اشرف، شمس و

دژخیمان دیگر که اکنون دیگر رفت‌اند و پرداختن طنزآمیز به آنها گرهی از مشکلات کنونی ایران نمی‌گشاید، بسیار اهمیت می‌دهد، طنز حاجی بابا سبک است، جاندار و عمیق نیست. مثلاً تمامی صفحه اول یکی از شماره‌های حاجی بابا را طرح نه چندان خوبی از شاه سابق و مرد شش میلیون دلاری سریال تلویزیونی با عنوان نامرد بیست و سه میلیارد دلاری و مرد شش میلیون دلاری پر کرده بود. در یکی از شماره‌های آخر حاجی بابا، در صفحه اول کاریکاتوری درباره قانون اساسی کشیده شده که ملت به عنوان آش‌کشک خاله ناچار به خوردن آنست. به یزدی، قطب‌زاده و بنی‌صدر، سه بار از فرنگ‌آمده که



اکنون هر يك به گونه‌ای در مقاله‌های مملکتی جای مهمی دارند، در حاجی بابا زیاد پرداخته می‌شود. با این احوال حاجی بابا پر است از نکته‌های طنزآمیز و فکاهی. در یکی از شماره‌های حاجی بابا دکتر یزدی به‌عنوان وزیر جدید خوارج معرفی شده بود و یا در کاریکاتور دیگری خلع سلاح عمومی با تحویل اسلحه و گرفتن چماق نشان داده شده است. حاجی بابا دارای ستونهای خاصی از جمله «سفرنامه عاری از مهر» و «مهرکه حاجی بابا» و «اخبار» نیز هست.

هیوا

«هیوا» یک نشریه کردی و فارسی است، و در آن مطالب به زبانهای فارسی و کردی نوشته می‌شود. هیوا آنچنان که خود می‌نویسد صدای خلق کرد و آئینه خواستهای این خلق است و به هیچ حزب، جمعیت یا گروه سیاسی وابستگی ندارد، اما در اختیار تمامی گروه‌های سیاسی است و مسائل مربوط به آنها را به نام‌خودشان منعکس می‌کند. این نشریه که تاکنون چند شماره از آن انتشار یافته است همراه با اخبار کردستان، مصاحبه‌ها و گزارش‌هایی در ارتباط با مسائل کردستان و خلق کرد چاپ می‌کند و شعر نیز در آن جای مشخصی دارد. انتشار هیوا و نشریاتی از این دست، بویژه نشریاتی که به زبان آذری انتشار می‌یابند، تنها و تنها ثمره دگرگونی بزرگ‌گیت که در کشور اتفاق افتاده است. چاپ چنین

نشریاتی بیشتر امکان پذیر نبود. مطالب هیوا چندان زیاد نیست و هنوز به خوبی جا نیفتاده است اما صفحه بندی و آرایش صفحات، نحوه تیتیر زنی و استفاده از عکسها نمایانگر این است که در انتشار آن کسانی که به اصول روزنامه نگاری آگاهند، دست دارند.

هیوا در صورت ادامه انتشار بی تردید در آینده بسیار پر بارتر از اکنون خواهد بود. این نشریه به قیمت ۱۵ ریال به فروش می رسد.

شنبه سرخ

« شنبه سرخ » نشریه اتحادیه انقلابی دانش آموزان ایران است. این نشریه که معمولاً در شش صفحه چاپ می شود، مسائل آموزشی، فرهنگی و اجتماعی کنونی ایران را از نظرگاه خویش مورد بررسی قرار می دهد. نام

این نشریه « شنبه سرخ » است و همواره در زمینه سرخ یک پرچم چاپ می شود و در پای صفحات آن شعار هائی از جمله « نان برای همه، فرهنگ برای همگی، نه یکی گرسنه میرد، ترکیده یکی » و « کلاسهای کنکور بطور رایگان برای همه یا برای هیچکس »، چاپ می شود.

اتحادیه انقلابی دانش آموزان ایران ضمن حمایت از منافع زحمتکشان و کارگران، اعتقاد دارد که تنها از طریق ایجاد شوراهای دانش آموزی و ارتباط داشتن با مدارس دیگر و ایجاد قدرت مرکزی می توان به خواستهای دهو کراتیک جامعه عمل پوشاند. این گونه سازمانها به دلیل توده ای بودنشان و ماهیت دهو کراتیک شان ایدئولوژی خاصی ندارند و نمی توانند داشته باشند. زیرا هدف چیز دیگریست و نیز به همین دلیل خواستهای سیاسی شان خواست توده های خلقی است. بر همین اساس این شوراها در مقابل هر نیروی

داخلی و خارجی که بر علیه منافع زحمتکشان گام بردارند و یا به حقوق دهو کراتیک خلق ضربه وارد سازند ایستادگی می کند.

شنبه سرخ همراه با درج گزارشها و مقالات مربوط به مسائل آموزشی و کارگری و غیره، طرحها و کاریکاتور - هائی نیز چاپ می کند، در یکی از شماره های این نشریه کاریکاتوری به چاپ رسیده که سرمایه داری را با شکم برآمده نشان می دهد که فریادهای بیکاری و گرسنگی کارگران را نمی شنود. در شنبه سرخ شعر نیز چاپ می شود.

برنامه طلوع خورشید لغو شده است! - مقاله ای از احمد شاملو

به سازه می رفدند (حتی این اندازه شعور را هم برای مردم قائل نیست که احتمالاً میان یک هیات منورنی و یک « مجلس مؤسسان » فرق بگذارند. « هیات منورنی » (که البته طبق معمول، کیسه سیاهی بادونتا سوراخ به جای چشم، تنها تصور مردم از آنهاست) شستی افرادند با منافع مشترک، که نهایتاً مورد اعتماد شخصی هستند که بالای دولت یا بالای دولت فرا دولت یا بالای فرو دولت قرار گرفته است. اما وقتی که صحبت « مجلس مؤسسان » پیش می آید، بی درنگ موضوع انتخابات به ذهن متبادر می شود، و بلافاصله « افرادی » جلو چشم مجسم می شوند که برخلاف ترکیب « هیات منورنی » منافع مشترک یا یکسانی ندارند، زیرا نمایندگان طبقات گوناگون جامعه اند.

چگونه ممکن است هیات مورد اعتماد یک فرد خاص از یک طبقه خاص را به عنوان هیات مورد اعتماد تمام طبقات یک جامعه به کل مردم آن جامعه « جازد »؟ چگونه می توان تصور کرد که ممکن است طرحی که چنین هیاتی لزوماً از پایگاه منافع طبقه خود تهیه کرده است منافع تمام طبقات را شامل شود؟ و چگونه می توان به خود اجازه داد چنین هیاتی، با غصب عنوان مجلس مؤسسان، به نمایندگی فاقد اعتباری از سوی همه طبقات یک جامعه، چنان طرح یک سویه

و یک رویه بی را که خود پرداخته است خود مورد تصویب قرار دهد؟ - تازه، موضوع نهائی؟ موضوع رفتارندوم در مورد قانون اساسی، دیگر چه صیغه ای است؟ آیا منظور از این شعبده بازی اخیر آن است که اکثریتی بی خبر نیز در توطئه ای که بر ضد تمامی جامعه در کار شکل گرفتن است شرکت داده شود؟

آقای بازرگان! مسؤول نهائی نهی این لطافت آشکاری که پس از آن همه بدبختی ها و خونریزی ها به دستاوردهای انقلابی این مردم نجیب و صبور وارد می آید شما کنید. اگر به نام و حیثیت خود پای بندید بی همان تاریخ درباره شما چنان قضایاتی خواهد کرد که تصورش چندش آور و غیر قابل تحمل است و بدین نکته شما خود بهتر از هر کسی آساید، و اگر به روز جزا معتقدید لاجرم می دانید که دارید چه عاقبتی برای خود تدارک می بینید.

تصور نمی کنم خطابه های از آن نوع که در تلویزیون ایراد می کنید بتواند در پیشگاه عدل خداوندی سر مولی از بار شما بکاهد.

دلنان خوش است که بگویند قدرت اجرایی ندارید! اما اگر بندگان خدا ندانند خدا می داند که شما بر این کرسی فاقد قدرت خوشترسید و همان را بر قدرت فاقد کرسی ترجیح بدهید، زیرا تصور می کنید که آخر پائیز، وقتی که جوجه ها را می شمارند، برنده نهائی شما لید بی آن که ظاهراً

در این جنگ میان قدرت طلبی انحصارجویانه از یک سو و دفاع از دستاوردهای نیم بند انقلابی از سوی دیگر، پای شما به میان کشیده شده باشد. و خدا این سیاست بازی شوم را که لحظه به لحظه خطرناکتر می شود بر شما نخواهد بخشید. همه چیز را می بینید و می شنوید و سکوت می کنید. شاید آن اکثریت نود و نه و نیم درصدی بر این تصور باطل باشند که به راستی از شما کاری ساخته نیست. اما خدا آسمان است و یوزخندهای شما را می بیند و آن فرشتگان موکل بر شما در حساب اعمالتان می نویسند که می توانستید و نکردید. آنها در حساب اعمال شما می نویسند که می فهمیدید و سکوت می کردید، زیرا بود خود را در این می دیدید.

برنامه طلوع خورشید به کلی لغو شده است. کلاغهای سیاهی درازند تا سراسر این قلمرو را اشغال کنند. خبرهای بدی در راه است اما کلاغها برای شما نیز حامل خبر خوشی نخواهند بود.

برای تان مناسفم آقای بازرگان. با این تعلل سیاستدارانه آخرت مطبوعی در کار نیست. دنیا ارزش آن را ندارد که فدای آخرت شود. هیچ کس در این نکته سخنی ندارد. اما دروغا که برای شما دنیای هم نمی بینم - خستار دنیای آخره به همین می گویند.

نظر خواهی از حقوقدانان درباره قانون اساسی

و آزادیهای مردم هماهنگ باشد.

شتن هجمل

محمد مایکی - حقوقدان: این من حلی محمل است. به خصوص اساسی ترین حقوق را به صورت مهم برقرار کرده. در مسئله انتخابات، مانوچه به تجربیات تلخی که مردم ما از انتخابات نفاشی گذشته دارند لازم است که عفرات و اصول عام حاکم بر انتخابات مثل ملیهای همدرد ما ماند پرتغال که از رژیم دیکتاتوری نجاب پیدا کرده، صراحت داشته و منطقی باشد. در ضمن فکری هم برای اخذ رای از بیوانها بشود.

غیر قابل بحث

اسعد ایرانزاده - حقوقدان: در فاسون اساسی ایران نایسی نظرات همه طبقات و گروهها مورد نظر قرار بگیرد و شرایط قومی و فرهنگی تمام اقلیتها در نظر گرفته شود. ضرورت تشکیل مجلس مؤسسان غیر قابل بحث است و مردم باید به طور همه جانبه آزاد نظرات خود را در زمینه قانون اساسی که یکی از حیاتی ترین مسائل مملکت است بیان دارند.

متعلق به تک تک افراد

کامه معتمدزاد - دکترای حقوق - اسناد دانشگاه، عضو انجمن دفاع از آزادی مطبوعات: مجلس مؤسسان در حال باید تشکیل شود. شوه دموکراتیک تصویب قانون اساسی آن است که قانون اساسی در مجلس مؤسسان تصویب شده و بعد به آراء عمومی گذاشته شود. آن چنان که قانون اساسی جمهوری چهارم فرانسه و اولس قانون اساسی الجزایر و حاکمیت مردم که اصل ترین نوع حاکمیت است، حاکمیتی است که متعلق به تک تک افراد است و همچنین حاکمیت مردم ایجاد می کند که انتخابات آزاد، عمومی و مخفی با شرایط و در شرایط مساوی انجام گیرد. مانوچه به این نکته که انتخابات شوه است برای حکومت کردن.

نزدستی عجیب

حام پروین رنجبور - حقوقدان: در قانون اساسی جدید، نه تنها حفظ آزادیها رعایت نشده بلکه به صورت گنگ و مبهم مطرح شده و اینکه بر چه بنیایی تفسیر و تفسیر خواهد شد حرف بسیار دارد و مسالت اجرایی آن نیز مشخص

نست. مثلا می گویند آزادی شغل هست ناچائنگه با اصول مقررات اسلام معايرت نداشته باشد.

معام و مرجعی که نائید و بیان می کند این برخورد کجا خواهد بود کی هست و کی می تواند باشد؟ اگر انتخابات در محیط آزادی برگزار نشود، منافسه فکر می کنم نتیجه ای نخواهد داشت.

در مورد مجلس مؤسسان به نظر من تا درستی عجمی تبدیل شده به مجلس نجگان. مانوچه به فرهنگ عمومی مردم و ناآبریدیری آنها از قوت حاکمه مسلما جنبه های دموکراسی در آن رعایت نخواهد شد.

خاطرات بد

محمد رضا روحانی (ساری) - حقوقدان: مرفی ترین قوانین اساسی اگر بدون دخالت مؤثر بر گردیدگان مردم تهیه شود به سرش همسان خواهد آمد که به سر قانون اساسی سابق آمد. زیرا قانون اساسی باید منعکس کننده نیازهای گروههای مختلف اجتماعی باشد و در تک انتخابات آزاد این بر گردیدگان به مجلس راه یافته و سانگر نیازهای جامعه خواهند بود. از وحدت فرماندهی و رهبری از بالا خاطرات خوبی نداریم. سر پیروزی انقلاب در آن بود که رهبری آسمانه شعارها را از مردم گرفت.

خوانده ام که در انقلاب کبیر فرانسه ۱۱ درصد و در انقلاب اکبر ۱۷ درصد از مردم شرکت داشتند ولی راهبعمایی های چند میلیونی در ایران نشان دهنده این واقعیت است که مردم ضرورت تحول را دریافته و درصد غیر قابل تصوری از آنها شرکت فعال در انقلاب داشته اند. آنها امروز حق دارند که در تنظیم قانون اساسی که تک قرارداد اجتماعی است و ناظر به تعیین حدود و حقوق کله افراد می باشد، دخالت مؤثر داشته باشند.

هدیه های اصلی قانون اساسی و اصول بنیادی آن، مبارزه علیه استبداد، امیرالنزم و سامس حقوق زحمتکشان است و قابل پذیرش نیست که بدون دخالت مؤثر بر گردیدگان طبقات مختلف اجتماعی یک قانون اساسی هر قدر مترقی، مورد قبول و رضایت همه طبقات قرار گیرد.

قضایه نیرومند

شهرام مدرس - حقوقدان: در قانون اساسی آنچه بیشتر باید رعایت شود حاکمیت ملی است

و این حاکمیت بر اساس آزادی و ساوی قسرا گرفته است و در سایه این حاکمیت ملی است که استمدادها شکوفا می شود و آزادی قوام گرفته و دوام پیدا می کند. حاکمیت ملی در بر گردیده دموکراسی است و این بدان معنا است که هیچکس نتواند به بهانه های سیاسی - تاریخی - علمی و مذهبی برای اخود قدرت و نیرویی بسزای سایر افراد جامعه قائل شود. حاکمیت ملی و آزادی مردم؟ دستگاه قضائیه نیرومند است. سرای تدوین قانون اساسی جامع و کامل وجود مجلس مؤسسان ضروری است.

دلیل نمی خواهد

اکبر لاجوردی - حقوقدان - لزوم تشکیل مجلس مؤسسان اصلا احتیاج به آوردن دلیل ندارد زیرا قانونی که تصویب خواهد شد با حاکمیت ملی مردم ایران یگنی دارد مردم مبارز ایران حق تعیین سرنوشت خود به وسیله تدوین قانون اساسی را دارند. و می توانند رشد خود را در انتخابات نمایندگان شایسته و متخصص و با تجربه و با ایمان ثابت کنند. قانون اساسی باید صامن حیثیت و شرف ملی و حقوق قانونی آنها باشد. و حقوق هیچ یک از افراد ملت ایران نباید محدود شود.

آنچه عده ای ترس دارند که اگر قانون اساسی را بگذارند به اختیار مجلس مؤسسان منتخب مردم تصویب طول می کشد، ترسی بی مورد است. تجربه تاریخی نشان داده است کسانی از سردلوزی و حسن نیت آزادی را محدود می کنند تا به زعم خود مصلحت جامعه را حفظ کنند؟ و همن محدودیت آزادی شمیری می شود علیه خودشان و منافسه خود از اولین قربانیان این محدودیها هستند، حتی اگر حسن نیت داشته باشند.

به اعتقاد من، با سه صدر بیشتری باید به آزادی که موهبتی الهی است توجه داشت و با تشکیل مجلس مؤسسان از راه انتخابات صحیح و آزاد و بدون ایجاد تنسیقات و شروط غیر لازم - برای نمایندگان - قانون اساسی جدید را تهیه و تدوین کرد تا آنه مملکت مطمئنتر و استوارتر باشد.

لایحه مطبوعات ...

که می گویند نثر خلاص بر رژیم منقطع بود. به یاد آوردم. پس از روی کار آمدن دولت موقت انقلابی دیگر ما سانسور نشده ایم. واقعیت اینست. از برکت حرکت مردم ایران، از برکت انقلاب ملت ایران، دیگر سانسور نشده ایم. آزادیم، آزاد آزاد. و این سؤال را با خود به ساختمان وزارت ارشاد ملی بردیم که: آیا معنی پیش نویس لایحه مطبوعات این نیست، که ما در پی ممانعت آزادی می روییم تا دوباره گرفتار نارهای عسکونی سانسور شویم؟ این سؤال را با خود بردیم. دولت موقت که جز فراهم آوردن وسایل رفراژ مردم، مجلس موسان و تهیه قانون اساسی، وظیفه دیگری به عهده نداشت، چرا ناگهان به فکر در بند کشیدن مطبوعات افتاده است؟ واقعا جامعه ما، انقلاب ما و مردم ما در پی دادن ۱۰۰ هزار کشته، تنها ممانعت از آزادی را داشتند؟ مطبوعات آزاد باید گردد، تنها شمار بود؟

همه این سئوالها را با خود بردیم. بردیم تا در نخستین روبرویی نسبتاً رسمی با وزیر ارشاد ملی جمهوری اسلامی، مطرحشان کنیم. دکتر میساجی چهره آشنایی بود و هست، سالها او را از دور روزن دیدم. می دانستیم که او به عنوان یک وکیل دادگستری از منتقدان سه انقلاب اسلامی بود. سالها در کنار علی شریعتی به مبارزه قلمی و سیاسی با طاغوتیان مشغول بود. او را بسیار گنزار حسینیه ارشاد می شناسیم: میساجی، صمیمانه و فاش گفت که به نفع برآن پیش نویس پای نمی نهد و از آن دفاع نمی کند، بلکه اصرار دارد، قانونی برای مطبوعات تهیه شود که در آن افراد جامعه تنها از قلم بدفلمان در امان باشند. اصرار دارد که سانسور و ممیزی در کار نباشد. و این کار دست اندکاران مطبوعات است؛ که در تهیه آن پیشقدم می شوند.

در آنجا سخن گفتم. که بازگو کردن آن بی مورد نخواهد بود. پس از اطمینان از این که لایحه ای مناسب حال مطبوعات آزاد و مشولو متعهد و ناپستی انقلاب اسلامی، تهیه خواهد شد، این سؤال را نتوانستم مطرح کنم که: چرا! پرسیدم: دکتر میساجی! حالا به همت شما قانون مترقی و درست و نامخالق آزادی تهیه خواهیم کرد و شما به تصویب می رسانید. این مساله ما را و مردمی را که آزادی مطبوعات را خواهند حل می کند. اما مساله شما حل نمی شود. یادگار بدی از شما و دولت موقت مانده است. بعدها می توان گفت و می گویند که این پیش نویس طرح مطلوب این دولت برای مطبوعات بود، خواهند گفت این دولت قصد ایجاد حقیقت داشت. و این پیش نویس به نام شما و دولت موقت جمهوری اسلامی می ماند. این اشتباهی بزرگ است.

این سخن را از سرخیز خواهی گفتم. به عنوان پاسخی به یک حسن نیت.

دکتر میساجی گفت: این که یک پیش نویس بد را مطرح کنیم، ولی امکان آنرا باز نگه داریم که صاحبان نظر و عقیده بنده آنرا، آنطور که باید بنویسند و عوض کنند. بهتر از آن نیست که لایحه ای بنویسیم. هر چند محکم به هیات دولت و شورای انقلاب ببریم و به تصویب برسانیم. بگذارید برای ما این باقی بماند که عاشق افکار خود نبودیم و وسایل آنرا فراهم آوردیم تا آزادانه نظر ما مطرح شود و قانونی آزادمانش نوشته شود... پس از سخنها، و هم توضیح استادانه دکتر رحمت مصطفوی که به عنوان نماینده مدیران مطبوعات حاضر در جلسه برای جلسات بحث و گفتگو درباره این لایحه انتخاب شد، درباره موادی از پیش نویس بود. و قرار بر آن شد که همه گروهها جداگانه لایحه پیشنهادی خود را بنویسند. بهترین را از نظر خود نمایندگان گروهها، سندیکاهای کانونهای دست اندرکاران آنها را بررسند و از مجموع آن نظرات لایحه ای جامع نوشته شود.

بگیرد و حاصل این تماس، تلفن اوست به مهندس بازرگان که: نمی دانم فرزندم را چه افتاده است، به من هم می گوید از عوامل امریکایی!

در این فاصله که شب به پایان رسیده است، گروه رسمی حزب جمهوری اسلامی (دکتر مفتاح و دکتر آیت و ...) در می یابند که ماجرای عبث است؟ به شهر برمی گردند و جلال الدین فارسی، از محوطه فرودگاه اعلام برابالی جلسه سالگرد استقلال لیبی را می کند. سخنرانی او و سعد جبر و چند تن دیگر نزدیک بود با تیراندازی هوایی دنبال شود که جلوگیری می کنند و با شعار «مرگ بر عوامل امریکا» ماجرا به هیچ حادنه پایان می گیرد.

ماجرای فرودگاه ...

حاضران پر شورتر رسیده است. تلفنی با مهندس بازرگان تماس می گیرد، سخنان اینست که امریکاییها در دولت موقت رخنه کرده اند. هر چه مهندس بازرگان سعی می کند که او را آرام کند که آن عده را از فرودگاه براند، موفق نمی شود. او می گوید: این حادثه جنگ بین عوامل امریکا و انقلاب ایران است. حساب می شود: کاش انقلاب ما پیروز شود! از سوی دیگر پس از رسیدن خبرها به قم، آیت الله منتظری سعی می کند با فرزندش تماس

و این بهترین طریقه ای بود که می توانست برای تهیه قانون مطبوعات برگزیده شود. هیات تحریریه «تهران مصور» گرچه سابه تاکید ششماه پیش - روی جلد و در مقالات و نظرخواهیها - منتقد بود که آزادی مطبوعات، به استناد لایحه ای اینچنین آخرین روزهای عصر خود را می گذرانند. گرچه در نظر داشت کبکری بی برای تهیه قانون مطبوعات، برپا دارد. گرچه قصد آن داشت تا این سخن را که «باید مطبوعات آزاد باشد» و «این پیش نویس ارتجاعی و غلط است» پیگیری کند و ... به احترام حسن نیتی که از سوی وزیر اطلاعات و راین نشان در ارتباط با این پیش نویس، دیده شد. که عملاً قبول آن بود که این پیش نویس مطلوب نیست. از همه ی آنها فعلاً دست برمی دارد. ما کوششهای خود را در آن جلسات و در کوششهای در جهت تهیه یک قانون خوب پی می گیریم. بدیهی است، حاصل این کوششها، بعداً به نظر خوانندگان تهران مصور خواهد رسید.

م . ب

- ۳۳ - ملا نصرالدین: ۳ - تهیه آزادی
- ۳۵ - ندای آزادی: ۳۶ - همایه ها

مجله ها

- ۱ - اطلاعات هفتگی
- ۲ - امید ایران
- ۳ - استقلال
- ۴ - الکترونیک
- ۵ - بهلول
- ۶ - تهران مصور
- ۷ - جدول
- ۸ - جمهوری
- ۹ - جمهوری اسلامی (وابسته به حزب جمهوری اسلامی)

- ۱۰ - جوان
- ۱۱ - جوانان
- ۱۲ - جواندنیها
- ۱۳ - خوش خنده
- ۱۴ - دانشمند
- ۱۵ - زن روز
- ۱۶ - سروش (وابسته به رادیو تلویزیون)
- ۱۷ - سپید و سیاه
- ۱۸ - شهید
- ۱۹ - فردوسی
- ۲۰ - کوثر
- ۲۱ - گزارش روز
- ۲۲ - میهن
- ۲۳ - نگین
- ۲۴ - وحید
- ۲۵ - هفت مهر

پراکنده‌ها



اسکار کنگره برای جان‌وین

«جان‌وین» یکی از بزرگترین بازیگران تمام تاریخ سینما ، بالاخره هفتاد و هفت گزشت در نبرد پانزده ساله خود با سرطان مغلوب مرگ شد .

«وین» کسی بود که به زعم بسیاری از آمریکاییان و حتی غیر آمریکاییان درازی تجسم و نماد کامل یک انسان «آمریکایی» به حساب می‌آمد . در طول تاریخ سینمای آمریکا ؛ شاید تنها «ماری کویپر» توانسته باشد موقعیتی چنین نمادین کسب کند ، به هر حال ، در آخرین روزهای زندگی «جان‌وین» ، بازیگر کهنه کار بیش از ۳۰۰ فیلم هالیوود ؛ «مورین اوهارا» همبازی همیشگی او در فیلمهای سالهای پنجاه و شصت به اتفاق الیزابت تیلور (همسر کنونی ساتور وارنر) در برابر یک کمیته فرعی سنای آمریکا حاضر شدند تا شهادت دهند که «وین» شایسته دریافت مدال طلای مخصوص کنگره ، از سوی ملت امریکاست . «اوهارا» در حالی که انگ در چشم داشت گفت : «جان‌وین» خود ایالات متحد است . «الیزابت تیلور» نیز در سخنان ستایش آمیز خود او را «مردی به سختی خارا و به نرمی رویا» خواند . سنای آمریکا نیز سخنان آنان را پذیرفت و در حالی که بزرگ

مرد سینمای آمریکا در ۸۴ سالگی آخرین طلوع های آفتاب را می‌دید ؛ افتخار اعطای مدال را به او داد . به پیشنهاد «مورین اوهارا» بر روی مدال سنا که در واقع «اسکار کنگره» است ، این جمله خوانده می‌شود : «جان‌وین - آمریکایی» .

ممنوعیت‌های مدنی تازه در چین

در حالی که گرایش های دوباره چین به غرب و تلاش این کشور در جلب سرمایه های خارجی و معرفی نهادهای پیشرفته جهان به درون مرزهایش ، ظاهراً دوران تازه‌ای را در سیاست و مثنی اقتصادی پکن نشان میدهد ، هفته گذشته مسئولان شهرداری پکن در یک فرمان غلط و عداوت ، شهروندان چینی را از برقراری و ایجاد هرگونه تماس یا ملاقات با خارجیان بکلی منع و ملاقات چینیان را با خارجیان مقیم چین ممنوع به کسب مجوز رسمی کردند .

این فرمان ، از دستورالعمل اداره امنیت عمومی سرچشمه گرفته که مدتی قبل صادر شد و به تفصیل ممنوعیت‌ها را در این زمینه مشخص کرد . ظاهراً در شش ماه گذشته با ورود و اقامت خارجیان بیشتر به چین مشکلاتی برای دولت به وجود آمده که مسئولان را ناراضی ساخته است . براساس فرمان جدید ، از جمله ، صحبت کردن با خارجیان ، همراهی آنان در تماشایخانه ، شرکت در مهمانی های آنان ، یا ملاقات با خارجیها در منازلشان برای همه چینیها به شدت ممنوع اعلام شده است . همچنین ، چینیها از دادن آدرس خود به خارجیها برحسب داشته شده‌اند . البته چون در حال حاضر آدرس بعضی از مردم در اختیار بیگانگان است ، مقرر شده به محض آمدن یک خارجی به منزل یک چینی ، مراتب باید به واحد مربوط گزارش شود . همچنین چینیها حق ندارند از خارجیان تقاضا کنند اجناس مرغوب را که در فروشگاه های خاص ویژه خارجیان به فروش میرسد ، برایشان بخرند . اما مهمتر از همه ؛ چینیهایی که به هر شکل دچار گرفتاری می‌شوند حق ندارند از روزنامه نگاران خارجی یاری بطلبند . همچنین برقراری رابطه جنسی با خارجیها ممنوع است! گرچه در چین ، سوابق فراوانی از اختناق و ممنوعیت‌ها وجود دارد ، اما صدور این فرمان در این زمان ، هم چینیها و هم ناظران خارجی را به شدت حیرت زده کرده است . به ویژه آنها را که به وعده «دمکراسی جدید» دل خوش کرده بودند . این گروه تصور می‌کردند پس از برجیده شدن فرهنگ مربوط به دوره سلطه «دار و دسته چهار نفری» که در آن هر فرد چینی به محض تماس یا ملاقات با خارجیها فردی متکولتلقی می‌شد و معمولاً بهایی گراف می‌پرداخت ، حکومت

مبتنی بر قانون و رعایت آزادی‌های فردی گسترش خواهد یافت . اما معلوم شد اشتباه می‌کرده‌اند .

سانسور شخصی یکی از «برادران»

در خبر است ، یکی از برادران پاسدار که چندی پیش برای مراقبت یکی از مراکز فرهنگی تهران مأموریت داشته ، در فرصت های پاسداری و مراقبت ، «ز ۳» مربوطه را به کناری نهاده و در کتابخانه این مرکز فرهنگی شخصا امر جلوگیری از فساد و «نهی از منکر» را عملی ساخته است . برادر مربوطه ، با مداد و قلم ، در کتابهای نفیس و گرانقیمت کتابخانه مذکور ، آنچه نقاشی از استادان بزرگ جهان چاپ شده بود سانسور فرموده و بخش های تحریک کننده بدن بانوان و آقایان عصر رنسانس را خط خطی فرموده‌اند! مراجعان به کتابخانه مذکور ؛ این روزها با آثار «راسباند» و «گویا» در کتابها روبرو می‌شوند که به همت برادر پاسدار به نحوی نجیبانه اسافل اعضای خود را پوشانده‌اند . واقعا که به قول مرحوم ایرج میرزا ؛ ایمان و امان به سرعت برق - می‌رفت که مومنین رسیدند!

پخش برنامه عربی در محدوده تهران

در حالی که رادیو تلویزیون به رهبری رئیس محترم و مبارز «صدا و سیما» آنقدر انقلابی عمل کرد که از چهار ایستگاه رادیویی و ۳ کانال تلویزیون تهران تنها یک کانال تلویزیونی و یک ایستگاه رادیویی باقیست که آنهم به پخش مداوم بوق و کرنا و اشعار بندتنبانی و برنامه های کودکان چارقد بسر و امثالهم مشغول است ، در میان حیرت و حشرت مردم بهت زده از چندی پیش یک کانال رادیویی ایرانی به زبان عربی به کار افتاده که تحت عنوان «صوت الجمهوریة الاسلامیة الایرانیة» هرب ساعت متوالی را به نصیحت «ایها المجاهدون» همه کشورهای منطقه وارشاد آنان صرف میکند . گذشته از آنکه در موقعیت حساس منطقه ، این آتش افروزی معلوم نیست چه نتایجی به بار خواهد آورد ، پخش برنامه های «صوت الجمهوری ...» در محدوده تهران و بروی موج «اف.ام» که بردی کوتاه دارد ، این تصور را به وجود آورده که تکند جای جماعت فرنگیان زمان شاه را که فرستنده‌ای به زبان انگلیسی برایشان برنامه پخش می‌کرد ، در تهران گروه کثیری از عرب زبانان گرفته‌اند که به چشم مردم حلال زاده نمی‌آیند . اینفلور که پیش می‌رود ، بعید نیست وزارت ارشاد ملی نیز تا چندی دیگر یک قانون مطبوعات برای ارشاد مطبوعات منطقه «خلیج خفالی» تدوین و از طریق «صوت الجمهوری» برای انساب خاطر نویسندگان عرب زبان منطقه پخش نماید .



گروه نشر


۳۸۰۲۳

تقدیم به آیندگان - تهران مصور - پیام امروز - آهنگرو

همه آزاد نویسندگان راه آزادی

TO THE FREE PRESS

همه کوارتز
همه سیکو
همه در حد اعلاي دقت.



ساعت کوارتز سیکو با دقتی یکصد برابر دقت ساعت‌های معمولی،
ساعتی که بایک باطری کوچک کار میکند
و تعویض باطری حتی توسط خود شما به سادگی انجام میگیرد

SEIKO
Quartz

مانده ای که سالها می ماند

1095

دیجیتال کننده مجله : نینا پویان

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**